



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

زمانی کہ بغاوتی شعر گفتہ اند

از رابعہ تا پروین

تالیف کشاورز محمد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از رابعه تا پروین قرن 3 - قرن 14

نویسنده:

محمد علی کشاورز صدر

ناشر چاپی:

کاویان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	از رابعه تا پروین قرن ۳ - قرن ۱۴
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۲	مقدمه
۲۵	زنان در رشته قضائی و حقوق
۴۱	تاثیر زنان در شعر فارسی
۵۷	زن و عرفان
۵۹	زن و هنرهای دیگر
۶۲	آرزو
۶۳	بانو ارفع جهانبانی
۶۳	آقاببیگم
۶۴	آغا باجی
۶۵	آغا کوچک
۶۶	آفاق جلایر
۶۶	رباعی
۶۷	بزرگی
۶۸	بی دلی - بی بی
۶۹	بیگم دهلوی
۶۹	بیجه منجمه
۷۱	پادشاه خانون
۷۶	پرتوی
۷۷	پروین اعتصامی
۹۷	پری خانم

۹۹	پنجة
۹۹	تصوير
۱۰۰	تونى
۱۰۰	جانان بيگم
۱۰۱	جمالى
۱۰۳	جهان
۱۰۵	جنت فصل بهار خانم ملقب «بايران الدوله»
۱۱۳	جهان خانم مهدي عليا
۱۱۴	جهان دهلويه
۱۱۵	جهان آراء بيگم
۱۱۵	جهان خاتون
۱۱۷	حاجيه
۱۱۷	حجابى
۱۱۹	حسن جهان خانم ملقب بواليه
۱۲۰	حياتى
۱۲۲	حياتى : بى بى عصمتى
۱۲۲	حياتى
۱۲۴	حيات خاتون
۱۲۵	حيران خانم
۱۲۵	خان خانم كوچك
۱۲۹	خان زاده
۱۲۹	دلشاد
۱۳۰	دختر
۱۳۱	دوستى آغا دوست
۱۳۲	رابعه قزدارى بلخى
۱۳۹	رشحه دختر هاتف

- ۱۴۹ زائری
- ۱۵۰ زهره
- ۱۵۱ زینت النساء بیگم
- ۱۵۲ زیبایی
- ۱۵۲ زیور
- ۱۵۳ زاله عالم تاج
- ۱۵۳ زاله فرهانی
- ۱۶۲ سلطان
- ۱۶۳ سلطان
- ۱۶۵ شاه جهان بیگم
- ۱۷۰ شاهدخت
- ۱۷۱ شهباز
- ۱۷۲ صاحبہ
- ۱۷۲ ضعیفی
- ۱۷۴ ضیاء
- ۱۷۵ طاوس خانم
- ۱۷۷ طیبہ
- ۱۷۸ عایشہ
- ۱۷۹ عفاف
- ۱۸۰ عفت نسابہ سکینہ بیگم
- ۱۸۳ عفت یا عفتی
- ۱۸۳ عفت
- ۱۸۴ عصمت بیگم
- ۱۸۵ عصمت
- ۱۸۶ عصمتی
- ۱۸۶ فاطمہ سلطان خانم

- ۱۸۹ فاطمه قوال
- ۱۹۰ فخری
- ۱۹۰ فرخنده ساوجی
- ۱۹۴ فناء النساء بیگم
- ۱۹۴ قره العین
- ۱۹۷ قمر
- ۱۹۷ قمر السلطنه
- ۱۹۸ کامله بیگم
- ۱۹۹ کنیز فاطمه
- ۱۹۹ کوکب
- ۲۰۰ گنا بیگم
- ۲۰۰ گلین خانم منوچهر میرزا
- ۲۰۱ گلچره بیگم
- ۲۰۱ گلبدن بیگم
- ۲۰۱ گوهر بیگم آذر بايجانى
- ۲۰۲ گوهر
- ۲۱۴ ماه لقا
- ۲۱۵ مخدومه یزدی
- ۲۱۵ مخفی زیب النساء بیگم
- ۲۲۲ مریم خانم
- ۲۲۲ مستوره
- ۲۲۳ مستوره ماه شرف خانم
- ۲۵۲ مطربه
- ۲۵۳ ملک معروف بسید بیگم
- ۲۵۵ ملک
- ۲۵۵ مهستی

۲۶۲	مهري
۲۶۵	نسائي
۲۶۶	نسائي
۲۶۶	نور جهان بيگم
۲۶۸	نوش
۲۶۹	ننهالي
۲۶۹	ننهالي شيرازي
۲۷۱	ننهاني
۲۷۲	نيمتاج سلماسي
۲۷۴	هلالی هلال
۲۷۵	همدمي
۲۷۵	يا سمن بو
۲۷۶	دلشاد خاتون
۲۷۸	اثر طبع واليه دختر فتحعلي شاه قاجار از ديوان خطي متعلق باقاي حسين نخجواني
۲۸۴	فهرست مقدمه
۲۸۶	فهرست متن کتاب
۳۰۰	درباره مرکز

از رابعه تا پروین قرن 3 - قرن 14

مشخصات کتاب

سرشناسه : کشاورز صدر، محمدعلی، 1288 - 1353.

عنوان و نام پدیدآور : از رابعه تا پروین قرن 3 - قرن 14 / تالیف کشاورز صدر.

مشخصات نشر : [تهران]: کاویان (چاپخانه)، [13].

مشخصات ظاهری : 282 ص.؛ 22×15 س م.

شابک : 100 ریال

یادداشت : بالای عنوان: زنانی که بفارسی شعر گفته اند.

یادداشت : کتابنامه: ص. 270 - 271 ؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : زنانی که بفارسی شعر گفته اند.

موضوع : زنان شاعر ایرانی -- سرگذشتنامه

شعر فارسی -- مجموعه ها

رده بندی کنگره : PIR4039 / ز9 الف4 1300 ی

رده بندی دیویی : 8فا2042/008352

شماره کتابشناسی ملی : 872863

حق طبع محفوظ است.

ص: 1

اشاره

در این هنگام که فرصتی حاصل است و بیشتر اوقات شبانه روزم صرف مطالعه تاریخی و ادبی بویژه ملاحظه آثار شعراء و گویندگان پارسی زبان میشود دوست گرامی و شرافتمندم آقای عبدالحسین پورا بوقداره نوده مرحوم حسینقلیخان والی لرستان که عمر و سرمایه خود را بی دریغ در راه تتبع و جمع آوری آثار گرانبهای هنری ایران مانند مرقعات و کتب خطی نفیس و امثال آن و کنجکاوی در شناسائی هنرمندان نهاده اند من بی مقدار را وادار و تشویق فرمودند که مجموعه ای از نمونه آثار زنان پارسی سرا با اسلوب تازه مهیا و در دسترسی چاپ و انتشار قرار دهم .

خود نیز انجام این مقصود را لازم شمردم زیرا گذشته از آنکه انتشار چنین مجموعه و جنگی سبب معرفی زنان پارسی گوی و آشنائی عامه مردم با آثار شیوا و زیبای آنها است در این اوان که مجادله و بحث

در باره همدوشی زنان و مردان در امور اجتماعی و لزوم همگامی هم آهنگی مرد و زن وجود دارد و جمعی که متاسفانه عده ای جوانان درس خوانده امروزه هم از آن جمله هستند تحقیق نکرده و ندانسته پنداشته اند و خواهی نخواهی تبلیغ میشود که نخست اروپائیان برای زنان شخصیت و موجودیت قائل شده و از انجا با آسیا و ایران نفوذ یافته است و حال آنکه حقیقت امر برعکس این تصور است و چنانکه اروپا تمدن و ترقی را از مشرق زمین در یوزه کرده و راه تکامل و تعالی را پیموده و متاسفانه شرقیها بقیهرا برگشته اند اعتبار و شخصیت زن هم ابتداء در مشرق پدیدار و سپس بهمراهی تمدن بمغرب جریان یافته است

روزی که اروپا وجود زنان را جز برای توالد و تناسل و فرمان برداری بی اراده لازم نمی شمرد ایران بشخصیت واقعی زن پی برده و زنان ایران مانند مردان دارای حقوق و مزایای بشری بودند و اغلب قدم بقدم مردان در امور اجتماعی شرکت داشتند و اگر دست حوادث تاریخ باستانی ایرانرا که بهترین شاهد مدعی است از بین برده خوشبختانه میتوان شواهد زنده ای در این خصوص از دوران نفوذ تمدن اسلام در ایران نشان داد

گر چه موضوعی که این مقدمه را بر آن مینویسم مربوط بزنانی است که پارسسی شعر گفته اند و شواهدی که برای شخصیت زن در ایران و اهمیت آنها در سرنوشت اجتماعی و سیاسی این کشور نقل میکنیم شاید خارج از حدود شعر و ادب باشد اما برای روشن شدن مطلبی که در مقدمه طرح کرده ایم نهایت ضرورت را دارد.

هر اجتماعی که در راه تمدن و دانش بیشتر پیش برود و با توحش و نادانی فاصله اش زیادتر شود بهمان نسبت بارزش همکاری افراد بشر با یکدیگر چه مرد و چه زن نیکوتر پی برده و معتقد میشود .

سعادت و خوشبختی اجتماعی که آسایش و راحتی فردی از لوازم آنست منوط به همکاری دسته جمعی بشر است و همین اندیشه و پندار اجتماعات متمدن و فهمیده را بر آن داشت که از افراد خودهم مرد و هم زن به نسبت استعداد فکری و جسمی استفاده نماید و میدان زندگانی را برای کوشش و تلاش آنها باز گذارد و چون از حیث قوای مغزی و فکری خلقت مرد و زن تفاوتی ندارد امتیاز و فرقی برای یکی بر دیگری نمیتوان قائل شد

برعکس آنجا که میبینیم میان مرد و زن و نژادهای مختلف از جهت حقوق بشری تفاوت و کم و زیادی پدیدار شده میفهمیم و بدون شك درست درک کرده ایم که آن اجتماع و آن کشوری که این رسوم در آنجا متداول شده از کاروان تمدن عقب مانده و از حقیقت بشری دور افتاده است

در جزیره العرب پیش از پیدایش اسلام و قبل از آنکه قوانین متین و جامع اسلام راهنمای مردم آنجا شود و هنگامی که مصنوعات گلی و سنگی خود را پرستش میکردند باندازه ای بزنان با دیده تحقیر و تنفر مینگریستند که وجود دختران خود را ننگ دانسته آنانرا زنده بگور میکردند ولی در همین سرزمین وقتی خورشید درخشان تمدن اسلام پرتوافکند در اندک زمانی که میتوان لحظه تاریخی نامید مردم آنجا با آشنا شدن بقواعد

و اصول اجتماعی اسلام چنان بیدار و روشن شدند که از صمیم قلب تصدیق کردند میان پیره زنی خمیده قد و مردی رشید و نیرومند تفاوتی از لحاظ حقوق بشری نمیتواند وجود داشته باشد و اگر میتوانست یکی بر دیگری امتیاز پیدا کند بمناسبت دارا بودن فضیلت و تقوی بود و در نتیجه پیروی از احکام مترقی اسلام معتقد شدند بشر یکسان و مساوی الحقوق خلق شده و ذاتاً تفاوتی نداشته و امتیازی بر یکدیگر ندارند و همین اعتقاد مرد و زن، غنی و فقیر را بهمکاری نزدیک تشویق کرد و چنان طرز تفکر اعراب زمان جاهلیت تغییر و تبدیل یافت که دختر محکوم زنده بگور رفتن از همان عدالت و حقوقی برخوردار بود که رجال عرب بهره مند بودند و این گشایش اجتماعی فرصت عرض اندام بزنان داد تا آنجا که دوش بدوش مردان در فعالیتهای اجتماعی حتی پاره ای اوقات در میدانهای جنگ شریک در مقدرات مردان بودند و هر فرد چنانکه برای مهم ترین کار شخصی خود اهتمام میورزید در کارهای عمومی و اجتماعی علاقمندی و فداکاری نشان میداد و پیروزی های پی در پی و پرازش مرهون رفع اختلافات جاهلانه و بوجود آمدن این هم آهنگی عاقلانه بود و ایرانیان که سابقه متمدن و ترقی داشتند بهتر از دیگر ملل از احکام مترقی اسلام بهره مند شدند.

قواعد اجتماعی اسلام که مساوات و آزادی را (چنانکه معارض یکدیگر نباشند) توأم برای اداره اجتماع بکار میرد آنچنان امید و نیروئی در افراد بوجود آورد که هر کس چه زن و چه مرد در شعاع استعداد خود هدفی جز کار و کوشش نداشت و زنی که چون احشام و

اغنام در اختیار مردان بود و فکر میکرد که فقط آلتی بی اراده و در حکم وسیله در دست مردان بیش نیست و ابداً حق تفکر و ابتکار در عمل نداشت با کسب حق آزادی و اندیشه از احکام اسلام نبوغ و استعدادی از خود بروز داد که در هر رشته نه تنها از مردان باز نماند بلکه اتفاق افتاد که از مردان خصوصاً در فنون تربیتی و هنری پیشی جست و این تحول اجتماعی در مدتی کوتاه و هنگامی در قلمرو تمدن اسلام خصوصاً ایران رخ داد که مطلقاً در مغرب زمین و اروپای کنونی عملی شدن چنین مساواتی میان مرد و زن قابل تصور نبود.

مکتب اسلام چهارده قرن پیش در معاملات و عهود که از قواعد حقوقی بشمار میرود و مسائل دیگر اجتماعی بزنان آزادی بخشید و حال آنکه در کشورهای غربی که خود را خالق آزادی و مساوات و حافظ حقوق افراد بشر جلوه میدهند هنوز برای يك زن شوهر دار حق معامله نسبت بدارائی خود را بدون تنفیذ شوهر قائل نشده اند

ناگفته نماند که اگر زنان پس از پذیرفتن شوهر و موافق مقررات زناشوئی در اسلام محدودیت پیدا میکنند نباید بر عدم تساوی حقوق مرد و زن بشود زیرا تقریباً در آن حدود در مقابل زنان بر مردان هم تکلیفها و محدودیت تحمیل شده و این قبیل محدودیت زنان ناشی از مقررات خصوصی بین زن و شوهر است نه احکام اساسی و کلی اسلام درباره حقوق بشری و انسانی چنانکه هرگاه میان زن و شوهر قرار داد بشود حق انتخاب محل سکونت که موافق مقررات اسلام با مرد است با آنکه مسئول امور اقتصادی خانواده میباشد با زن خواهد شد

نکته دیگر، اگر می بینیم اسلام در تعیین سهم الارث برای مرد دو برابر زن مقرر داشته بنظر اینجانب نباید حمل کنیم که برای ترجیح مرد برزن است بلکه عقل سلیم حکم میکند که در تقسیم مال و دارائی رعایت احتیاج بشود و اسلام هم که تمام احکامش بر پایه عدالت قرار گرفته چون هزینه زن و فرزند و اداره امور زندگانی خانواده را بعهده مرد گذاشته سهم مادی و مالی او را بیشتر مقرر کرده است.

چون بخت در این زمینه خارج از حوصله مقدمه این کتابست و اگر اشاره شد برای یاد آوری بوده بنابراین اینک شواهدی که مبین شرکت بانوان ایران در امور اجتماعی و سیاسی است نقل میشود سپس به تحقیق احوال و شخصیت ادبی و هنری و عرفانی چند نفر از زنانیکه بزبان فارسی شعر گفته و قدمی برداشته اند میپردازیم

پس از نفوذ و بسط تمدن اسلام در ایران شواهد و امثال زیادی داریم که زنان مانند مردان در امور اجتماعی حتی سیاسی شرکت داشته و از تساوی حقوق همچون مردان برخوردار بوده اند

اینک گوشه هایی از تاریخ را که دلالت بر صحت مدعا دارد نقل می کنیم:

1 - ملکه ترکان همسر نیل ارسلان بن استر پس از مرگ شوهر فرزند خود سلطان شاه را بسطنت برگزید ولی در واقع خود این بانو فرمانروای مطلق بود و اداره امور مملکت با سرانگشت تدبیر او جریان داشت و اگر شخصیت ملکه ترکان و تدبیر و اندیشه پخته وی نبود با وجود تکش فرزند اکبر و ارشد نیل ارسلان امکان نداشت سلطان

شاه برادر کوچک او بسطنت برسد که بالنتیجه تکش وقتی در مقابل شخصیت ملکه ترکان نتوانست بحق خود که نشستن برجای پدر بود. برسد و در برابر نفوذ ملکه ترکان عاجز و زبون شد دست استمداد بسوی پادشاه کشور قراختانی که در آن هنگام بانوئی بنام ملکه قراختانی بود در از نموده و دفع نفوذ ملکه ترکان را از آن بانو خواستار شد و ملکه قراختا استدعای تکش را با نظر اجابت پذیرفت وقرما شوهر خود را که از سردارانش بود با سپاهی جرار بمدد تکش گسیل داشت که سرانجام بشکست ملکه ترکان و سلطان شاه و پیروزی تکش منتهی شد و تکش عهده دار شد که در مقابل سالیانه مبلغی خطیر از خزانه کشور خوارزمی بملکه قراختا مالیات بدهد(1)

2- بانوی دیگری که در سر نوشت سیاسی واجتماعی ایران دخیل وموثر بوده و مولف تاریخ حبیب السیر مینویسد «این بانو در تدبیر امور ملك داری ید و بیضا میکرده»، ترکان همسر سعد بن ابی بکر سعد زنگی است که پس از مرگ سعد بن ابی بکر چون محمد بن سعد بن ابی بکر فرزند وی کودکی خردسال بود این بانوی شایسته با تدبیر که خواهر اتابك علاء الدوله یزدی بود در هنگامی که حکومت غدار مغول بر سرتاسر ایران سایه مرگ گسترده بود و کسی قدرت داعیه حکومت وفرمانروائی نداشت با همه مشکلات صورتاً محمد فرزند خردسال خود را بر اریکه سلطنت فارس نشانید و خود با کمال قدرت بحل و فصل امور مملکتی پرداخت و فرمان تنفیذ سلطنت كودك خود را از دربار مغول صادر

ص: 9

نمود و دو سال و هفت ماه بدون دغدغه خاطر ادامه داد تا در سال 660 که پادشاه خردسال در حین بازی از پشت بام پرت شده و بمرد(1)

3- شاهد تاریخی دیگری راجع بمداخله بانوان ایرانی در امور مملکتی داستان ملکه سلجوقی دختر طغرل سلجوقی همسر اتابک از بك جهان پهلوان محمد والی آذربایجانست

هنگامی که در سال 622 هجری سلطان جلال الدین پادشاه بی باک و سرسخت ایران در راه بغداد قوشتمور سردار ناصر خلیفه را با بیست هزار سوار زبده و برگزیده اش از دم تیغ گذرانید و برای اشغال آذربایجان بسوی تبریز رهسپار شد خبر عزیمت سلطان جلال الدین والی آذربایجان را ببیم و هراس انداخت تا آنجا که وحشت زده از دفاع تبریز منصرف و گریخته بقلعه آشجق پناه برد ولی همسر او ملکه سلجوقی پای استقامت در دفاع از تبریز فشرده و مدتی سلطان جلال الدین را پشت دروازه های تبریز سرگردان کرد تا سر انجام معاشقه و ووصلت ملکه سلجوقی و سلطان جلال الدین دروازه های تبریز را بروی جلال الدین باز کرد (2)

ص: 10

1- صفحه 566 حبیب السیر

2- حبیب السیر جلد دوم صفحه در 661 پسر اتابک از يك داستان ازدواج ملکه دختر طغرل سلجوقی و همسر جهان پهلوان والی آذربایجان را چنین نقل میکند : - هنگامیکه تبریز در محاصره سلطان جلال الدین بود ملکه سلجوقی بر بام حصار برآمد و سلطان جلال الدین را که رشید و خوش اندام بود مشاهده کرد و سلطان هم او را دیده و عاشق ملکه نامبرده شد و ملکه بامید ازدواج با پادشاه خارزم شاه ادعا کرد که شوهر مرا طلاق داده است و به ازدواج سلطان جلال الدین خواستار شد ولی قاضی قوام الدین بغدادی چون میدانست ملکه همسر اتابک از بك والی آذربایجان است از اجرای صیغه عقد سر باز زد و عزالدین قزوینی که از علماء بوده ازدواج را بشرط اینکه به منصب قضاء تبریز برگزیده شود پذیرفت و ملکه سلجوقی را در حالیکه شوهر دار بود برای سلطان جلال الدین ازدواج کرد و بدین وسیله تبریز از محاصره خارج و بتصرف سلطان جلال الدین در آمد و همان شب عروسی سلطان انجام یافت و هنگامیکه این خبر در قلعه آشجق بگوش اتابک شوهر ملکه رسید از کثرت تأثر جابجا جان داد ص 661 جلد 2 حبیب السیر

4- پس از مرگ فخر الدوله دیلمی «سیده» همسر فخرالدوله (1) که از زنان مملکت دار و صاحب تدبیر بود مجلسی از علماء و اعیان و امراء تشکیل داد و در آن کنکاش مجدالدوله فرزند خردسال فخرالدوله و سیده بسطنت برگزیده شد و «سیده» بنیابت سلطنت امور مملکت را با سرانگشت کفایت و شایستگی انجام میداد و خللی در هیچ کاری پیدا نشد تا مجدالدوله بسن بلوغ رسید و خود عهده دار انجام امور گردید و بدون مشورت با مادر در حل و فصل کارهای مهم مملکت پرداخت و ابوعلی را بوزارت برگزید و سبب رنجش مادر را فراهم ساخت و کار بدانجا کشید که سیده با دلخوری و رنجش از فرزند جداشده و بقلعه تلبرك رفت و نیمه شبی از آن قلعه که در محاصره بود بیرون شد و بسوی کردستان رهسپار گردید و حاکم آنجا بدر بن حسنویه از سیده استقبال نموده و با فوجی از مردان جنگی در خدمت این بانو بعزم معارضا با مجدالدوله بسوی ری رهسپار گردید و میان مادر

ص: 11

1- سیده زن فخر الدوله عمه علاء الدولة کاکویه است که در شهرری مدفون و مقبره او اکنون بنام سید ملک خاتون شهرت دارد صفحه 255 تعلیقات و حواشی دیوان منوچهری بقلم آقای دبیرسیاتی

و فرزند کار بجنک و ستیز و مقاتله کشید و سرانجام مادر فاتح شده مجدالدوله فرزند خود و خطیر علی وزیر را اسیر و دستگیر نمود و خود با استقلال به فرمانروائی و اداره امور قلمرو دیلمیان پرداخت و چون سیده عادل و عاقل و مدبر و سیاست بود در اجراء عدالت و مراعات مساوات کمال دقت و خرده بینی را بخرج میداد و از این رو در دوران سلطنتش آبادی مملکت و آسایش مردم تأمین و برقرار بود .

سیده همه روزه پشت پرده نازکی در دارالاماره می نشست و با انجام کارهای عمومی واداء وظایف دولتی اقدام مینمود و بدون واسطه بشنیدن مطالب و دادن پاسخ کافی میپرداخت و حتی با سفرا و نمایندگان کشورها که برای مذاکرات مسائل بین المللی بدربار او میآمدند شخصاً گفتگو و تعیین تکلیف میکرد و بدین ترتیب این بانو چنان نظم و نسقی بکار مملکت داده بود که نظیر آنرا کمتر مورخین نقل کرده اند و در او ان فرمانروائی همین بانو بود که سلطان محمود غزنوی فاتح قهار هندوستان که صولت و سطوتش در دل تمام زمامداران کشورهای دور و نزدیک جای داشت سفیری بری فرستاد و بسیده پیام داد که یا تبعیت دولت غزنوی را بپذیرد و در کشور عراق عجم بنام وی سکه بزند یا آماده پیکار باشد .

گرچه در آن هنگام کمتر زمامداری بوده که بتواند پاسخی غیر مثبت باین پادشاه جنگجو و مغرور بدهد چنانکه بیشتر سرزمینهای زرخیز هندوستان و غیر هندوستان با چنین پیام و تهدیدی تسخیر شده بود ولی این بانو (سیده) بدون تزلزل و دو دلی جوابی دندان شکن بسطان محمود داده و استدلال کرد اگر سلطان بخواهد بالشکر کشی و جنک و ستیز عراق و

ری را اشغال کند دو صورت دارد یا فاتح میشود یا شکست میخورد اگر فاتح شود بر کشوری غالب شده است که فرمانروای آن بانویی بوده و نتیجتاً زنی را مغلوب ساخته والا در مقابل بیوه زنی شکست خورده که تا تاریخ وجود دارد در هر حال ننگ آن دامن گیر سلسله غزنویان خواهد بود.

این جواب که در پشت سر آن زنی مصمم و مملکتی آباد و مرفه و دل خوش ایستاده بودند سلطان محمود را مردد و منصرف از حمله بری و عراق کرد و تا سیده فرمانروا بود اندیشه اشغال ری بخاطر سلطان محمود گذر نکرد.

سیده پس از مدتی از سر تقصیر و خود سری فرزندش مجدالدوله گذشت و او را دست نشانده بر اریکه فرمانروائی برقرار نمود ولی از این پس مجدالدوله بدون تصویب سیده کوچکترین تصمیمی اتخاذ نمیکرد

سیده شمس الدوله برادر مجدالدوله را بحکومت همدان و ابوجعفر کاکویه⁽¹⁾ را بریاست اصفهان فرستاد و تا این بانوزنده بود ایالات تحت فرمانروائی مجدالدوله در کمال آرامش و آبادی بود و از برکت فهم و تدبیر سیده گزندی بدولت و حکومت وارد نمیشد اما پس از مرگ سیده دیری نپائید که هرج و مرج و ظلم و تجاوز و خود سری بجائی رسید که بهترین فرصت را بسططان محمود برای تجاوز به عراق عجم و برچیدن سلسله

ص: 13

1- ابو جعفر کاکویه ملقب به علاء الدوله پسر دایی سیده زن فخرالدوله است

5- زن دیگری که با شایستگی و لیاقت مانند مردان لایق در امر حکومت و سلطنت دست اندر کار بود سلطان رضیه دختر شمس الدین اتلمش است .

سلطان شمس الدین پدرش که بر قسمتی از هندوستان در اوایل قرن هفتم هجری تسلط و فرمانروایی داشت با وجود داشتن چند پسر رضیه دختر شایسته و لایق خود را بجانشینی برگزید - جمعی از خواص و نزدیکان پرسیدند با وجود چند پسر چگونه دختری را بدین سمت نامزد کردی سلطان شمس الدین جواب داد این دختر قابلیت و شایستگی جهانبانی و حکومت را بیش از پسران دارد - تاریخ هم چنین یاد میکند که این دختر تمام صفاتی را که يك زمامدار از قبیل عدل وانصاف و تدبیر و استقامت رای باید داشته باشد دارا بوده و جز تفاوت خلقت جسمی میان زن و مرد فرق دیگری از لحاظ عزم و اراده و ظرفیت و شجاعت با مردان نامی نداشت و پس از پدر بر اریکه سلطنت قرار گرفت و باوجود مخالفت و کار شکنی بعضی از ارکان دولت و سرداران بخوبی از عهده اداره قلمرو فرمانروایی خود بر آمد

بدنبال مخالفت متنفذین بازمامداری سلطان رضیه نظام الملك وزیر پدرش و ملك علاء الدین شیر خانی و ملك سیف الدین کوچی و ملك عز الدین کبیر خانی و ملك عز الدین سالار که هر يك نفوذ و قدرتی زیاد داشتند

ص: 14

دامنه مخالفت بارضیه را تا آنجا کشانیدند که لشکر و قوا برای معارضه با رضیه جمع آوری و در حوالی دهلی موضع گرفته و بتدارك جنك پرداختند و سلطان رضیه بدون بیم و وحشت از این توطئه و قیام بمقابله پرداخت و پی در پی بمخالفین شکست وارد آورد و چون سران مخالفین قدرت مخالفت در خود ندیدند از در تسلیم درآمدند و وعده خدمتگذاری دادند ولی در باطن انتظار وقت مناسبی را برای تجدید مخالفت و گرفتن نتیجه میکشیدند تا شبی که سلطان رضیه از ادامه توطئه و بقاء سوء قصد آنان واقف شد دستور احضار ملك سيف الدين کوچی و ملك علا الدين شیرخانی و نظام الملك را داد تا دستگیر و مجازاتشان کند نامبردگان با سابقه اعمال گذشته تفرس کرده فرار نمودند ملك سيف الدين و ملك علاء الدين دستگیر و بقتل رسیدند و نظام الملك به ارتفاعات کوههای صعب العبور متواری و همانجا بیمار شده و جان سپرد دو سر انجام در نهم رمضان 637 سلطان رضیه در مقابل ملك التوینه شکست خورده و دستگیر و زندانی شد و در زندان به همسری ملك التوینه رضا داده و ازدواج نمودند و همین وصلت سبب توسعه قدرت و قوام دولت ملك التوینه گردید. (1)

تا اینجا بنام امسال و شواهد تاریخی نسبت بتأثیر و مداخله زنان در امور سیاسی و اداره مملکت نام زنی برده شد و تا حدی روشن گردید که وجود و شخصیت زن در ایران حتی در مسائل و شاغل سیاسی مؤثر و دخیل بوده.

اینک در خصوص ارزش و استعداد زنان ایران در بروز شخصیت

ص: 15

خود در امور قضائی و عرفانی و ادبی و هنری تا آنجا که مقدمه این کتاب را گنجایش باشد شاهد و مثال تاریخی میآوریم که لااقل برای عامه مردم راهنمای فحص و تحقیق باشد .

زنان در رشته قضائی و حقوق

پس از نفوذ حقوقی اسلامی در ایران (بی شك وسیع ترین و دقیقترین قواعد حقوقی از ابتدای پیدایش تمدن تا کنون میباشد) ایرانیان که بیشتر با تمدن و احتیاجات زندگانی بشر آشنایی داشتند بهتر بدقایق حقوق اسلامی و تأثیر آن در تامین عدالت و آسایش مردم پی برده و به تحقیق و تتبع در آن پرداختند .

و سر انجام بزرگترین علماء و استادان حقوق اسلامی از میان مردان نامی ایران برخاست و این امر برای اعراب که قانون اسلام بزبان مادری آنان بود شگفت انگیز و تعجب آور شد و ناچار برای درک دقایق این علم خوشه چین خرمن ایرانیان شدند

بهمراهی مردان در این راه زنان ایرانی نیز نبوغ و استعدادی از خود نشان دادند که برای شاهد مثال دو نفر از زنان قدیم و متوسطه و یکی از زنان قرن اخیر که هنوز حیات دارد و اسباب سر بلندی زنان ایرانی هستند معرفی میکنیم تا معلوم شود درس خواندن زنان و علاقه آنان بکسب علم و دانش مولود تمدن جدید اروپا نیست و تازگی ندارد.

یکی از زنان نامی که باصطلاح امروز بدرجه دکتر او به تعبیر بقدا بمقام اجتهاد رسیده در و تاریخ نامش را با جلال و بزرگی باد شده «فاطمه الفقیه» دختر دانشمند و فقیه کم نظیر قرن 6 هجری علاء الدین محمد بن احمد سمرقندی مؤلف کتاب معتبر و مشهور تحفته الفقها است .

این زن دانشمند در علم فقه سرشناس و مشار بالنبان بوده تا آنجا که همسرش علاء الدین ابوبکر کاشانی که در علم فقه و حقوق اسلامی سرآمد اقران خود بوده و شب و روزش بحل و فصل مسائل فقهی صرف میشده و طرف مراجعه مردم بوده است با تمام حضور ذهن و تبصری که داشته وقتی در پاسخ دادن بمسائل مشکلی مردد میماند از رای رزین همسر با استعداد و بصیرش استمداد میجست و او بدون درنگ پاسخ کافی و قانع کننده میداد .

علاء الدین محمد سمرقندی بمناسبت شرحی که علاء الدین ابوبکر کاشانی دانشمندانه بر تحفته الفقهاء نوشته بود بهمسری وی با فاطمة الفقیه دخترش رغبت و علاقه نشان داد

علاء الدین ابوبکر کاشانی و همسر و پدر زنش در کاشان در يك خانه سکونت داشتند و پس از مدتی بحلب رفته و در آنجا مقیم شدند ..

علاء الدین محمد سمرقندی در سال 540 هجری و علاء الدین ابوبکر کاشانی در سال 587 در گذشت

این زن جهت فضل و کمالی که داشته پس از هشتصد سال نام خود را با احترام در تاریخ حفظ کرده و همین ضبط و حافظت نام یکن دانشمند در تاریخ دلیل بر رواج علم و دانش و احترام بدانشمندان چه مرد و چه زن میباشد

و تردیدی نیست که کسب دانش و فضل میان طبقه زنان متداول و مرسوم بوده است

یکی از زنان نامی دانشمند دیگری که در اوایل قرن یازدهم هجری یعنی پانصد سال پس از فاطمة الفقیهه بر علم حقوق اسلامی تسلط و وقوف داشته و بدین لحاظ تاریخ نامش را ثبت کرده است «آمنه بیگم» دختر ملا محمد تقی مجلسی و همسر ملا محمد صالح مازندرانی که در علم و دانش هم کفو علماء طراز اول عصر خود بوده میباشد

این زن را تاریخ از مفاخر زنان ایرانی قلمداد کرده و مینوسد شبی که آمنه را بمنزل ملا محمد صالح آوردند وی غرق مطالعه و در دریای فکر فرو رفته بود و با تمام حدت ذهن و کثرت اطلاعاتی که داشت در حل يك مسئله عملی فرو مانده بود ناگزیر خسته شده کتاب را بست و از اطباق بیرون رفت .

آمنه تفرس کرد همسرش بمشکلی علمی برخورد کرده که از حل آن وا مانده است کتاب را باز کرد و مراجعه بیادداشت‌های ملا بمشکل لا یحل پی برد و در اندک زمانی موضوع را حلاجی و مشکل را حل و مستدلا بر ورقی کاغذ نوشته لای کتاب نهاد و ملا محمد صالح پس از مراجعه و ملا-حظه آن بمیزان اطلاعات و قدرت درك همسر خود پی برد و بی اختیار او را به تعظیم و تکریم نسبت بآن زن دانشمند وا داشت. ملا محمد صالح بسال 1081 در اصفهان در گذشت. (1)

ص: 18

هاشمیه دختر مرحوم حاج سید محمد علی اصفهانی و خواهر مرحوم حاج امین التجار اصفهانی از زنان دانشمند بافضلی است که در فقه و اصول بدرجه اجتهاد رسیده و با کسب اجازه اجتهاد بمقام استادی نائل شده است. کتب علمی متعددی تألیف کرده که از آن جمله اربعینی در جمع اخبار برشته تحریر آورده که اهل فن با ملاحظه این کتاب باستادی این زن با همت اقرار و اعتراف دارند.

نگارنده در نظر داشت شرح حال مفصل ویرا با تحقیق کافی در زندگانی او برشته تحریر آورد متأسفانه خود این بانوی بی تظاهر از گفتن شرح حال و ابراز معلومات خود امتناع کرده و از اجابت در خواستهای بی در پی مبنی برگزاردن اطلاعاتی از شرح حال علمی خویش در اختیار نگارنده خودداری کردند

نمونه ای از زنانیکه در حقوق اسلامی صاحب شخصیت بودند نقل کردیم اینک بتأثیر زنان در عالم شعر و ادب میپردازیم .

هر چند مقدمه این کتاب گنجایش تحقیق در پیدایش شعر فارسی بعد از اسلام و تعریف نخستین فارسی سرایان را ندارد ولی بیفایده نیست پیش از آنکه وارد تحقیق در میزان تأثیر زنان در شعر و ادب فارسی شویم اجمالاً بتاریخ پیدایش شعر فارسی و سراینندگان پیشقدم و دوران رواج نخستین بازار آن بعد از اسلام اشاره شود شاید در مقصودی که داریم سودمند باشد.

پس از تسلط اعراب و نفوذ عمیق تمدن اسلام در سراسر ایران که بالمازمه زبان فصیح و وسیع عرب هم وسیله نشر و انتشار آن بود زبان و ادبیات دوران ساسانیان و پس مانده های ادبیات ایران باستان که از گزند آتش سوزیهای اسکندر محفوظ مانده بود در میان هیئت حاکمه

تقریباً فراموش و شعر و زبان فارسی عملاً از برنامه روز حذف شد و زبان عرب جانشین زبان فارسی گردید در حله اول انسان تعجب میکند چرا ایرانیان که آقائی و تمدنشان دنیا گیر و همه ملل جهان خوشه چین این خرمن بوده اند و بیشتر آسیا یوغ اطاعتشان را گردن نهاده بودند یکباره در مقابل قوم نیمه وحشی عرب تسلیم شدحتی در مقابل ترویج زبان عرب زبان خود را تاحدی از یاد برد

این مقدمه گنجایش تحقیق این مبحث را ندارد و هزاران علت داشته که در جای خود باید گفته شود و اینک بیکی از جهات مزبور اشاره میکنیم و آن اینستکه ایرانیان با هوش دریافتند مکتب اسلام که با زبان عرب عرض اندام کرده با ندازه ای مترقی و منطقی است که خالی کردن شانه از زیر بار آن امکان پذیر نیست و پذیرفتن آن برای ایرانیان بدون آنکه در رأس هیئت حاکمه اسلامی قرار گیرند مقدور نیست و انجام این مهم جز با تسلط بر زبان عرب میسر نخواهد بود و در غیر این صورت باید هم مسلمان شد و هم حکومت عرب را گردن نهاد بنا بر این رجال و هادیان افکار ایرانی که مسئولیت حفظ استقلال کشور را عهده دار بودند موقتاً صلاح دیدند ترویج زبان مادری را کنار بگذارند و با آشناسدن و تکلم بزبان عرب در رأس کارهای حساس قرار گیرند و استقلال ایرانرا حفظ کنند و بی شک از همان روز اول در مقام قطع نفوذ عرب در ایران بوده اند و شاید بلکه بیقین پذیرفتن زبان و ادبیات عرب هم برای معارضا با تسلط استعماری عرب در ایران بود و تشخیص دادند اگر بزبان و ادبیات فصیح عرب واقف باشند سلاخی را بدست آورده اند که میتوانند بدان وسیله خود را جانشین هیئت حاکمه

عرب در ایران قرار دهند و کم کم با سابقه درخشان تمدن باستانی که دارند زمام اداره حکومت اسلامی را چه روحانی و چه سیاسی بچنگ آرند و همین پیش بینی هم بحقیقت پیوست و نفوذ ایرانیان در دستگاه حاکمه مرکزی اسلام با تسلط برمکیان در باز خلفا بویژه هارون الرشید وسعت یافت و تا هنگامی که رجال برمکیان و زمامداران دیگر ایران عقل منفصل دستگاه حکومت اسلامی بودند آن دستگاه متلاشی نشد ولی وقتی خلفای عرب خواستند از نقشه‌های رجال ایران پیروی نکنند و حکومت عرب را بر ایران و حکومت اسلامی را بسطت عرب بر ایرانی تبدیل کنند بطرف سقوط سرازیر و بالنتیجه هستی خود را از دست دادند. باری جبر تاریخ طومار ادبیات و زبان فارسی را در هم پیچید و همین امر سبب شد که زبان و شعر فارسی تا مدتی در طاق نسیان آویخته شود ولی از صده دوم هجری که محیط و فرصت مناسب بوجود آمد زبان و شعر فارسی آمیخته بلغات عرب آثاری از خود در گوشه های تاریخ باقی نهاده و همین امر دلالت دارد که ایرانیان زبان مادری خود را با آشنا شدن بزبان عرب از یاد نبردند و تعطیل رونق و رواج آن جبری و سیاسی بوده و اوضاع و احوال زمان فرصت عرض اندام بزبان و شعر فارسی نمیداده و هر گاه فرصتی بدست میآمد مانند مسافرت مأمون خلیفه بایران و تظاهر سیاسی او بایران دوستی ادیبان ایرانی مانند عباس مروزی که خطاب بمأمون میگوید :

« ای رسانیده بدولت فرق خود تا فرقدین *** گسترانیده بچود و فضل در عالم بدین

هر خلافت را تو شایسته چو مردم دیده را *** دین یزدانرا تو بایسته چورخ را هر دو عین

و بالاخره میگوید

کس بدین منوال پیش از من چنین شعری نگفت *** مرزبان پارسی را هست با این نوع بین

لیک ران گفتم من این مدحت ترا تا این لغت *** گیرد از مدح و ثنای حضرت توزیب و زین «

از ترویج زبان فارسی خوددار نبوده اند.

بنظر نگارنده قصیده عباس مروزی بزبان فارسی در مدح مأمون خلیفه باید درست باشد زیرا پس از دشمنیهای هارون الرشید با ایرانیان که با قتل عام خاندان برمکیان ریشه دارترین دودمانهای ایرانی آشکار شد و محمدمامین فرزند زبیده (تحریک کننده خشم و غضب هارون بر علیه برمکیان) بولایت عهد و مامون که از برادرش امین بمراتب ارشد و الیق بود بامارت و فرمانروائی اسلام در ایران برگزیده شدند. مامون که مادرش ایرانی بود در اندیشه تحبیب و دلجوئی ایرانیان بر آمد تا بدین وسیله نیروی خود را افزون و زمینه خلافت آینده خویش را آماده سازد و باین دلیل خود را از هر جهت بایرانیان نزدیک کرد و تظاهر ایران دوستی خود را از راههای گوناگون مانند و صلت با خانواده فضل و تقویض فرماندهی بطاهر ذو الیمینین و بالاخره پذیرفتن پیشنهاد ایرانیان درباره ولایت عهدی حضرت رضا (علیه السلام) بروز داد و چنان وانمود میکرد که شناختن استقلال و حاکمیت ایران و ایرانی را وجهه همت خود قرار داده این تظاهرات

ص: 22

سیاسی که پیش از دوران خلافتش آغاز و نتیجه آن بجلب موافقت ایرانیان و اشغال کرسی خلافت منتهی شد فرصتی بدست و ایرانیان را بر آن داشت که بزنده کردن زبان و ادبیات فارسی همت گمارند بنابراین نباید بعید دانست که عباس مروزی این فرصت را غنیمت شمرده و هنگام ورود مامون قصیده فارسی فوق الاشعار را در مدح او گفته باشد خصوصاً وقتی میبینیم خود شاعر ضمن قصیده اشاره کرده است این اولین شعر فارسی و از آن جهت در مدح مامون سروده که سبب رونق و رواج زبان و شعر فارسی شود.

بدیهی است عدم وجود امکان خود نمائی زبان و شعر فارسی و بودن مشکلات و موانعی که از ترویج آن جلوگیری داشت از رونق و رواجش کاست تا آنجا که در سینه معدودی خصیصین صاحب ذوق بامانت دفن شد و همین امر که معلول تضییقات زمان بوده گاهی انسان را باشتباه میاندازد که در آثار شاعران پیش قدم پس از اسلام تشکیک کند چنانکه دانشمندانی در آثار منسوب به عباس مروزی و حنظله باد قیسی تردید کرده اند که در پایین بدان متعرض خواهیم شد.

تا اینجا گفتگو از این بود که تسلط زبان و ادبیات عرب در ایران بمناسبت حکومت عربی فرصت عرض اندام را از زبان و ادبیات فارسی سلب کرده ولی باید اعتراف کرد، عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. این مثل مشهور در نفوذ زبان عرب در زبان فارسی صدق میکند زیرا میبینیم آمیختن لغات عرب در زبان فارسی و نفوذ ادبیات اسلام در آن میدان و راه فصاحت و بلاغت را برای شعرا و نویسندگان ایرانی چنان وسعت داده و هموار کرده است که بزرگترین قهرمانان ادبی ما در این میدان

افتخارات و سر بلندی ایران را در ادبیات بدست آورده اند و شاهد بارز این مدعا متشخص ترین رجال ادبی ایران شیخ اجل سعدی شیرازی است که پایه نظم و نثر را چه از حیث زیبایی و رنگ آمیزی صورت و چه از جهت لطف و کمال معنی در جایگاهی نهاده است که در قدرت عقول و افکار عادی نیست خلاصه زبان و ادبیات فارسی با حمله عرب و تسلط اسلام در زمانی کوتاه از جریان افتاد ولی بهمت بلند دانشمندان و نوابغ ادبی ایران با رشد و کمال بیشتری جلوه گر شد و شعر و ادبیات ایران بعد از اسلام چنان جان و روحی گرفت که زوال و نابودی را جاودانه از خود راند و صفحه درخشان دیگری بر مفاخر باستانی ایران و تمدن کهنسال این مرز و بوم افزود و بجرئت باید گفت همان گونه که ستونهای فرو ریخته تخت جمشید چشم اولیاء مغرور مغرب زمین را خیره کرده بنای با عظمت آثار فردوسی و سعدی و حافظ و دیگر سخنوران فارسی گوی سر پر نخوت سرکشان دنیا را در آستانه خود خم کرده و بجای اشک تحسری که در آستانه خرابه های قصر داریوش و ایوان شکست خورده مدائن میریزیم با خواندن این شعر فردوسی که میگوید:

پی افکندم از نظم کاخی بلند *** که از باد و باران نیارد گزند

لبخند امیدواری و شادمانی در لبان هر ایرانی نمودار میشود .

بالجمله آنچه تاریخ ضبط کرده است از پایان قرن دوم هجری بعد جسته گریخته شعر فارسی گفته شده و پیش از دوران سامانیان که هنگام رواج شعر و شاعری است شاعران فارسی گوئی بوده اند و نمونه از آثار آنان در تذکره و تاریخ دیده میشود که دو نفرشان مربوط بقبل از استقلال

نسبی ایران یعنی پیش از سلسله طاهریان است و بقیه تا دوران سامانیان بوده اند .

1 - ابو حفص سغدی است که این بیت از اوست (1)

آهوی کوهی در دشت چگونه دودا *** او ندارد یاری یار چگونه رودا

2 - عباس مروزی که قصیده در مدح مامون فرزند هارون گفته و چند بیت آنرا ضبط کرده اند و ما قبلا نقل کردیم بنظر نگارنده باید اولین شاعر فارسی سرای بعد از اسلام باشد که اثری از او باقی مانده. (2)

ص: 25

1- شمس قیس رازی در کتاب خود العجم فی معائیر اشعار العجم ابو حفص را متخصص نواختن شهرود که یکی از آلات موسیقی بوده میدانسته و متذکر است که در سال 300 هجری میزیسته و با توجه باینکه هیچکس چنانکه دانشمند محترم آقای دکتر ذبیح اله صفا استاد دانشگاه در صفحه 156 تاریخ ادبیات متذکرند اختراع شهرود را قبل از 300 هجری ندانسته نمیتوان ابو حفص سغدی را حتی شاعر اواخر قرن سوم دانست از این گذشته چون جزیک بیت شعر از او ضبط نشده و همه جا وی را مخترع و نوازنده شهرود یاد کرده اند مشکل است بتوان او را در اعداد شعراء آورد و اگر در ردیف شعرا بود مانند شعرای زمان طاهریان و صفاریان آثارش بیش از این يك بیت ضبط میشد

2- دانشمند محترم آقای دکتر صفا استاد دانشگاه نسبت بزمان شاعری عباس مروزی گوینده قصیده اشاره شده تشکیک کرده اند و بقرائنی برای احراز صحت تشکیک خود بدین ترتیب استناد جسته اند : اول مینویسند « بروایت سیوطی مردی فقیه و محدث و شیخ تصوف بوده و بسال 300 هجری در گذشته و باین دلیل او را نمیتوان شاعر معاصر مأمون دانست » بنظر نگارنده این قرینه قوت ندارد و قانع کننده نیست زیرا از کجا عباس یا ابو العباس مروزی که سیوطی او را فقیه و محدث و شیخ تصوف معرفی کرده و وفاتش را سال 300 هجری نوشته عباس مروزی شاعر باشد که قصیده ای در مدح مامون گفته. دوم مینویسند « قبول روایت عوفی در لباب الالباب که میگوید عباس مروزی قصیده مذکور را در سال 193 در مدح مامون خلیفه گفته است بازمان خلافت مامون منافات دارد »، موجه بنظر نمیرسد زیرا لباب الالباب متذکر است که عباس مروزی قصیده (ای رسانیده بدولت فرق خود تا فرقدین) را در مدح مامون خلیفه گفته است نه اینکه نوشته باشد در هنگام خلافت قصیده گفته شده مطابق ضبط تواریخ از جمله حبیب السیر صفحه 252 مامون در سال 193 هنگام فرمانفرمائی خود که از جانب هارون الرشید پدرش در ایران داشت بهرورفته است و هیچ بعید نیست چنانچه قبلا اشاره کردیم با تظاهراتیکه مأمون بایران دوستی میکرده شاعری بگفتن قصیده فارسی تحریک و تهییج شده باشد بویژه وقتی خود شاعر میگوید : کس بدین منوال پیش از من چنین شعری نگفت *** مرزبان پارسی را هست پا این نوع بین لیک زان گفتم من این مدحت ترا تا این لغت *** گیرد از مدح و ثنای حضرت توزیب و زین سوم - قرینه دیگری که غیر از دانشمند محترم دکتر صفا دیگران هم با تمسک بدان در زمان گفتن قصیده اشاره شده تشکیک کرده اند آنستکه استخوان بندی و ترکیب شعر از حیث استحکام و سلاست باید شعر قرن چهارم و پنجم شناخته شود نه شعر اواخر قرن دوم . این استنباط با قرائن و نظائری که ذیلا خواهیم آورد سازگار نیست و نتیجه مخدوش میشود زیرا حنظله باد قیسی که معاصر طاهریان و تاریخ وفاتش را 220 ضبط کرده اند و همزمان عباس مروزی است باین محکمی و سلاست شعر گفته است: یارم سپند اگر چه بر آتش همی فکند *** از بهر چشم تا نرسد مرورا گزند او را سپند و آتش ناید همی بکار *** با روی همچو آتش و با خال چون سپند اگر بدقت ملاحظه شود این شعر بمراتب از قصیده منسوب بعباس مروزی در مدح مامون که بسال 193 گفته شده است استحکام و انسجام و سلاستش بیشتر است در صورتیکه اگر فرض کنیم در سال وفاتش هم این شعر را گفته باشد کمتر از سی سال با قصیده مورد گفتگو فاصله دارد و با توجه باینکه حنظله بادقیسی و عباس مروزی معاصرند مشکل است ادعا کنیم گفتن شعر سلیس در آخر قرن دوم امکان نداشته

گرچه آقای دکتر صفا همین تشکیک را درباره حنظله هم بعنوان اینکه شعرش پخته و سلیس است بدون مقرون بودن بقرائن دیگر بشکل ضعیفی نموده اند ولی با شواهد دیگر که در خصوص معاصر بودن حنظله با سلسله طاهریان وجود دارد و در داستان اول مقاله دوم چهار مقاله عروضی نیز متذکر است بسیار ضعیف بنظر میرسد شاعری دیگر که استحکام و سلاست شعرش بیش از قصیده عباس مروزی است و امکان گفتن شعر سلیس را در آخر قرن دوم روشن میدارد و تشکیک در قصیده عباس مروزی را مرتفع میکند محمود وراق هروی است که تاریخ وفاتش را 221 ضبط کرده اند که معاصر دو شاعر نامبرده در بالا و این دو بیت از اوست: نگارینا بنقد جانت ندهم *** گرانی در بها ارزانت ندهم گرفتستم بجان دامان وصلت *** نهم جان از کف و دامانت ندهم با این ترتیب اگر بنا باشد هر کس شعر مستحکمی گفته است بدون وجود دلائل دیگری در اثر او تشکیک بکنیم و زمان شاعری او را به نسبت سلاست شعرش بجلو بیاوریم استدلال ما منطقی و قابل قبول نخواهد بود. بنا بجهاتی که ذکر شده عباس مروزی را نگارنده اولین شاعر فارسی سرا که اثری از او باقی مانده می شناسد

3- حنظله باد قیسی معاصر طاهریان که در سال 220 هجری در گذشته نمونه آثارش اینست:

مهتری گربکام شیر در است *** شو خطر کن زکام شیر بجوی

یا بزرگی و عزو نعمت و جاه *** یا چو مردانت مرک رویاروی

4- محمود وراق هروی در سال 221 هجری زندگی را بدرود گفته و اینست نمونه آثار او:

ص: 26

نگارینا بتقد جانت ندهم *** گرانی در بها ارزانت ندهم

گرفتستم بجان دامان و صلت *** نهم جان از کف و دامانت ندهم

5 - فیروز مشرقی معاصر صفاریان متوفی بسال 282 هجری که این دو بیت از او در صفحه 22 المعجم فی معائیر اشعار العجم ضبط است:

نوحه گر کرد زبان چنک حزین از غم گل *** موی بگشاده و بر روی زنان ناخونا

گه قنینه بسجود اوفتد از بهر دعا *** گه زغم برفکنند یک دهن از دل خونا

ص: 27

6- ابوسلک گرگانی معاصر فیروز مشرقی که بتقریب در اواخر قرن سوم وفات یافته نمونه آثارش این است:

خون خود را گر بریزی بر زمین *** به که آب روی ریزی در کنار

بت پرستیدن به از مردم پرست *** پندگیر و کار بند و گوش دار

7- محمد بن وصیف دبیر مخصوص یعقوب لیث که تا سالهای آخر قرن سوم زنده بوده آثاری از او در تاریخ سیستان مندرج است از اینقرار:

این قصیده را راجع شکست عمار در سال 251 هجری که عمار کشته شده (صفحه 145-207 تاریخ سیستان) گفته است که مطلعش نقل می شود

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام *** بنده و چاکر و مولای وسک و بند و غلام

همچنین قصیده دیگری در سالهای 296-297 راجع بگرفتاری طاهر و یعقوب پسران محمد بن عمر و بن لیث بدست سبکری گرفته است (صفحه 147 تاریخ سیستان) که مطلعش این است:

مملکتی بود شده بی قیاس *** عمر و بر آن ملک شده بود راس

بسام کورد که ظاهراً همان کرد و منسوب بکردستان باشد و محمد مخلد که ایرانی و فاضل و شاعر بوده است معاصر صفاریانند که در صفحه 146 تاریخ سیستان از آن یاد شده است

اما در دوران سامانیان که رسماً مکتب شعر و شاعری باز شده و رواج

ص: 28

ورونق یافته و شعر ارزش و مقدار پیدا کرده بنیان گذاران شعر و ادب آن دوران درخشان از این قرارند:

1- ابوشکور بلخی که در آغاز دوران سامانیان بوده که ظاهراً در نیمه اول قرن چهارم وفات یافته و نمونه آثار او اینست:

تا بدانجا رسید دانش من *** که بدانم همی که نادانم

مضمون بیت بالا را حکماء یونان هم گفته اند و همچنین دو بیت ذیل از اوست:

درختی که تلخش بود گوهر *** اگر چرب و شیرین دهی مرو را

همان میوه تلخت آرد پدید *** از او چرب و شیرین نخواهی مزید (1)

2- ابوالموید بلخی از بزرگان شعراء دوره سامانیان است. ابوالموید پیش از فردوسی بتدارك شاهنامه همت گماشته و قبل از فردوسی قصه یوسف و زلیخا را برشته نظم کشیده (2) و نمونه آثارش چنین است:

انگشت را ز خون دل من کند خضاب *** کفی کز او بلای تن و جان هر کس است

عنان سیم اگر نبودمان روا بود *** عناب برسبیکه سیمین او بس است

ص: 29

1- فردوسی این مضمون را از ابوشکور گرفته که میفرماید: درختی که تلخ است ویرا سرشت *** گرش بر نشانی باغ بهشت ور از جوی

خلدش بهنگام آب *** بیخ انگبین ریزی و شهد ناب سر انجام گوهر بار آورد *** همان میوه تلخ بار آورد

2- فردوسی در این باره گفته است: مر این قصه را پارسی کرده اند *** بدو در معنی بگسترده اند یکی بوالموید که در بلخ بود *** بدانش هی خویشتن راستود

3- ابوالحسن شهید بلخی گذشته از آنکه شاعری توانا بوده از مشاهیر فضلالی عصر خویش است و در فلسفه نیز مهارت داشته (1) و این رباعی از اوست که نقل میشود :

دوشم گذر افتاد بویرانه طوس *** دیدم جغدی نشسته جای طاوس

گفتم چه خبرداری از این ویرانه *** گفتا خبر اینستکه افسوس افسوس

4- رودکی سمرقندی ابو عبدالله جعفر بن محمد اشعر و اشهر شعرای دوره سامانیان و قافله سالار دوران رواج شعر و شاعری است و مستغنی از توصیف و تشریح و قطره ای از دریای طبع او اینست: (2)

زمانه پندی آزاده وار داد مرا *** زمانه را چونکو بنگری همه پند است

بروز نیک کسان گفت غم مخور زنهار *** بسا کسا که بروز تو آرزومند است

این بود اجمالی از تاریخ شعر و شاعری و نخستین سراینندگان فارسی سرا و اینک می پردازیم به بحث تاثیر زنان در شعر و شاعری

ص: 30

1- رودکی این قطعه را در مرک شهید بلخی گفته است : کاروان شهید رفت از پیش *** وان ما رفته گیر و می اندیش از شمار دو چشم یک تن کم *** وز شمار خد هزاران بیش فرخی درباره مقام شاعری شهید گفته است: از دلاویزی و تری چون غزلهای شهید *** وزغم انجامی و خوبی چون ترانه بو طلب

2- عنصری ملک الشعراء در بارسلطان محمود که استادی او مسلم و محقق است به رودکی و طبع توانایش حسرت برده و میگوید : غزل رودکی واریکو بود *** غزلهای من رودکی وار نیست اگر چه بکوشم بیاریک وهم *** بدین پرده اندر مرا بار نیست

چنانکه طبع بلند پرواز مردان ایرانی پایه شعر و سخن را در مقام ارجمندی نهاده که بسحر بیان و معجزه بنان تعبیر میشود و دست کمتر صاحب ذوق غیر ایرانی بدان رسیده و میرسد زنان فارسی زبان هم لطافت طبع و وسعت تخیل شاعرانه را بقدری رقیق و دقیق کرده اند که براستی لیاقت همدوشی آنمردان بزرگ سخن را احراز کرده و توانسته اند با درخشندگی تمام در آسمان ادب نورافشانی کنند

زنان ایرانی قدم بقدم مردان در این راه گام برداشته و در نهادن هر خشت روی خشت دیگر برای برپا کردن کاخ پر مجد و عظمت شعر و ادب فارسی مردان را همکاری صمیمی و دستیاری موثر بوده اند و حتی در استقرار سنک اول بنای شعر و شاعری دست و پنجه هنرمند و ظریف بانوان دخیل بوده و در آرایش دوشیزگان طبع کمال سلیقه را بخرج داده اند.

نویسندگان تاریخ تا حدی ضبط احوال و آثار مردان شاعر و نامی راوجهه همت خود ساخته اند ولی متأسفانه در حفظ آثار و ثبت جریان زندگانی زنان شاعر کوتاهی کرده و اقدام ننموده اند و از این رو قطعاً باید شماره زنان شاعری که آثار و احوالشان بدست آمده با اعداد واقعی تفاوت داشته باشد

و همین سهل انگاری کار معرفی زنان شاعر و تحقیق و تتبع در احوال و آثارشان را دشوار کرده است .

بعقیده نگارنده اگر همین شرح حال ناقص و آثار محدودی که وقایع نگاران غیر مستقل و بعنوان حواشی از زنان شاعر نقل کرده اند مورد بحث و تحقیق قرار نگیردیم آن می‌رود که بکلی این مبحث از خاطره‌ها محو و موضوع ترجمه احوال زنان شاعر در گذشته بجایی برسد که ناچار بگوئیم:

تو گولی که اصلا ز مادر نژاد

بنابر این ناگزیر با همین تنگی قافیه باید تا آنجا که امکان دارد در شناساندن زنان شاعر و تحقیق در آثار آنان همت گماشت و نگذاشت احوال و آثارشان در گوشه فراموشی و طاق نسیان افکنده و آویخته شود.

گرچه مشاهیر النساء تالیف محمد ذهنی افندی که بزبان ترکی نوشته شده و بفارسی ترجمه و بتذکره الخواتین موسوم و در سال 1306 هجری قمری با اضافاتی در هندوستان چاپ رسیده زبیده همسر ماجراجوی هارون الرشید و مادر حادثه طلب محمد امین را شاعر فارسی گوی معرفی و رباعی ذیل را بوی نسبت داده و بنام او ضبط کرده است:

ای جان جهان جهان ناخوش بی تو *** بغداد پریشان و مشوش بی تو

رفتی تو و من بی تو بماندم فریاد *** تو در خاکی و من در آتش بی تو (1)

ص: 32

1- رباعی منسوب بزبیده همان رباعی اثر طبع محمد بن یمن الدوله محمود غزنوی است که در جلد دوم لباب الالباب عوفی صفحه 26 مندرج است و محمد غزنوی این رباعی را در رثاء همسر خود گفته و اینست: ای حال دل خسته مشوش بی تو *** عیش خوش من شدست ناخوش بی تو تورفته و آمده مرا برب جان *** تو در خاکی و من در آتش بی تو

که در این صورت باید زبیده را اولین زن پارسی سرا و بلکه مقدم بر مردانی دانست که بفارسی شعر گفته اند ولی چون در تذکره های دیگر چنین اشاره ای نشده و اگر قبول بکنیم که گفتن شعر فارسی باین سلاست در آن زمان در خور پذیرفتن باشد یقین نمیتوانیم قانع شویم که زبیده ملکه صاحب اقتدار در باره ارون الرشید که مورخین خصوصیات حالات و زندگانی او را نوشته اند شعر میگفته و کسی متعرض آن نشده باشد بنابراین می شبهه باید پذیرفت که رباعی منسوب به زبیده نه تنها اثر طبع او نیست بلکه در دوران مامون وزبیده گفته نشده است .

وقتی زبیده را شاعر فارسی سران دانستیم چنانکه صاحبان تذکره های معتبر مانند لباب الالباب عوفی متذکر هستند رباعه دختر کعب قزداری که در سرزمین قزدار و بست حوالی سیستان نشو و نما یافته اولین زن شاعری است که بفارسی شعر گفته است

رباعه معاصر سلسله سامانیان و هم زمان قافله سالار شاعران فارسی سرا یعنی شاعری قلمداد میشود که پایای رودکی در طریق ادبیات و شعر فارسی قدم برداشته .

عوفی در لباب الالباب صفحه 61 در ارجمندی مقام ادبی رباعه چنین می گوید: « دختر کعب اگر چه زن بود اما به فضل بر مردان جهان بخندیدی فارس هر دو میدان و والی هر دو بیان ، بر نظم تازی قادر و در شعر پارسی به غایت ماهر »

نمونه آثاریکه از این سرخیل زنان پارسی سرا از چنك حوادث مصون مانده و بدست ما رسیده دلالت دارد که استعداد و نبوغش در شعر

و شاعری تا آنجا است که باید او را در عداد بنیان گذاران شعر فارسی آورد و اعتراف کرد که هزار و صد سال پیش و قریب 150 سال قبل از فردوسی و عنصری و فرخی بهمراهی معاصران صاحب نظر خود شالوده شعر فارسی بعد از اسلام را ریخته و آنچنان متین و پخته در این راه قدم برداشته که بیش از چهار صد سال بعد از او «شمس قیس رازی»، نویسنده کتاب المعجم فی منائر اشعار العجم که خود از بزرگان علم و ادب و گوهرشناسان شعر و شاعری است رابعه را جزء استادان فن شعر شناخته و بآثار او در صفحه 113 تمسک جسته و برای توضیح و تشریح بحر مسدس مخنق این بیت رابعه را شاهد آورده :

ترك از درم در آمد خندانك *** آن خو بروی و چابك مهمانك

مفعول فاع لانن مفعولن *** مفعول فاع لاتن مفعولن

دلایل دیگری در گوشه های تاریخ شعر و شاعری بدست می آید که قدرت تخیل رابعه را در بوجود آوردن انواع و اقسام نظم فارسی دلالت دارد و میسراند که در هنگام طلوع خورشید شعر و شاعری پس از حمله عرب بایران نه تنها این زن از آن مهر تابان بیش از همگنان کسب نور کرده بلکه گلهای شاداب طبع خود را با آن انوار رنگهای گوناگون و دلربا بخشیده چنانکه هر کدام در تنوع رنگ و بوی مخصوصی داشت و لذت و اثری جدا جدا در بهره مندان باقی می گذاشت.

آنچه آثار باقی مانده رابعه حکایت میکند غزل و قطعه و قصیده استادانه میگفته و میتوان گفت خود در ردیف معدودی فارسی سرایان بوده که خالق و تکمیل کننده غزل و قطعه و قصیده بوده اند .

رابعه اولین شاعر فارسی زبا نیست که قالب ملمع بدست هنرمندوی ساخته شده و ایین ملمع از او در لباب الالباب ضبط شده است :

شاقنی ناربخ من الاطیار *** هاج سقمی و هاج لی تذکاری

دوش بر شاخك درخت آن مرغ *** نوحه میگرد و میگریست بزاری

قلت للطیر لم تنوح و تبکی *** فی دجی اللیل و النجوم دراری

من نگویم چوخون دیده بیارم *** تو چه گری که خون دیده نباری

من جدایم زیار از آن نالم *** تو چه نالی که با مساعد یاری

عجب آنکه در هنگام انعقاد نطفه شعر و شاعری فارسی که علی الاصول شعر گفته شده در آن دوران باید سست و غیر مستحکم باشد و خالی از تنافر و تعقید نباشد رابعه آنچنان پخته و روان شعر گفته که از یازده قرن پیش تاکنون سلاست و دلربائی خود را از دست نداده و این نیست جز این که قبول کنیم رابعه وقوف کامل و احاطه نامحدود در زبان پارسی و ریشه های تشکیل دهنده آن زبان داشته است والا امکان نداشته در زمان شباب زبان فارسی بعد از اسلام و هنگامی که تازه ایرانیان داشتند از زیر نفوذ زبان عرب شانه خالی میکردند و استخوان بندی زبان فارسی استحکام نیافته بود باین لطف و روانی که رابعه گفته است:

بمی ماند اندر عقیق قدح *** سرشکی که در لاله ما وی گرفت

سرنرگس تازه از زر وسیم *** نشان سر تاج کسری گرفت

از حیث قالب و معنی و رعایت تناسب و تشبیه بتوان شعر گفت .

دومین زن با شخصیتی که در شعر و شاعری بعد از رابعه نامش را تاریخ ضبط کرده و طبع توانا و مقام ارجمندش را در عالم ادب تجلیل

نموده اند مهستی (1) که معاصر سلاجقه در ردیف شعراء در باری سلطان سنجر سلجوقی بوده .

سلطان سنجر سلجوقی (2) از جمله سلاطینی است که در دانشخواهی و شاعر پروری و فضل دوستی مشهور و معروف است و اگر دوران سلطنت سنجر را مورد مطالعه و تحقیق قرار دهیم تصدیق میکنیم در نتیجه ترویج و تشویق شعر و ادب و پرورش و تربیت اهل فرهنگ و دانش سطح دانش و فضل و ارزش شعر و ادب بمیزان بیش از انتظار ترقی و تعالی یافته و اتخاذ همین رویه هر صاحب ذوق و با کمالی را بجانب پای تخت سلطان سنجر کشانیده و ارج و قربی که برای شعر و ادبیات قائل میشدند همه را به جنب و جوش ادبی وادار کرد تا آنجا که جذبه ذوق پروری و هنر دوستی سنجر زن صاحب ذوق و هنرمندی را از کنج گنجه بدریار پادشاه سلجوقی کشانید و در عرض شاعران درباری مانند ادیب صابر و رشید و طواط و انوری که از مفاخر ادبی ایرانند قرارداد و بالمآل استادی از کار در آمد که شمس قیس رازی مولف المعجم فی معانی اشعار العجم در صفحه 256 بشعر او برای نمایش صفت مطابقه استناد کرده و این بیت اثر طبع مهستی را شاهد مثال صنعت مطابقه آورده است:

من عهد تو سخت سست میدانستم *** بشکستن آن درست میدانستم

ص: 36

1- وجه تسمیه مهستی در متن کتاب ضمن شرح حالش گفته شده

2- سلطان سنجر در تاریخ 479 هجری متولد و در 551 وفات کرد و در مرو مدفونست بیست امارت خراسانرا داشته و چهل و یکسال سلطنت کرده صفحه 52 سلجوقنامه چاپ تهران

این دشمنی ای دوست که با من زجفا*** آخر کردی نخست میدانستم

باری مهستی نیز در دوران خود توانست با بروز استعداد سرشار از میان زنان پرده نشین ایران برخیزد و در کنار بزرگان شعر و ادب مانند انوری و رشید و طواط و عبدالواسع جبلی و فرید کاتب در مرکز نشر شعر و ادب دربار سلطان سنجر بنشیند و در سهم خود بترقی و تعالی ادبی کشور خویش خدمت نماید.

رابعه و مهستی دو ستاره درخشان آسمان شعر و ادب بودند که یکی در اواخر قرن سوم تا اوایل قرن چهارم و دیگری در اوایل قرن ششم هجری طلوع کردند و هر يك بنوبه خود در خدمتگزاری بعالم شعر و ادب ایران افتخاراتی بدست آوردند تا آنجا که نام خود را در تاریخ باقی گذاشتند و برای نمونه تاثیر زنان در ادبیات و شعر فارسی در زمان خودشان باآثارشان استناد شد.

ولی دریغ که طوفان حوادث مجموعه آثار آنان را پراکنده ساخته و نمیتوان بتشریح افکار و آثارشان چنانکه بوده اند پرداخت و شاید بسیاری از شاهکارهای ادبی آنان طعمه تحولات دوران و مرور زمان شده باشد .

هر چند زنان شاعر دوران قاجاریه از عفت نسابه شیرازی که سر خیل این گروه در آن دوران بوده و مستوره کردستانی که لطف بیانرا شمع شبستان است گرفته تا گوهر خانم متخلص بگوهر و ایران الدوله جنت چه از حیت کمیت و چه از لحاظ کیفیت فصل درخشانی بر دفتر پر

افتخار شعر و ادب فارسی افزوده اند و دقایق فکری هر يك شایان کمال توجه و در خور کنجکاوی و تحقیق بسیار است ولی چون این مقدمه بیش از این ظرفیت ندارد چه بهتر که سخن را کوتاه کرده و مبحث تاثیر زنان در ادبیات و شعر فارسی با توصیف اجمالی پرتو مهر درخشان قرن اخیر ادبیات یا بتعبیر دیگر خانم زنان سخن سرای ایران پروین اعتصامی حسن ختام یابد

پروین اسم یکی از ستارگانرا در نام گذاری برای خود برگزیده و بدان نام خوانده میشود ولی حقیقت آفتابی است درخشنده و افتخاری است پاینده که کاخ و گلستان شعر و ادب ایرانرا جاویدان روشن و شاداب و سرفراز نگاه میدارد

پروین نه تنها در میان زنان شاعر نظیر و مانند ندارد بلکه از رجال بزرگ شعر و ادب کمتر یافت میشود که بتواند داعیه همسری او را داشته باشد.

کسی که توصیف بهار را چون منوچهری و تغزل و تشبیب را پاپای فرخی و حکمت و معرفت را در بحر نامطبوع همچون ناصر خسرو مطبوع و دلنشین گوید و مثنوی و غزل و قصیده و قطعه را در غایت روانی و دلربائی و انسجام و گیرندگی گفته باشد و مضامین تازه و ساده قرن بیستم و دنیای ماشین را با صنایع و ترصیعات شعری و قواعد و التزامات ادبی گذشته یکجا جمع و تلفیق کرده باشد چنانکه سیره و سنت های ادبی قدیم و یکجا توقعات و خواسته های نسل جدید را شامل باشد کیست جز پروین و چیست جز دیوان آثار او؟

پروین تنها شاعری است که باید اور اسعدی زنان شاعر گفت زیرا:

او است که دیوان خود را از قصیده و غزل و قطعه و مثنوی و بالا-خره انواع و اقسام نظم مملو از معانی و مضامین اجتماعی و اخلاقی در نهایت برزندگی بدون آنکه در هیچیک دست کمی از متاخرین و متقدمین داشته باشد پر کرده و همچنانکه شیخ از خود گذشتگی شمع را در عالم عاشقی اعجاز آمیز در قالب نظم ریخته و برخ پروانه میکشد و میگوید:

بگفت ای هوادار مسکین من *** برفت انگبین یار شیرین من

چو شیرینی از من بدر میرود *** چو فرهادم آتش بسر میرود

همی گفت و هر لحظه سیلاب درد *** فرو میدویدش برخسار زرد

که ای مدعی عشق کار تو نیست *** که نه صبر داری نه یارای ایست

تو بگریزی از پیش يك شعله خام *** من استاده ام تا بسوزم تمام

تورا آتش عشق گر پر بسوخت *** مرا بین که از پای تا سر بسوخت

پروین هم در قطعه دیده و دل پس از آنکه با خامه رنگین و طبع آتشینش دیده نگران و دل مجذوب را بمنظره وامیدارد از زبان دل سوزناك میگوید:

مرا شمشیر زد گیتی تورا مشت *** ترا رنجور کرد اما مرا کشت

اگر سنگی ز کوی دلبر آمد *** ترا بر پای و ما را بر سر آمد

بتی گرتیر ز ابروی کمان زد *** ترا بر جامه و ما را بجان زد

تورا يك سوز و ما را سوختنهایست *** ترا يك نکته و ما را سخنهایست

تو بوسی آستین ما آستانرا *** تو بینی ملک تن ما ملک جانرا

تورا فرسود گر روز سیاهی *** مرا سوزانده عالم سوز آهی

جای دیگر که شیخ در مقام حق گوئی محافظه کاری و دم فرو بستن

را مذموم شمرده و شهامت در گفتن حرف حق را می ستاید و خطاب بانکیانو سردار قهار مغول میگوید:

سعدیا چندان که میدانی بگوی *** حق نشاید گفت الا آشکار

هر که را خوف و طمع در کار نیست *** از ختا باکش نباشد وز تار

پروین نیز که از حیث طرز تفکر و بلندی نظر شایسته ترین شاعری است که از سعدی توانسته پیروی کند در بیت 15 قصیده مندرج در صفحه 65 دیوانش که در مذمت سهل انگاری و سرزنش بیدادگری و تجاوز سروده در مقام شهامت در گفتار میگوید:

وقت سخن مترس و بگو آنچه گفتنی است *** شمشیر روز معرکه زشت است در نیام

شیخ پایداری و ثبات را تا آنجا لازم شمرده که میفرماید :

من نه آنم که سست بازایم *** ور بسختی بلب رسد جانم

و پروین در بیت 25 قصیده ای که در صفحه 68 دیوانش ضبط است در این باره چنین میگوید:

ز چنار آموزای دوست گران سنگی *** چه شوی بر صفت بید زبادی خم

سعدی برای اثبات آنکه هر چه بانسان عاید شود نتیجه عمل اوست میفرماید :

مپندار ای در خزان کشته جو *** که گندم ستانی بوقت درو

ص: 40

رطب ناورد چوپ خرزهره بار *** چو تخم افکنی بر همان چشم دار

و پروین در این زمینه در بیت 10-11-12 قصیده مندرج در صفحه 75 میگوید:

از گندم و کاه خویش آگه باش *** تو خرمنی و سپهر پرویزن

خواهی که نه تلخ با شدت حاصل *** در مزرعه تلخ مپراکن

هنگام زراعت آنچه کشتستی *** آنت برسد بموسم خرمن

سعدی در خصوص سعی و عمل و اتکاء بنفس از جمله گفتارش اینست:

نابرده رنج گنج میسر نمیشود *** مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

هر کو عمل نکرد و عنایت امید داشت *** دانه نکشت کاهل و دخل انتظار داشت

جوینی که از سعی بازو خورم *** به از میده بر خوان اهل کرم

بسعی ای آهنین دل مدتی باری بکش کاهن *** بسعی آئینه گیتی نما و جام جم گردد

و پروین در تشویق سعی و عمل و اتکاء بنفس داستانی برشته

نظم در آورده که در صفحه 194 دیوانش درج شده که در آن سلیمان موری را ملامت میکند که برای ران ملخی چرا تحمل اینهمه مشقت میکنی و از زبان مور پاسخ میدهد:

چوما خود خادم خویشیم و مخدوم *** بحکم کس نمیگردیم محکوم

مرا امید راحتهاست زین رنج *** من این پای ملخ ندهم بصد گنج

چه در کار و چه در کار آزمودن *** نباید جز بخود محتاج بودن

سعدی نسبت به احتیاج تهی دستان و بی گذشتی سرمایه داران میگوید :

یکی زهره خرج کردن نداشت *** زرش بود و یارای خوردن نداشت

نه خوردی که خاطر بیاسایدش *** ندادی که فردا بکار آیدش

شب و روز در بند زر بود و سیم *** زر و سیم در بند مرد لئیم

کریمان را بدست اندر دم نیست *** خداوندان نعمت را کرم نیست

پروین در قطعه اندوه فقیر که پیرزنی تهی دست و سرمایه دار غافل را توصیف میکند و در دیوان او مندرج است چنین میگوید:

دولت چه شد که چهره زدرماندگان بتافت *** اقبال از چه راه زییچارگان رمید

پروین توانگران غم مسکین نمیخورند *** بیهوده اش مکوب که سرد است این حدید

شیخ میان عشق حقیقی و هوا و هوس فاصله زیادی قائل است و میگوید:

هر کسی را نتوان گفت که صاحب نظر است *** عشق بازی دگر و نفس پرستی دگر است

پروین درباره قطعه ای بنام حقیقت و مجاز گفته و در صفحه 153 دیوانش مندرج است که در آنجا دلبستگی بزبیبایی صورت را با دلباختگی حقیقی مابین دانسته و میگوید:

عشق آنستکه در دل گنجد *** سخن است آنکه همی بردهن است

سعدی خطاب بمردم میگوید تمام عوامل طبیعت مهیا و آماده است تا مردم برای گذران خود از آن استفاده کنند . هر کس بمیزان خواسته توام با کوشش میتواند از این خوان بیکران بهره مند شود. حالا اگر کسی کفران نعمت کند و شرط خدمت را بجای نیاورد قصور از خود اوست و شیخ يك دنیا مطلب را در این دو بیت جاداده است :

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند *** تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری

همه از بهر تو سر گشته و فرمان بردار *** شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

پروین نیز قطعه ای دارد بنام «خوان کرم» مندرج در صفحه 154 و 155 و 156 دیوانش که میگوید:

ما کسی را ناشتا نگذاشتیم *** این بنا از بهر خلق افراشتیم

کار ما جز رحمت و احسان نبود *** هیچگاه این سفره بی مهمان نبود

در نمی بندد بکس دربان ما *** کم نمیگردد ز خوردن نان ما

آنکه جان کرده است بی خواهش عطا *** نان کجا دارد دریغ از ناشتا

این توانائی که در بازوی تست *** شاهد بختست و در پهلوی تست

این نمونه کوچکی از طرز تفکر و سنخیت سبک و روش معنوی پروین و معلم بزرگ اجتماعی سعدی است و همه حکایت میکند از اینکه پروین با استعداد و نبوغ سرشار خدادادیکه در قدرت طبع و سخن آفرینی داشته پیرو عقیده و فکر شیخ بوده و همین رویه دال بر رجحان وی بر ارباب دیگر ذوق و استعداد است

پروین را که سعدی زنان شاعر خواندیم گزاف نگفته ایم و اگر بخواهیم حق مقام پروین را ادا کنیم باید بگوئیم بعد از شیخ خصوصا از دوران قاجاریه بعد در میان مردان و زنان شاعر کسی که بتوان جامعیت

شیخ را در وجود او یافت و شاعری که بشود او را تشبیه بسعدی کرد پروین است و بس زیرا آثارش از حیث سلاست و نکته سنجی شکیل تر از تراوشات طبع گوهر زای قانی و از جهت وسعت پذیرفتن معنی ژرف تر از دریای طبع یغما با این تفاوت که لبریز از مضامین و معانی اجتماعی و اخلاقی است و این مزیت را دارد که اگر از آغاز تا انجام دیوانش را جستجو کنند يك لفظ نا مناسب و اضافی و يك مضمون و معنای غیر مفید و ترکیبی سست یا استعاره و تشبیهی بی نمک نمی بینند .

وجود همین خصائص در آثار پروین امتیازی را باو بخشیده که توانسته است جامعیتی پیدا کند که سعدی عصر خود خوانده شود .

پروین برخلاف شیوه شاعری در ایران که چاپلوسی و تملق و مداحی بوده و علیرغم معاصران خود که اغلب افتخار با آزاد منشی و آزادیخواهی داشته اند و بزرگترین آنان استاد فقید ملك الشعراء بهار بوده حتی يك شعر که جنبه مدیحه سرایی و تعلق داشته باشد نگفته و حال آنکه بیشتر معاصرانش بارها در چاپلوسی از ظهیر فاریابی که گفته است:

« نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای *** تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند »

و یاقانی که در مدح آقا محمد حسن پیشخدمت شاه گفته:

ابر نیسان اگر از همت او جوید فیض *** عوض گل همه یاقوت دمد در گلزار

کف او گوئی آتش بود و سیم سپند *** زان نگیرد نفسی در بر او سیم قرار

فراتر نهاده اند ولی پروین بر عکس این شیوه ناپسند با وجود اختناق و نبودن محیط آزاد برای حق گوئی بزبانهای مختلف و تعبیرات گوناگون از گفتن حرف حق خودداری نکرده حتی گاهی مراکز قدرت مطلقه بدون غرض و با شهامت تاخت آورده و راه خیر و صلاح را نشان داده مثلا میگوید:

روزی گذشت پادشهی از گذرگهی *** فریاد شوق از سر هر کوی و بام خواست

پرسید زان میانه یکی کودک یتیم *** کین تابناک چیست که بر تاج پادشاست

آن يك جواب داد چه دانیم ماکه چیست *** پیداست آنقدر که متاعی گران بهاست

نزدیک رفت پیره زنی گوز پشت و گفت *** این اشک دیده من و خون دل شماست

ما را برخت و چوب شبانی فریفته است *** این گرک سالهاست که با گله آشناست

آن پارسا که ده خرد و ملک رهنست *** آن پادشا که مال رعیت خورد گداست

بر قطره سرشک یتیمان نظاره کن *** تا بنگری که روشنی گوهر از کجاست

پروین بکج روان سخن راستی چه سود *** کو آنچنان کسی که نرنجد زحرف راست

پروین عقیف ترین شاعری است که در میان مردان و زنان شاعر ایران نظیر و مانند ندارد و تنها شاعری که عشق را از دریچه حقیقت و معنی نگریسته پروین است و بس.

پروین است که اگر دیوان او را سرتاپا جستجو کنی يك بیت بلکه يك مصراع وحتى يك کلمه و حرفی که بوی هوای نفس بدهد در آن یافت نمیشود و اصطلاح و تعبیری که رکیک یا از حدود کمال عفاف بیرون باشد نمی بینی

در نگارش این مقدمه چون باغبانی بنا را بر این نهادیم که از گلستان پر طراوت استعداد زنان از هر گوشه گلی و از هر کناری سمبلی چیده و در رشته کشیده و در معرض تماشای ارباب ذوق علاقه قرار دهیم تا هر که را گل هر باغی دلرباید در آن باغ را گشاید و هر رنگی کسی را دلنشین آید بسوی آن گراید.

هر يك از این ازهار چون گلهای فصل بهار رنگی جدا و بوئی جانفزا دارد. رنگ یکی انسان را مات میکنند و بوی دیگری چنان شخص را هست میکند که دامش از دست می رود لاله فروزنده این گلستان زنان عارفند که محفل تصوف و عرفان را روشن و آویزه این افتخار را بگوش زن کرده اند. اینک نمونه ای از آن گلهای آتشین را نشان میدهیم :

زن و عرفان

1 - یکی از اولیاء تصوف و عرفان فاطمه نیشابوری است این زن

ص: 47

در عالم عرفان و تصوف آنچنان مقامی دارد که جامی در نفحات الانس متذکر است که فاطمه دارای مقام ولایت بوده و مینویسد بایزید بسطامی درباره او و شوهرش میگوید «یک زوج وزوجه دیدم که از مقامات عارفین و کمالات اهل یقین هر چه از آنها پرسیدم جوابی دادند که دلیل خبرت و بصیرت آنها بود» ذوالنون مصری نیز در مقامات عرفانی این زن مانند بایزید بسطامی اظهار اعتقاد میکند.

وقتی بایزید بسطامی و ذوالنون مصری فاطمه را در مقام تصوف و عرفان تجلیل میکنند باید دانست مقام او تاچه پایه بلند و شخصیتش تا چه درجه ارجمند است.

2- زبیده مشهور بفرشته متخلص بجهان دختر فتحعلیشاه قاجار و همسر نصرت الملک قراقرلو همدانی است که مرید سر سپرده و پرو پا قرص مرحوم حاج میرزا علینقی کوثر بوده و از زنانی است که در کمال عفت و طهارت و زهد و تقوی و با نهایت اخلاص در راه عرفان و تصوف سر از پا نشناخته و برای قرب بمطلوب نقدجان و دل باخته است تا آنجا که از سریر سلطنت پدر و دستگاه امارت شوهر چشم پوشیده و توتیای استان خانقاه را برای روشن کردن چراغ دل بردیده کشیده است .

بوی حقیقت عرفان و رایحه جانفزای تصوف از آثار منظومش که در متن کتاب ضمن شرح احوال او نقل شده است مشام هر حقیقت طلب و درویش مسلکی را نوازش میدهد

زنان عارف در همه ادوار بسیار بوده اند و در این مقدمه برای نمونه تاثیر عرفان در زنان یکی از قدما و یکی از متاخرین شاهد آوردیم

زنان ایرانی در جمیع هنرها و اقسام فنون استعداد و ذوق خود را بروز داده و از مردان دست کمی نداشته اند و برای مثل چند نمونه آنرا نقل میکنیم.

1 - حاجیه ماه رخسار خانم. مولف تذکره خیرات حسان مینویسد این زن که ملقب بفخرالدوله و دختر عباس میرزا نایب السلطنه و خواهر محمد شاه قاجار و همسر محمد حسنخان سردار ابروانی بوده است در شعر و نقاشی و خط در دوران خود بی نظیر بوده و او را زنی صلاح اندیش و خیرخواه معرفی میکند .

هیچ محرکی جز ذوق سرشار و عشق بهتر نمیتواند خواهر پادشاه و دختر ولیعهد و همسر سرداری را با آنهمه کروفرا از دستگاهی که تمام موجبات تقنن و بی خیالی را در برداشته بیزار و بکارهای هنری که محتاج بمصرف قوای فکری و نیروی دماغی است و ادارد و چنان او را شیفته نازک کاریهای هنر نماید که قطعه خط میر و تابلو اثر علیرضا و بهزاد را با عنبرینه برلیان و نیمتاج زمرد نشان مبادله نکند .

آری عشق بهتر است که عمه همین زن هنر مند ضیاء السلطنه دختر فتحعلیشاه را بهنر خط راغب و شایق میکند و هنرمندی از کار در میاورد که مرقعاتش زینت بخش موزه ها میشود و قرآن خط وی در صدر نفایس موزه حضرت معصومه قرار میگیرد و قرنهای میگذرد و نام این زن هنرمند را با هنرش جاویدان وزنده نگاه خواهد داشت.

2- هنر پیشه بمعنی اخص که امروز بصاحبان فنون ایجاد طرب و نشاط اطلاق میشود در قدیم نیز وجود داشته از آنجمله زنی بنام «مطربه» که در قرن پنجم یا ششم (1) میزیسته و در دستگاه فرمانروائی طغانشاه سلجوقی در نیشابور سرآمد این رشته و استاد این هنر بوده است. این زن هنر پیشه علاوه بر هنر مخصوص خود شعر هم خوب میگفته و رباعی ذیل اثر طبع او و در مرک طغانشاه (2) گفته و در آتشکده آذر و تذکره نقل مجلس و خیرات حسان ضبط است:

در ماتمت ای شاه سیه شد روزم *** بی روی تو دیدگان خود بردوزم

تیغ تو کجا است ای دریغا تا من *** خون ریختن از دیده باو آموزم

ص: 50

1- اگر باطغانشاه اول معاصر باشد قرن پنجم و اگر باطفان دوم باشد قرن ششم است

2- طغانشاه در سلاجقه دو نفر بوده اند یکی آنکه معاصر حکیم ازرقی بوده که بدست ابراهیم ینال اسیر شده بود و چشم او را کور کرد و طغرل سلجوقی که دائی طغانشاه بود ابراهیم را گرفت و چشمش را نابینا کرد طغانشاه که طبع شعر داشته درباره کوری چشم خود میگوید: تا دست قضا چشم مرا میل کشید *** فریاد زعالم جوانی برخواست چهار باغ و قصر معروف بنگارستان در نیشابور محل تفرج و مکان سکونت او بوده است. (صفحه 73 تذکره دولتشاه) طغرل از سال 429-455 سلطنت کرده صفحه (97 و 112 راحة الصدور). طغانشاه دیگر بعد از سنجر بوده که ظهیر فاریابی در ابتدای کار خود در نیشابور نزد او رفت و هنگامی که طغان برای بازدید معدن فیروزه میرود ظهیر قصیده که مطلعش اینست در مدح او گفته است: تر است لعل شکر بار و در میان گوهر *** میان اهل چرا کرده نهان گوهر صفحه 211 تذکره دو انشاه 212 این طغانشاه بدست خوارزمشاهیان شکست یافته (محرم 589 هجری سلجوقنامه صفحه 91)

بقرینه میتوان دریافت که هنرپیشگان آن زمان میبایستی تاحدی اطلاعات ادبی و قواعد شعری را بدانند تا لااقل شعر را برای انتخاب آن بشناسند و شعری را که میخوانند یا هم آهنگ آن نوازندگی میکنند بفهمند.

عجب آنکه در آن دوران خنیاگر و مطربش تا آن پایه اطلاعات ادبی داشته که شعر را باین انسجام و استحکام میگفته و تمام نکات عروضی را مراعات میکرده ولی امروز که ادعاء میشود دوران رواج علم و هنر است مدعیان هنر پیشگی آنقدر سواد ندارند که غزل روان شیخ و خواجه را پس از صد بار تمرین درست بخوانند

مقدمه در اینجا پایان یافت و اگر سستی و لغزشی در تحریر و تحقیق مطالب این کتاب رخ داده از ارباب فضل و دانش امید گذشت دارد.

تهران آذر ماه 1336 شمسی - کشاورز صدر

ص: 51

در تذکره الخواتین راجع باین زن مینویسد «از مخدرات سمرقند و صاحب کلام دلپسند بود این دو مطلع از وی بیادگار نوشته شد».

شدیم خاک رهت گر بدرد مانرسی *** چنان رویم که دیگر بگرد مانرسی

ماند داغ عشق او بر جانم از هر آرزو *** آرزو سوز است عشق و من سراسر آرزو

از سیاق جمله (دو مطلع از وی بیادگار نوشته شد) بر میآید که اشعار بیشتری از این زن در اختیار نویسنده بوده .

از استخوان بندی شعر و ترکیب مضمون و قالب بظن غالب باید مربوط به پیش از رواج سبک هنری و قبل از صفویه باشد. (2)

ص: 52

1- سراج الدین علی خان هندی اکبر آبادی نیز شاعر و متخلص به «آرزو» بوده و در شاعری و نویسندگی شهرتی بسزا داشته و کتب متعددی تالیف کرده و تولدش 1101 و در شهر لکنه‌ور بسال 1169 در گذشته و جنازه اش بشاه جهان آباد منتقل و دفن شده است (فرهنگ نامه سعید نفیسی صفحه 110).

2- در تذکره عرفات که تا سال 1025 سیل دوران حیات مولف شعراء را نوشته بکیفیت بالا از او یاد کرده و از تقسیم بندی که شده بر میآید که مربوط به قبل از صفویه باشد و مینویسد معاصر بی بی صعیفی بوده

بانو ارفع جهانبانی

از خاندان قاجاریه زنی خوش ذوق و شاعر بوده و چند بیت ذیل از اوست

لب بر لبم گذار که جان آیدم بلب *** عمری است بر لب آمدن جانم آرزوست

تا کی درون پرده بری دل ز عاشقان *** بیرون خرام دیدن رخسارت آرزوست

بی پرده ای تا که تماشا کنند خلق *** تا کی درون پرده زحسن تو گفتگو است

زاهد از بهر خدادست بدار از من و عشق *** بجز از عشق زمن مذهب و ایمان مطلب

آقایبگم

شهرتش آقائی دختر مهتر قرائی خراسانی بوده که پدرش در خدمت محمد خان ترکمان مقام و جاهی داشته .

آغا بیگم بطبع خود مغرور بوده و خود را هم سنک شعراء و گویندگان بزرگ میدانسته و از مطلعی که بنام نمونه آثارش نقل شده بر میآید که در شاعری طبعی روان و ذوقی سلیم و اندیشه وسیع داشته است و نمونه نظمش اینست :

ز هشیاران عالم هر که را دیدم غمی دارد *** دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد

تذکره الخوانین يك جا در صفحه 58 بنام آغایبگم نام این زنرا

ص: 53

را برده و یکی در صفحه 59 بنام آقائی از او یاد کرده ولی در هر دو جا او را دختر مهتر قرائی خراسانی با ضبط مطلع فوق الذکر نوشته است .

آغا باجی

یکی از همسران فتحعلیشاه قاجار و دختر ابراهیم خان جوانشیر شوشی بوده است و فتحعلیشاه با آنکه از ابتدا باوی روابط زناشویی نداشته با احترام و عزت نسبت باو رفتار میکرده و تا آخر عمر باکره مانده .

تذکره الخواتین نقل میکند که آغا باجی را با جلال و شکوه از خانه پدر باندرون فتحعلیشاه وارد کردند و بهمراهی او دویست نفر فرمانبران و خدمتگذاران نامی و رشید بودند و از جمله ملك بیک که از بزرگان قرا باغ و سمت وزارت این بانو یا بعبارت دیگر دوشیزه سالخورده را داشت بوده.

آغا باجی در قصری که در حوالی امام زاده قاسم بنا کرده بود سکونت داشت و مبلغی از درآمد شهرستان قم و توابع آن برای اداره امور زندگانی خود و کس و کارش اختصاص داشت و بدین لحاظ مدتها در قم سکونت نمود و دو نفر از شاهزادگان (کیکاوس میرزا و مرصع خانم) را بنام پسر و دختر خود پذیرفت و خواهر زاده خود را برای کیکاوس میرزا ازدواج نمود و مرصع خانم را به همسری عباسقلیخان معتمدالدوله جوانشیر نواده ابراهیم خان برگزید و فتحعلیشاه همواره از وصلت و همسری آغا باجی ابراز خورسندی و رضایت مینمود و پیداست که برای استحکام بنیان سلطنت و تقویت دستگاه خود اقدام بدین وصلت کرده است

چنانکه اولاد فتحعلیشاه همیشه از کمک قبیله جوا شیر بر خوردار میشدند.

باری آغا باجی را با سواد و صاحب کمال در نثر و نظم یاد کرده اند و نمونه طبع شاعرانه وی از این قرار است :

خرم آن کو بسرکوی تو جائی دارد *** که سر کوی تو خوش آب و هوایی دارد

بسفر رفت و دلم شد جرس ناقه او *** رسم اینست که هر ناقه درائی دارد

سوختم از آتش غم ناصحا تا کی زمیع *** میزنی بر آتشم دامن برو خاموش باش

تا حشر نویسند اگر می نشود طی *** نه دفتر حسن تو نه طومار فراقم

آغا کوچک

تذکره الخواتین این زن را دختر سیف اله میرزا قاجار مینویسد و اضافه میکند که مادرش بنام «آغا» دختر میرزا عبدالکریم پسر میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله متخلص بنشاط بوده و این رباعی را از او نقل میکند:

گویند بهشت و حور و کوثر باقی است *** در روز جزا دوزخ و محشر باقی است

دوزخ چه بود بغض علی و آتش *** جنت بمحبت پیمبر باقی است

ص: 55

تذکره جواهر العجایب تالیف فخری بن امیری هروی او را دختر امیر علی جلایر (1) و همسر امیر درویشعلی کتابدار (2) برادر امیر علی شیر نوائی معرفی نموده و مینویسد که در طبع شعر و ذوق ادبی شهره آفاق است و شعر او خوب و در میان خواص و عوام شهرت تام دارد و این ابیات را بنام او ضبط کرده است :

آه از آن زلفی که دارد رشته برجان تاب از او *** وای از آن لعلی که هر دم میخورم خوناب از او

اشکی که سر زگوشه چشمم برون کند *** بر روی من نشیند و دعوی خون کند

نتوان دید رخ ماه تو را ماه بماه *** زانکه آسان نتوان کرد بخورشید نگاه

رباعی

آبی که فلک بلب چکاند ما را *** سرگشته برو همی دواند ما را

ای کاش بمنزلی رساند ما را *** کز هستی خود باز رهند ما را

و این مطلع را هنگامی که از خوردن می توبه کرده و در محضر

ص: 56

1- علی جلایر پدر آفاق معاصر امیر علی شیر نوائی که در سال 906 هجری در سن 62 سالگی در گذشته میباشد و موسوم بوده بعلمی بیک جلایر و پسری داشته بنام امیر حسین جلایر که هم از سرداران و هم از شعراء نامی بوده که شرح حالش در صفحه 519 و 520 و 521 تذکره دولتشاه مندرج است و این مطلع اثر طبع او است . ز باغ حسن مگر سرو قامتی برخاست *** که در میانه مردم قیامتی برخاست و قریب بیقین بلکه بطور قطع آفاق خواهر امیر حسین جلایر است .

2- امیر درویشعلی کتابدار برادر امیر علی شیر نوائی است که در بالا یاد شد و شرح حالش در تاریخ حبیب السیر جلد چهارم از صفحه 188 تا 190 مندرج است و پس از مرگ امیر علی شیر هم زنده بوده (صفحه 298 جلد 4 حبیب السیر)

شاهزاده بدیع الزمان میرزا (1) که بمی گساری اشتغال داشته حاضر بوده گفته است:

من اگر توبه ز میکرده ام ای سرو سهی *** تو خود این توبه نکردی که مرا می ندهی

تذکره الخواتین در صفحه 13 نخستین بیتی را که از تذکره جواهر العجائب بنام آفاق نقل کردیم بنام آغا بیگم اهل هرات باختصار و سر بسته نقل کرده است و بظن غالب مقصود از آغا بیگم همین آفاق جلایر است.

بزرگی

صاحب تذکره مرآت الخیال که معاصر شاه جهان پادشاه هندوستان بوده مینویسد بزرگی زنی است که اصلش از کشمیر و در زمان جهانگیر پادشاه هند از شغل سابق که لولی (2) بوده منصرف و گوشه نشینی اختیار کرده. روزی چهار شاعر برای دیدن او رفتند بزرگی اجازه ورود نداد و در این اثناء بچه عربی که خالی از تعشق نبود رسید و او را اجازه ورود داد. این رفتار بر شاعران گران آمده این رباعی نوشته نزد او فرستادند:

ای شیوه کفر و دین بهم ساخته ئی *** غم را بوجود خود عدم ساخته ئی

آثار بزرگی ز جبینت پیداست *** که با عرب و گه بعجم ساخته ئی

ص: 57

1- بدیع الزمان میرزا یکی از شاهزادگان گورکانی است که در سال 899 بعزم تسخیر ری از استراباد عزیمت کرد. (صفحه 199 حبیب السیر)

2- لول بمعنی بی حیا و بی شرم ولولی زن بدکار را گویند (برهان قاطع)

بزرگی فی البدیہہ این بیت مشہور را گفته و در جواب فرستاد:

روزی کہ نهادیم در این دیر قدم *** گفتیم صلائی است عرب را و عجم

مرات الخیال نوشته کہ این بیت مشہور ہم از او است :

مو بمو در نالہ ام گوشی کہ استاد ازل *** رشتہ جانم بجای تار در طنبور بست

بی دلی - بی بی

تذکرۃ الخواتین از قول بیدلی حزین بی بی را خواہر عبداللہ دیوانہ و جزء زنانی کہ طبع شعر داشتہ یاد مینماید و مطلع ذیل را از وی نقل میکند:

روم بباغ و ز نرگس دو دیدہ وام کنم *** کہ تا نظارہ آن سروخوش خرام کنم

مرات الخیال تخلص این زن را بیدلی نوشته و متذکر میشود ہمسر شیخ عبداللہ دیوانہ فرزند خواجہ حکیم بودہ و شعر نقل شدہ در بالا را بنام او ضبط کردہ (صفحہ 338).

صاحب تذکرہ جواهر العجائب نیز بی بی بیدلی را ہمسر شیخ عبداللہ میداند و مینویسد شیخ عبداللہ از شاعران نامی ہرات بودہ و این مطلع کہ از او در مجالس النفائس امیر علی شیر نوائی ضبط است نقل میکند:

من مسکین بسر کوی تو ہر چند دویدم *** غیر آہی و سر شکی زدل و دیدہ ندیدم

ص: 58

دانشمند محترم آقای یارشاطر استاد دانشگاه در کتاب نفیس خود که راجع بشعر در نیمه قرن نهم تألیف کرده اند از مجالس النفایس در صفحه 77 آن کتاب نقل شده که نامبرده مادر شیخ زاده انصاری است و بیان امیر علی شیر نوائی را درباره او چنین نقل کرده است «توان گفت که در خانه او مرد وزن خوش طبعند» این بیان امیر علی شیر که سر آمد سخن سنجان و شعر شناسان عصر خود بوده دلالت دارد که بیدلی را بمعنی واقعی شاعر شناخته و آثار او را پسندیده است

بیگم دهلوی

تذکره الخواتین در صفحه 68 این زن را شاعر معرفی کرده و سر بسته مینویسد اهل شاه جهان آباد هندوستان است و این بیت را از او نقل میکند:

گر میسر شود آن روی چو خورشید مرا *** پادشاهی چه که دعوی خدائی بکنم

بیجه منجمه

امیر علی شیر نوائی در مجالس النفایس صفحه 351 مینویسد این زن خواهر مولانا علاء الدین کرمانی وهم زمان سلطان حسین بایقرا و مولانا جامی بوده و در جوار منزل جامی مسجد جامعی بنا کرده و توقع داشت مولانا جامی در آن مسجد نماز گذارد. جامی این توقع را اجابت نکرده و بیتهی که ذکر آن در متن نامناسب است (1) گفته و در محراب مسجد نوشته

ص: 59

1- جامی در محراب مسجد نوشته بود: نگذارم بمسجد تو نماز *** زانکه محراب... نیازی نیست

که بیجه بیته در جواب گفته است که در ذیل صفحه نقل میشود(1)

امیر علی شیر که مردی دانشمند و فاضل شناس بوده درباره بیجه مینویسد « فضل بیجه غایت و نهایت ندارد» و این مطلع را از او نقل می کند :

گر نه هر دم ز سر کوی توام اشک برد *** عاشقی ها کنم آنجا که فلک رشک برد

صاحب تذکره جواهر العجایب مینویسد میان جامی و بیجه اختلافی بود بیجه گفت جامی چه میگوید هر چه ایشان از مسجد و مدرسه و امثال آن ساخته اند منم ساخته ام و فضائلی که او دارد من هم دارم اگر ایشان شعر میگویند من هم میگویم پس ایشان چه چیز دارند که من ندارم جامی جواب داد چیزی که ما داریم او ندارد بیجه پاسخ داد من هم چیزی دارم که جامی ندارد و او را بدان احتیاج زیادتر است جامی را این گفتگو خوش آمد و با بزرگان و برجستگان بمنزل بیجه بمهمانی رفت و میان آنها الفت و دوستی دست داد.

واضافه میکند « که بیجه ظریفه و عارفه و نادره ایام بوده خصوصا در علم نجوم که مانند او نبوده » و این مطلع را که بمناسبت در گذشت همسر خود گفته ضبط کرده است:

کوکب بختم که بود از وی منور آسمان *** بنگر ای مه کز فراقت در زمین است این زمان

ص: 60

1- بیجه این بیت را گفته بود : جامیازین سان خری چندی که در گرد تو اند *** گر تو خر کردی تخلص سازی از جامی بهست

زنی است ملقب بصفتون الدین هفتمین پادشاه از سلسله قراختائیان کرمان و ناصر الدین منشی کرمانی مؤلف کتاب سمط العلاء للحضرت العلیاء که تاریخ کرمان و بخصوص حوادث دوران قراختائیان را برشته تحریر کشیده معاصر این بانو بوده و وقایع دوران سلطنت او را در چندین صفحه نگاشته و چنین تعریف میکند: « خاتونی بوده عادلّه عاقله فاضله کریمه متفاضله محسنه بلند نهمت والا همت خوب صورت و با طهارت و عفت»، اضافه میکند که « در حجره عصمتی چون ترکان خاتون بالیده و انواع فضائل و کمالات نفسانی را که مردان نامدار و شهریاران دولتیاری تجلی بدان دست نهد احراز نموده و مصاحف و کتب بخط مبارکش در کرمان و دیگر ولایات موجود است و بر فرط فضل و هنروی و وفور کمال و دانشوری او دلیلی واضح است» و این سه بیت را که در مدح پادشاه خاتون گفته شده است نقل میکند:

اگر صد بار دیگر داستان را *** ز سرگیرند دوران جهان را

همانا پیکری فرخنده فالی *** خجسته طالعی زیبا خصالی

بزیب و فر او بر تخت شاهی *** نخواهد دید چشم پادشاهی

این تاریخ که در حدود بیست سال بعد از کشته شدن پادشاه خاتون نوشته شده و نویسنده هم دوران سلطنت این بانو را درک کرده است باید . بدون تردید مندرجات آن صحیح و خالی از تعلق و اغراض دیگر باشد بنابراین میتوان از نوشته این مورخ هم بر احوال واقعی این زن که تخت و تاج سلطنت روح آزاد شاعرانه او را مقید نساخته و اشتغال بامور سیاست

و ملك داری ذوق و طبع لطیف او را مکدر نکرده بدرستی پی برد و هم از اصولی که در آنزمان نزد عالی و دانی محترم بوده و سر مشق اداره کنندگان اجتماع آنروز بشمار میرفته اطلاع حاصل کرد و دانست که عقل و عدل و فضل و کرم و تقوی و بلند همتی و امثال آنها در دوران پیش از صفاتی بوده که برای زمان دار مملکت و اداره کننده اجتماع لازم و واجب بوده و اگر ندرتاً شخصیت‌های برجسته فاقد یکی از این صفات بودند نقصی بزرگ و جبران ناپذیر داشته اند چنانکه می بینیم یکفر تاریخ نویس وقتی میخواهد تعریف یک پادشاهی را بکند و او را شخصیتی کامل نشان دهد صفات نامبرده در بالا را بوی نسبت میدهد

پس نباید تصور کرد حتی در دوران حکومت مغول که این پادشاه یکی از شاهان تابع آن حکومت که به برجسته ترین مظاهر استبداد و خود سری شهرت داشته و حساب و کتابی در کار نبوده و اصولی ملاک عمل قرار نمیگرفته شاید در همان حکومت ها از دستگاہهای مترقی امروز دنیا که داد انصاف و مروتشان گوشها را کر کرده است بمراتب عدل و اخلاق بیشتر رواج داشته است .

در صفحه 70 تاریخ سمط العلاء ضمن ذکر ایام سلطنت پادشاه خاتون طبع شاعرانه و ذوق ادبی وی را ستوده و این شعرها را بنام نمونه آثار وی ضبط کرده است:

هر چند که فرزند الغ سلطانم *** یا میوه بستان دل ترکانم

ص: 62

میخندم از اقبال و سعادت لیکن *** میگیریم از این غربت بی پایانم
آنروز که در ازل نشانش کردند *** آسایش جان بیدلانش کردند
دعوی لب چون شکر ت کرد نبات *** در مصر سه سیخ در دهانش کردند
سیبی که ز دست تو نهانی رسدم *** زوبوی حیات جاودانی رسدم
چون نار دلم بخندد از شادی آن *** کز دست و کف تو دوستگانی رسدم
من آن زنم که همه کار من نکوکاری است *** بزیر مقنعه من بسی کله داری است
درون پرده عصمت که تکیه گاه من است *** مسافران صبا را گذر بدشواری است
جمال سایه خود را دریغ میدارم *** ز آفتاب که آن شهر گرد و بازاری است
اگر چه بر همه عالم مرا خداوندی است *** ولی بنزد خدا پیشه ام پرستاری است (1)
نه هر زنی بدو گز مقنعه است کلبانو *** نه هر سری بکلاهی سزای سرداری است

ص: 63

1- این دو بیت در سمط العلاء نبود ولی در خیرات حسان ضبط شده است .

بهر که مقنعه ئی بخشیم از سرم گوید *** چه جای مقنعه تاج هزار دیناری است

من آنشهم ز نژاد شهان الغ سلطان *** ز ما برند اگر در جهان جهاننداری است

فضل و هنر یکی از لوازم ایجاد شخصیت و عظمت انسان در آن روزگار بوده و تا کسی ممتاز باین امتیاز نمیبود عظم و احترام واقعی در نظر خلق نمیداشت و همین رونق بازار فضل و هنر سلاطین و امراء را بکسب علم و هنر و ترویج هنر پروران و دانشمندان و ادار میکرد و اگر جز این بود پادشاه چه احتیاج داشت بتحصیل علم و آشنا شدن بشعر و ادب

قطب الدین پدر پادشاه خاتون فرزند ذکور هم داشت و در آن دوران چنانکه حالا هم متداول است راه پیشرفت مردان هموار تر بوده آیا چه امتیازی جز فضل و هنر این بانورا بر مردان دیگر قراختایی در اشغال مقام سلطنت ترجیح داده است - البته این حکم کلی نیست و بسیار اتفاق افتاده که جاهلان بیدادگر بر دانشمندان با مروت حکومت کرده اند ولی چیزی که قابل تردید نیست نتیجه کار است که تاریخ از اعمال جاهل ظلم و عالم عادل ضبط میکند .

پادشاه خاتون که در خیرات حسان بنام لاله خاتون نامیده شده و شاید تخلص شعری او بوده زنی فاضل و دانشمند و باهنر بوده و مؤلف سمط العلاء مینویسد « مصاحف و کتب بخط مبارکش در کرمان و دیگر ولایات موجود است و بر فرط فضل و هنروی و وفور کمال و دانشوری او

دلیلی واضح است « از این نقل و تعریف تاریخی استنباط میشود که این زن هم خطی خوب و ممتاز داشته که بنویسند قرآن و کتاب میپرداخته و هم از اینکه نوشتن کتاب را دلیل کمال و دانش وی دانسته بر میآید که صرفاً برای خط خوشی که داشته نبوده بلکه تألیفاتی داشته که بخط خود مینوشته و یا تعلیقات و حواشی بر کتب دیگران ضمن نوشتن افزوده است والا صرف کتابت نسخه دلیل بر وفر کمال فضل نمیشود.

باید اعتراف کرد که یکی از علل و جهات مؤثر پیدایش آنهمه فضلا و هنرمندان ایران بوجود آمدن آنهمه کتابهای پرارزش که در موزه های کشورهای غربی ذخیره شده و ما خود بدانها دست رس نداریم تشویق دولت ها و سلاطین وقت از دانش و هنر و تقلید و پیروی مردم از طبقات بالای مملکت که فضل و هنر داشته اند بوده است

«سبورغتمش سلطان» برادر هم سن پادشاه خاتون که از مادر جدا بودند بواسطه تمرد و عدم تمکین از خواهر فرمانروای خود مدتی در قلعه شهر زندانی بوده تا با کمک هواخواهان خود از زندان گریخت و به کیخانن پادشاه مغول پناه برد و با پایمردی و میانجی گری «امیراباقا» سردار مغول نزد خواهر برگشت و باز مدتی زندانی شد و آزاد گردید ولی بجهت توطئه ای که بر علیه خواهر خود چیده بود مسموم و مقتول شد. و چیزی طول نکشید که پادشاه خاتون نیز بانتقام خون برادر بدست یاران جانبدار غتمش بهمان کیفیت که برادرش بقتل رسید در سال 654 کشته شد .

تاریخ تولد پادشاه خاتون چنانکه سمط الملاء مینویسد ماه شعبان

654 هجری قمری است که در همین سال و ماه سیور غتش برادرش نیز از شکم زن دیگر غیر از ترکان مادر پادشاه خاتون متولد شد.

پرتوی

صاحب تذکره جواهر العجایب مینویسد این زن اهل تبریز است و کیفیت حالاتش معلوم نشد ولی بلطافت طبع از مشاهیر زنان شاعر است و این مطلع را از او ضبط کرده (1):

جامه گلگونی در آمد مست در کاشانه ام *** خیزای همدم که افتاد آتشی در خانه ام

در سفینه فرخ صفحه 448 این غزل بنام بی بی پرتوی ضبط شده است:

منم زینک و بد دهر دم فرو برده *** سر وجود بجیب عدم فرو برده

چو صورتم زبد و نیک کاینات خموش *** گشاده چشم تماشا و دم فرو برده

بنفشه و ار ز هر سو سیاه بختی چند *** بگرد کوی تو سرها بهم فرو برده

صفا است پرتوی از اشک خاکسار انرا *** که بی غبار بود خاک نم فرو برده

ص: 66

1- جواهر العجایب تألیف فخری بن امیری هر وی در زمان اکبرشاه هندی که در نیمه قرن یازدهم هجری بوده برشته تحریر در آمده و از سیاق نقل احوال پرتوی که مینویسد کیفیت حالاتش معلوم نشد پیداست که معاصر او نبوده بنابراین و بدلالیت سبک و شیوه شعرش قطعا باید مربوط به پیش از قرن نهم هجری باشد

شمع فروزنده دودمان اعتصامی و چراغ دل دانشمند فقید یوسف اعتصامی (اعتصام الملك) آشتیانی است. پروین بظاهر دختر اعتصام الملك مرحوم و اصلاً آشتیانی شناخته میشود ولی اگر بادیده دل و چشم حقیقت بین بنگریم پروین با آثار گرانبهایی که از خود باقی نهاده و عظمتی که در عالم ادب و شعر در گروه زنان پیدا کرده نمیتوان او را بخانواده یا شهر و ولایتی منسوب و حتی وجود او را بایران تنها اختصاص داد زیرا آثار این گونه نوابغ نتیجه الهاماتی است که از مجموعه وجود عالم دوران خود و دنیای گذشته میگیرند و احساساتشان که بوجود آورنده آثار آنها است مخلوق تاثیر محیطی است که با تمام کره زمین پیوستگی دارد یا بتعبیر دیگر پروین را که شمع جمع دودمان اعتصامی خواندیم نور افکن پر نوری است که اگر استفاده از نور آنرا بچهار دیواری ایران اختصاص دهند و مانع از نفوذ آن بماوراء این کشور شوند چشمها خیره میشود و حقیقت وجود او را نمیتواند دریابد برعکس اگر بگذارند نور آن بمحیط ادبی تمام دنیا بتابد آن هنگام میتوان از خرمن نبوغ و استعدادش بهره مند شد بنابراین باید پروین را شاداب ترین گل سرخ گلستان ادب و شعر زنان دنیا شناخت که رنگ و بویش دیده و مشام نژادهای مختلف سفید و سیاه وزرد و سرخ را نوازش میدهد

پروین دختر اعتصام الملك نیمه شب 16 فروردین 1320 درگذشت و در قید حیات نیست و اگر وجود دیگری غیر از پوست و گوشت و استخوان نداشت باید مانند میلیونها مرده که نامی از آنها در خاطره ها باقی نمانده

از یادها رفته باشد ولی میبینیم صاحب دیوان پروین و خالق آثار او زنده جاوید است و هر کجا محفل شعر و ادب باشد و آنجا که بخواهند مفاخری برای زنان برشمارند نقل آن مجلس پروین و دیباچه سرفرازیها اوست.

نگارنده در مقدمه ضمن تاثیر وجود زبان شاعر در شعر و ادب فارسی اثر وجود ذیجود پروین را در شعر و ادب فارسی تا آنجا که مقدمه گنجایش داشت یادآور شد و برای نشان دادن جامعیت وجود پروین و ارجمندی مقام ادبی او بشیخ اجل سعدی تشبیه شد تا اگر زبان قلم قاصر و اندیشه نگارنده کوتاه باشد ارباب معرفت در مقام مقایسه با شیخ مراد در توصیف پروین دریابند.

آثار پروین و نتیجه نبوغ و استعداد این زن که همه از دل برخواسته و لاجرم بردل مینشینند از قصیده گرفته تا قطعه و از غزل تا مثنوی و مفردات چنان مطالعه کنندگان را مجذوب میکند که چشم تفکرشان خیره و دیده عقلشان مات میشود.

یکجا آنهمه فلسفه و حکمت که از بوته طبع گدازنده او کامل عیار از قالب نظم بیرون آمده دریچه حقیقت یا بی را میگشاید و جای دیگر رنگ و آبی که برای طراحی صورت اشعار خود با کمال تناسب و سلیقه بکار برده دل را میرباید ظرف را آنچنان ظریف و مظروف را بقدری لطیف ساخته که هر کدام بتنهائی و مجموع آن جداگانه لذت و حظی مخصوص و وافر می بخشد

حق توصیف آثار پروین چه از لحاظ سلاست و انسجام و چه از جهت مضامین لطیف و ژرف وقتی ادا میشود که حرف بحرف آن مورد تشریح

و تدقیق اهل ذوق و ارباب تحقیق قرار گیرد و برای هر قصیده و قطعه کتابی علیحده نوشته شود

بنابراین حالا که چنین فرصتی نیست گوهری از دریای افکار او و دسته گلی از گلستان طبعش را زینت بخش این مجموعه میکنیم :

از قول سقراط برای روشن نگاهداشتن چراغ امید بشر و بخود آوردن کسانی که زندگانی را با رسیدن مرگ تمام شده میدانند و یکی را بیم مردن از کار می اندازد و دیگری خیال آنکه وقتی مرد دیگر خبری نیست بهر پستی و ذلتی که با موجودیت انسان منافات دارد تن میدهد میگوید :

یکی پرسید از سقراط کز مردن چه خواندستی *** بگفت ای بیخبر مرگ از چه خوانی زندگانی را

اگر زین خاکدان پست روزی بر پری بینی *** که گردونها و گیتی ها است ملک آن جهانی را

جای دیگر برای بیدار کردن مردم غافل که بنای عالم را خورد و خواب و تن آسانی و تن پروری تصور کرده اند و از سر ایجاد خود بیخبرند میگوید :

ای کنده سیل فتنه از بنیادت *** وی داده باد حادثه بر بادت

در دام روزگار چرا چونان *** شد پای بند خاطر آزادت

تنها نه خفتن است و تن آسانی *** مقصود ز آفرینش و ایجادت

ص: 69

در قصیده دیگر تازیانه را محکم تر میزند و میگوید دانش و بینش پیدا کن:

بارو بنه مردمی هنر شد *** بار توگهی عیب و گاه عار است

یک گوهر معنی زکان حکمت *** در گوش چو فرخنده گوشوار است

هر جا که هنرمند رفت گورو *** گر کابل و گر چین و قندهار است

فضل است که سرمایه بزرگی است *** علم است که بنیاد افتخار است

اندیشه کن از فقر و تنگدستی *** ای انکه فقیریت در کنار است

در مقام دادن پند و اندرز بمرد مانیکه پیرو عقل و اندیشه نیستند و جهل و نادانی و هوا و هوس هر دم آنها را بسوی میکشاند و توقع نتیجه درست از مقدمه نادرست دارند میگوید:

سرو عقل گر خدمت جان کنند *** بسی کار دشوار کاسان کنند

بکاهند گردیده و دل ز آز *** بسا نرخ ها را که ارزان کنند

بداروغه و شحنه جان بگوی *** که دزد هوا را بزندان کنند

ص: 70

بتن پرور و کامل ار بگروی *** ترا نیز چون خود تن آسان کنند

هزار آزمایش بود پیش از آن *** که بیرون از این دبستان کنند

گرت فضل بوده است رتبت دهند *** ورت جرم بوده است تاوان کنند

گرت گله گرگ است و گر گوسفند *** ترا بر همان گله چوپان کنند

چو آتش برافروزی از بهر خلق *** همان آشت را بدامان کنند

بمعمار عقل و خرد تیشه ده *** که تاخانه جهل ویران کنند

براند خود بینی و جهل و عجب *** که عیب ترا از تو پنهان کنند

بزرگان نلغزند در هیچ راه *** کز آغاز تدبیر پایان کنند

پروین مانند دیگر بزرگان یکی از جهات عدم تاثیر کلام را بی ایمانی گوینده میداند و اعتقاد دارد گویندگان و اندرز دهندگان اغلب واعظ

غیر متعظند و چنین میگویند :

واعظیم امانه بهر خویشان *** از برای دیگران بر منبریم

آگه از عیب عیان خود ننیم *** پرده های عیب مردم میدریم

ص: 71

این بانوی نامور بخلاف مفهومی که در این زمان بزرگی و بزرگ منشی دارد شرط بزرگواری را عنایت بزیر دستان و آسایش بزرگان را تحمل رنج تأمین سعادت در ماندگان میدانند و بدین لطافت و گیرندگی اندیشه بلند خود را برشته نظم میکشد و میگوید:

شنیده اید که آسایش بزرگان چیست *** برای خاطر بیچارگان نیاسودن

بکاخ دهر که الایش است بنیادش *** مقیم گشتن و دامان خود نیالودن

همی زعادت و کردار زشت کم کردن *** هماره بر صفت و خوی نیک افزودن

ز بهر بیهده از راستی بری نشدن *** برای خدمت تن روح را نفرسودن

برو نشدن ز خرابات زندگی هشیار *** ز خود نرفتن و پیمانانه نیمودن

رهی که گمرهیش در پی است نسپردن *** دری که فتنه اش اندر پس است نگشودن

از قصاید :

شمشیر روز معرکه زشت است در نیام

در خانه شحنه خفته و دزدان بکوی و بام *** ره دیو لاج و قافله مقصد و مرام

ص: 72

گر عاقلی چرا بردت توسن هوا *** ور مردمی چگونه شدستی بدیورام

کس را نماند از تك این خنك باد پای *** پا در ركاب و سر به تن و دست در لگام

در خانه گر که هیچ نداری شگفت نیست *** کالات میبرند و تو خوابیده مدام

میکاهدت سپهر چنین بی خبر مخسب *** میسوزدت زمانه بدین سان مباح خام

از کار جان چرا زنی ای تیره روز تن *** در راه نان چرا نهی ای تمیز نام

از بهر صید خاطر نا آزمودگان *** صیاد روزگار بهر سو نهاده دام

بس سقف شد خراب و نشد آسمان خراب *** بس عمر شد تمام و نشد آسمان تمام

منشین گرسنه کین هوس خام پختن است *** جوشیده سالها و نپخته است این طعام

بگشای گر که زنده دلی وقت پویه چشم *** بردار گر که کارگری بهر کار گام

در تیرگی چو شب پره تا چند میبری *** بشناس فرق روشنی ای دوست از ظلام

ای زورمند روز ضعیفان سیه مکن *** خونابه میچکد همی از دست انتقام

فتوی دهی بغصب حق پیره زن ولیک *** بی روزه هیچ روز نباشی مه صیام

وقت سخن مترس و بگو هر چه گفتی است *** شمشیر روز معرکه زشت است در نیام

درد از طیب خویش نهفتی از آن سبب *** این زخم کهنه دیر پذیرفت التیام

از بهر حفظ گله شبان چون بخواب رفت *** سگ باید ای فقیه نه آهوی خوش خرام

چاهت چر است جای گرت میل برتری است *** حرصت چراست خواجه اگر نیستی غلام

چندی ز بارگاه سلیمان برون مرو *** تا دیو هیچگه نفرستد تو را پیام

عمری است رهنوردی چون کودکان هنوز *** آگه نه ای که چاه کدام است وره کدام

پروین شراب معرفت از جام علم نوش *** ترسم که دیر گردد و خالی کنند جام

قصیده ذیل را که هم از لحاظ معنی و هم از جهت صورت کم نظیر و نادرست بوزن و قافیه قصیده نونیه مشهور منوچهری دامغانی که در مدح سپهسالار مشرق علی بن عبیداله صادق گفته و یک عالم پند و اندرز و یک مخزن انباشته از حقیقت و معنی است سروده :

زغن در جای بلبل کرد مسکن

دگر باره شد از تاراج بهمن *** تهی از سبزه و گل راغ و گلش

ص: 74

پریویان ز طرف مرغزاران *** همه یکباره بر چیدند دامن
خزان کرد آنچنان آشوب بر پای *** که هنگام جدل شمشیر قارن
ز بس گردید هر دم تیره ابری *** حجاب چهره خورشید روشن
هوا مسموم شد چون نیش کردم *** جهان تاریک شد چون چاه بیژن
بنفشه برسمن بگرفت ماتم *** شقایق در غم گل کرد شیون
سترده شد فروغ روی نسرين *** پریشان گشت چین زلف سوسن
بیباغ افتاد عالم سوز برقی *** بیکدم باغبانرا سوخت خرمن
خسک در خانه گل جست راحت *** زغن در جای بلبل کرد مسکن
بسختی گشت همچون سنگ خارا *** بیباغ آن فرش همچون خزاد کن
سیه بادی چو پر آفت سمومی *** گرفت اندر چمن ناگه وزیدن
به بی باکی بسان مردم مست *** بید کاری بکردار هر یمن

شهان را تاج زر بر بود از سر *** بتان را پیرهن بدرید برتن
تو گوئی فتنه ای بدروح فرسا *** تو گوئی تیشه ای بدیخ برکن
زیای افکند بس سروسهی را *** بیک نیروچو دیو مردم افکن
بهر سوئی فسرده شاخ و برگی *** پیر تابید چون سنک فلاخن
کسی برخیره چون گردون گردان *** نشد با دوستدار خویش دشمن
بیستی کشت بس همت بلندان *** چنان اسفندیار و چون تهمتن
نمود آنقدر خون اندر دل کوه *** که تا یاقوت شد سنگی بمعدن
در آغوش زمی بنهفت بسیار *** سرو بازو و چشم و دست و گردن
در این ناوردگاه آن به که پوشی *** زدانش مغفر و از صبر جوشن
چگونه بر من و تورام گردد *** چورام کس نگشت این چرخ توسن
مرو فارغ که نبود رفتگانرا *** دگر باره امید باز گشتن

مشو دل‌بسته هستی که دوران *** هر آنرا زاد زاد از بهر کشتن

بغیر از گلشن تحقیق پروین *** چه باغی از خزان بودست ایمن

غزل

بی روی دوست دوش شب ماسحر نداشت *** سوز و گداز شمع و من و دل اثر نداشت

مهر بلند چهره ز خاور نمینمود *** ماه از حصار چرخ سر باختر نداشت

آمد طبیب بر سر بیمار خویش لیک *** فرصت گذشته بود و مداوا اثر نداشت

دانی که نوش داروی سهراب کی رسید *** آنگه که او ز کالبدی بیشتر نداشت

دی بلبل‌ی گلی ز قفس دید و جان فشاند *** بار دگر امید رهایی مگر نداشت

بال و پری نزد چو بدام اندر اوفتاد *** این صید تیره روز مگر بال و پر نداشت

پروانه جز بشوق در آتش نمیگداخت *** میدید شعله در سر و پروای سر نداشت

بشنو ز من که ناخلف افتاد آن پسر *** کز جهل عجب گوش بپند پدر نداشت

ص: 77

خرمن نکرده توده کسی موسم درو *** در مزرعی که وقت عمل برزگر نداشت
من اشک خویش را چه گهر پرورانده ام *** دریای دیده تا که نکوئی گهر نداشت
از قطعات :

پیره زن کارگر

خونا به دام ز سرانگشتهها چکید

بادوک خویش پیره زنی گفت وقت کار *** کاوخ ز پنبه ریشتم موی شد سفید

از بسکه بر تو خم شدم و چشم دوختم *** کم نور گشت دیده ام و قامت خمید

ابر آمد و گرفت سر کلبه مرا *** بر من گریست زار که فصل شتا رسید

جز من که دستم از همه چیز جهان تهی است *** هر کس که بود برگ زمستان خود خرید

بی زر کسی بکس ندهد هیزم و ذغال *** این آرزوست گر نگری آن یکی امید

بر بست هر پرنده در آشیان خویش *** بگریخت هر خزنده و در گوشه خزید

ص: 78

نور از کجا بروزن بیچارگان فتد *** چون گشت آفتاب جهانتاب ناپدید

از رنج پاره دوختن و زحمت رفو *** خونابه دلم ز سر انگشتها چکید

یک جای وصله در همه جامه ام نماند *** زین روی وصله کردم از آن روز هم درید

دیروز خواستم چو بسوزن کنم نخى *** لرزید بند دستم و چشمم دگر ندید

من بس گرسنه خفتم شبها مشام من *** بوی طعام خانه همسایگان شنید

ز اندوه دیر گشتن اندود بام خویش *** هرگه که ابر دیدم و باران دلم طپید

پرویز نست سقف من از بس شکستگی *** در برف و گل چگونه تواند کس آرمید

هنگام صبح در عوض پرده عنکبوت *** بر بام و سقف ریخته ام تارها تنید

در باغ دهر بهر دهر بهر تماشای غنچه ای *** بر پای من بهر قدمی خارها خلیلید

سیلاب های حادثه بسیار دیده ام *** سیل سرشک زان سبب از دیده ام دوید

دولت چه شد که چهره زدرماندگان بتافت *** اقبال از چه راه ز بیچارگان رمید

پروین توانگران غم مسکین نمیخورند *** بیهوده اش مکوب که سرد است این حدید

بی اتحاد من تو توانا چه میکنی :

در دست بانویی به نخ گفت سوزنی *** کی هرزه گرد بی سروبی پاچه میکنی

ما میرویم تا که بدوزیم پاره ای *** هر جا که میرسیم تو با ما چه میکنی

خندید نخ که ما همه جا با تو هم‌رهیم *** بنگر بروز تجربه تنها چه میکنی

هر پارگی بهمت من میشود درست *** پنهان چنین حکایت پیدا چه میکنی

در راه خویشتن اثر پای ما بین *** ما را ز خط خویش مجزا چه میکنی

تو پای بند ظاهر کار خودی و بس *** پرسندت ارز مقصد و معنی چه میکنی

گریک شبی ز چشم تو خود را نهان کنم *** چون روز روشنست که فردا چه میکنی

جائی که هست سوزن و آماده نیست نخ *** با این گراف و لاف در آنجا چه میکنی

ص: 80

پندار من ضعیفم و ناچیز و ناتوان *** بی اتحاد من تو توانا چه میکنی

سفر اشك

اشك طرف دیده را گردید و رفت *** اوفتاد آهسته و غلطید و رفت

بر سپهر تیره هستی دمی *** چون ستاره روشنی بخشید و رفت

گرچه دریای و جودش جای بود *** عاقبت يك قطره خون نوشید و رفت

گشت اندر چشمه خون ناپدید *** قیمت هر قطره را سنجید و رفت

من چو از جور فلك بگریستم *** بر من من و برگریه ام خندید و رفت

رنجشی ما را نبود اندر میان *** کس نمیداند چرا رنجید و رفت

تا دل از اندوه گرد آلود گشت *** دامن پاکیزه را برچید و رفت

موج وسیل و فتنه و آشوب خاست *** بحر طوفانی شد و ترسید و رفت

ص: 81

همچو شبنم در گلستان وجود *** برگل رخساره ای تایید و رفت
مدتی در خانه دل کرد جای *** مخزن اسرار جان رادید و رفت
رمزهای زندگانی را نوشت *** دفتر و طومار خود پیچید و رفت
شد چو از پیچ و خم ره با خبر *** مقصد تحقیق را پرسید و رفت
جلوه و رونق گرفت از قلب و چشم *** میوه ای از هر درختی چید و رفت
عقل دوراندیش با دل هر چه گفت *** گوش داد و جمله را بشنید و رفت
تلخی و شیرینی هستی چشید *** از حوادث با خبر گردید و رفت
قاصد معشوق بود از کوی عشق *** چهره عشاق را بوسید و رفت
اوفتاد اندر ترازوی قضا *** کاش میگفتند چند ارزید و رفت
قطعه ذیل را راجع بدوران کوتاه (دوماه و نیم) زناشویی خود گفته است:
ای گل توز جمعیت گلزار چه دیدی *** جز سرزنش و بدسری خار چه دیدی

ای لعل دل افروز تو با اینهمه پرتو *** جز مشتری سفله بازار چه دیدی

رفتی بچمن لیک قفس گشت نصیبت *** غیر از قفس ای مرغ گرفتار چه دیدی

پلنک بدتر از گرگم تو بودی سعدی

حکایت کرد سرهنگی بکسری *** که دشمن راز پشت قلعه رانیدیم

فراریهای چابک را گرفتیم *** گرفتاران مسکین را رهانیدیم

بخون کشتگان شمشیر شستیم *** بر آتش های کین آبی نشانیدیم

ز پای مادران کنیدیم خلخال *** سرشک از دیده طفلان چکانیدیم

ز جام فتنه هر تلخی چشیدیم *** همان شربت بیدخواهان چشانیدیم

بگفت این خصم را رانیدیم اما *** یکی زو کینه جوتر پیش خوانیدیم

کجا با دزد بیرونی در افتیم *** چو دزد خانه را بالا نشانیدیم

از این دشمن در افکندن چه حاصل *** چو عمری با عدوی نفس ماندیم

ز غفلت زیر بار عجب رفتیم *** ز جهل این بار را با خود کشانیدیم

نداده ابره را از آستر فرق *** قبای زندگانی را در اندیم

در این دفتر بهر رمزی رسیدیم *** نوشتیم و با هر یمن رساندیم

دویدیم استخوانی را ز دنبال *** سگ پندار را از پی دواندیم

فسون دیورا از دل نهفتیم *** برای گرگ آهو پروراندیم

پلنگی جای کرد اندر چراگاه *** همانجا گله خود را چرانیدیم

ندانستیم فرصت را بدل نیست *** ز دام این مرغ وحشی را براندیم

دزد و قاضی

من ز دیوار و تراز در میبری

برد دزدی را سوی قاضی عسس *** خلق بسیاری روان از پیش و پس

گفت قاضی کاین خطا کاری چه بود *** دزد گفت از مردم آزاری چه سود

ص: 84

گفت بدکردار را بدکیفر است *** گفت بدکار از منافق بهتر است

گفت هان برگوی شغل خویشان *** گفت هستم همچو قاضی راهزن

گفت آن زرها که بر دستی کجا است *** گفت در همیان تلبیس شما است

گفت آن لعل بدخشانی چه شد *** گفت میدانیم و میدانی چه شد

گفت پیش کیست آن روشن نگین *** گفت بیرون آر دست از آستین

دزدی پنهان و پیدا کار تست *** مال دزدی جمله در انبار تست

توقلم بر حکم داور میبری *** من ز دیوار و تراز در میبری

حد بگردن داری و حد میزنی *** گر یکی باید زدن صد میزنی

میزنم گر من ره خلق ای رفیق *** در ره شرعی توقطاع الطریق

میبرم من جامه درویش عور *** توربا و رشوه میگیری بزور

دست من بستی برای یک گلیم *** خود گرفتی خانه از دست یتیم

من ربو دم موزه و طشت و نمذ *** توسیة دل مدرک و حکم و سندر

دزد جاهلگر یکی ابریق برد *** دزد عارف دفتر تحقیق برد

دیده های عقل گر بینا شوند *** خود فروشان زودتر رسوا شوند

دزد زر بستند و دزد دین رهید *** شحنة ما را دید و قاضی را ندید

من براه خود ندیدم چاه را *** تو بدیدی کج نکردی راه را

میزدی خود پشت پا بر راستی *** راستی از دیگران میخواستی

دیگر ای گندم نمای جو فروش *** با ردای عجب عیب خود میپوش

چیره دستی میر باید هر چه هست *** میبرند آنکه ز دزد گاه دست

در دل ما حرص آرایش فزود *** نیت پاکان چرا آلوده بود

دزد اگر شب گرم یغما کردنست *** دزدی حکام روز روشن است

حاجت از ما را ز راه راست برد *** دیو قاضی را بهر جا خواست برد

یا پری رخ خانم: دختر شاه طهماسب اول پادشاه صفوی و خواهر شاه اسمعیل دوم است این زن ماجراجو حادثه طلب که حس جاه طلبی و لیاقت ذاتی از صفات برجسته او بود در هر فرصتی که رخ میداد در امور سیاسی و مسائل مملکتی مداخله میکرد و برای تحصیل موفقیت از هیچگونه پشت هم اندازی و انتریک خودداری نداشت حتی از جنایت و خونریزی در راه تثبیت قدرت و تسلط خود پرهیز نداشت

یکی از صحنه های بازی این زن این بود که پس از مرگ شاه طهماسب پدرش برای آنکه شاه اسمعیل دوم برادرش که در قلعه قهقهه زندانی و مورد انزجار مردم و سران قزلباش بود بسطنت برساند میان سران و ارکان دولت صفوی دو دستگی و اختلاف انداخت چنانکه جمعی حیدر میرزا پسر مورد علاقه شاه طهماسب را طرفدار شدند و گروهی اسمعیل میرزا مغضوب و محبوس در قلعه قهقهه را جانب داری کردند و پری خانم هم بتصور آنکه اگر برادر محبوس و دور افتاد خود را برحیدر میرزا برادر نزدیک بتخت سلطنت ترجیح دهد و اسمعیل میرزا مایوس و بی کس را بر تخت سلطنت نشاند سلطنت خود را از وی دانسته و چشم و گوش بسته تسلیمش میشود تمام قدرت و نیرنگ خود را بکار برد و سر انجام اسمعیل میرزا را از سیاه چال زندان قلعه قهقهه باکروفریه قزوین آورد و بر اریکه سلطنت مستقر ساخت غافل از آنکه شاه اسمعیل که بجهت جاه طلبی بفرمان پدر زندانی شده بود خود خواه تر از آنست که فرصت مداخله بخواهر ماجراجوی خود بدهد. همین که شاه اسمعیل بر تخت سلطنت نشست اولین قدمی

که بر داشت آن بود که دست پری خانم خواهر خود را از جمیع امور کوتاه و خانه نشینش کرد ولی پری خانم زنی نبود که زنده باشد و ماجراجویی نکند و دست از جاه طلبی و خودخواهی بکشد بهمین جهت باشاه اسمعیل برادرش که از روی دوش او بر فراز تخت سلطنت غیر منتظره جلوس کرده و تاج سلطنت را از دست وی گرفته بود شروع بمخالفت و کارشکنی کرد و چون تحریکات خود را موثر نیافت برادر تاجدار خود شاه اسمعیل دوم را مسموم و مقتول کرد و تا ورود محمد میرزا پدرشاه عباس کبیر بامر و نهی اشتغال داشت و تصور میکرد از سستی و سهل انگاری محمد میرزا استفاده میکند و حکومت واقعی بدست او خواهد بود اما پس از ورود محمد میرزا بقزوین و احساس خطر وجود پری خانم و ملاحظه انزجار عامه مردم از روش او با فشار و اصرار ارکان بیغرض دربار صفوی محمد میرزا بنابودی وی رضا داد و پری خانم بانتقام خونهای ناحقی که ریخته بود کشته شد(1).

این زن حادثه طلب که بیشک در عالم خود دارای نبوغ و استعدادی سرشار بوده ذوق ادبی و طبع شعر هم داشته و غزل ذیل در تاریخ تکملة الاخبار علی بن عبدالمومن که بنام پری خانم تالیف کرده و در کتابخانه آقای حاج حسین آقا ملک است بنام این بانو که حقیقی تخلص میکرده ضبط میباشد

ص: 88

1- ادوار براون در تاریخ ادبیات خود که از دوران صفویه ببعده تالیف کرده و بوسیله مرحوم رشید یاسمی ترجمه و چاپ شده در صفحه 97 مینویسد: پریخان خانم دختر شاه طهماسب که بسیار طرف توجه بود و جمال و جاه طلبی و لیاقت بی نظیر داشت از يك زن چرکسی بدنيا آمد و در مدتی که پس از مرگ پدرش ایران مغشوش بود بازیهای سیاسی بسیار نمود و قصد داشت اگر اسما نمیتواند سلطنت کند در معنی حکمران ایران باشد - خلیلخان افشار بفرمان سلطان محمد خدابنده او را و خالویش شمنخال خان و شاه شجاع طفل شاه اسمعیل ثانی را بقتل رسانید

ساقیا تکیه بر این دار فنا نتوان کرد *** باده پیش آر که تغییر قضا نتوان کرد
خانه بر رهگذر سیل فنا نتوان ساخت *** فکر جاوید در این کهنه سرا نتوان کرد
بوسه می ندهی ای شه خوبان زچه روی *** این قدر... بهر خدا نتوان کرد
طاق ابروی تو محراب دلم تا نشود *** ای پری چهره باخلاص دعا نتوان کرد
ای حقیقی چو ترا عمر بیایان برسد *** با همه حکمت لقمانش دوا نتوان کرد(1)

پنجۀ

تذکره حسینی این زن را که باین نام یاد کرده دختر ملاعلی مشهدی و همسر میر مرتضی ارتیمانی مینویسد و این مطلع را از وضبط کرده است:

صراحی کز غمی داری زبخت سرنگون خود *** قدح را همدم خود ساز خالی کن درون خود

تصویر

که نامش را میرجوشش عظیم آبادی برای نویسنده تذکره الخواتین بلقیس نقل نموده بانوئی اهل مرشد آباد هندوستان بوده که بزبان اردو و فارسی شعر میگفته و شوهر وی را صاحب تذکره نامبرده میر عشقی یادداشت و نمونه اشعار فارسی او را چنین نقل کرده است:

ص: 89

1- ذیل صفحه 441 از سعدی تا جامی تاریخ ادبیات ایران تألیف پروفیسور ادوارد براون ترجمه جناب دانشمند محترم آقای علی اصغر حکمت

فتنه زائی منت شناخته ام *** بد بلائی منت شناخته ام

و اشاره میکند هنگامی که «تصویر» طفل خرد سال خود را بر دوش داشته شوهرش که نیز دارای طبعی شاعرانه بوده و همسر و طفل خود را در آن حال مشاهده میکند این مصرع را میگوید:

دیدم بدوش آن مه طفلی پری نژادی - زن بی تامل مصرع دیگر را چنین میگوید

چون مصرعی که باشد پیوند مستزادی

تونلی

صاحب تذکرة الخوانین در صفحه 76 مینویسد تونی از زنان ایران و در حسن صورت و شیرین زبانی و لطیفه گوئی بحد کمال بوده و شوهری داشته که با امردی الفت و انس داشته است و تونی از این ماجرا و رفتار ناپسند شوهر مطلع شده برای تنبه و توجه او رباعی رکیکی گفته است و تنها همان رباعی در صفحه 76 تذکرة الخوانین ضبط شده که نقل آن در این مجموعه از لحاظ مراعات عفت قلم مناسب نبود

جانان بیگم

تذکرة الخواتین در صفحه 80 مینویسد از بانوان کشور هندوستان و دختر عبدالرحمن بن بیرامخان ملقب بخان خانان(1) که مردی فاضل و دانشمند بوده و تفسیری بر قرآن نوشته میباشد ، این بانو هم با کمال بوده و هم صاحب

ص: 90

1- مولف تذکره عرفات عبد الرحمن خان ملقب به خان خانان را از سرداران بزرگ دانسته و مینویسد تا سال 1023 زنده بوده و خوب شعر میگفته و این مطلع از اوست: شمار شوق ندانسته ام که تا چند است *** جز این قدر که دلم سخت آرزومند است

جمال طبع شاعرانه وی باکمال و جمال توأم شده و این زن را تا آنجا مشهور و سرشناس کرده که جهانگیر پادشاه هندوستان خواستگار همسری او شده است ولی جانان بیگم برای سرزدن از ازدواج گیسوان خود را بریده و دندانهای خویش را کشیده برای پادشاه بعلامت بی علاقه گی باختریار کردن شوهر فرستاده و تاسن هفتاد سالگی که زمان مرگ اوست همسری نپذیرفته - این داستانا صاحب تذكرة الخواتین نقل میکند و این بیت را بنام نمونه شعر فارسی بانوی نامبرده مینویسد:

عاشق زخلق عشق تو پنهان چسان کند *** پیداست از دو چشم ترش خون گریستن

تذکره خیرات حسان تاریخ مرگ جانان بیگم را 1070 هجری نوشته.

جمالی

تذکره مرآت الخیال در صفحه 338 مینویسد این زن زیبا روی و خوش اندام بوده و بیش از این در باره اش چیزی ننوشته و مطلع ذیل را از او ضبط کرده است:

شبی در منزل ما میهمان خواهی شدن یا نه *** انیس خاطر این ناتوان خواهی شدن یا نه

تقی الدین اوحدی بلیانی مولف تذکره عرفات که تا تاریخ 1025 احوال و آثار شعراء را ضبط کرده مینویسد «زنی است بغایت خوش طبع و خوش فهم مولد و منشاء وی صفاهان در اوان جوانی بروش متعه مدتها در سرای

ص: 91

خواجه حبيب ترکه بود و اکثر ظرفا اشعار خواجه حبيب اله مذکور را نسبت بوی میگردند و وی بعد از وفات خواجه مزبور مدتها در صفهان بود نوبتی بهند آمده مراجعت نمود و الحق بغایت حرافه. فهيمه . ظريفه است و بالفعل در اصفهان موجود گویند با خواجه اسمعیل بن خواجه ميرک خان میباشد و بنده او را دیده و صحبت داشته ام. همچو تخلص و نام خود هم جمیله و هم فصیحه است و او راست «و این آثار را از او ضبط کرده است:

دیگر نه زغم نه از جنون خواهم خفت *** نه زین دل غلطیده بخون خواهم خفت

زین گونه که بسته نرگست خواب مرا *** در گور بحیرتم که چون خواهم خفت

و مینویسد این رباعی هم از اوست که با اسم خواجه حبيب گفته :

قتل چومنی بخشم و کین می ارزد *** خونم بشکست آستین می ارزد

در عذر دلم خیالت از باما هست *** آزدن دوستان باین می ارزد

رندان بساط عشق درد آشامند *** فارغ زمی لعل و رخ گل فامند

بی منت بال طایر فردوسند *** بی زحمت صیاد اسیر دامند

روزی که بخوان وصل مهمان گشتم *** شرمندۀ انتظار احسان گشتم

زان چشمه حیوان چو کشیدم آبی *** از زندگی خویش پشیمان گشتم

این مطلع غزل را نیز از او ضبط کرده که تذکرۀ الخواتین هم در صفحه 80 ضمن تعریف مختصر جمیله از او نوشته است:

جز خار غم نرست ز گلزار بخت ما *** آنهم خلید در جگر لخت لخت ما

جهان

زینبده خانم معروف بفرشته متخلص بجهان پدرش فتحعلیشاه و مادرش ماه آفرین اهل شیراز و شوهرش علی خان نصرت الملک پسر رستمخان قراقرلو است

صاحب تاریخ عضدی که معاصر و معاشر این خانم بوده مینویسد میان تمام اولاد فتحعلیشاه از پسر و دختر هیچکدام به زهد و تقوی و پاکی و طهارت زینبده خانم نبوده اند و بهمین جهت معروف بفرشته شده است.

از هنگامی که با شوهر خود بهمدان نقل مکان کرد در سلك عرفا در آمد و مرید مرحوم حاج میرزا علینقی کوثر همدانی شد و در این راه کمال خلوص را بخرج داد و در کمک و اعانت بدرماندگان بدون هیچگونه خود نمائی دریغ نداشته و تاسیس ساختمانهای عام المنفعه راغب و شایق بوده است چنانکه پل روان رود و کاروانسرای قریه تاج

ص: 93

آباد همدان و برقراری مقرری جهت متولی و قاری و روشنایی آرامگاه بابا طاهر از یادگارهای این زن نیکوکار است.

نامبرده طبعی توانا داشته و دیوانی حاوی قصیده و غزل و مرثی دارد که اشعار ذیل را صاحب تاریخ عضدی که دیوان وی را ملاحظه کرده انتخاب و نقل مینماید:

در ده بمن ای ساقی زان می دوسه پیمانه *** کز سوز درون گویم شعری دوسه مستانه

خواهم که در این مستی خود نیز رود از یاد *** غیر از تو نماند کس نه خویش نه بیگانه

از عشق رخ جانان گشته است «جهان» حیران *** مستانه سخن گوید این عاشق دیوانه

گفتند خوش در گوش دل چون عاشقی دیوانه شو *** گر وصل او خواهی ز خود بیگانه شو بیگانه شو

در عشق خود گر صادقی باید بسوزی خویشتن *** در شعله عشقش دلا دیوانه شو دیوانه شو

اندر دل هر عارفی زین می بود میخانه ها *** خواهی دلا عارف شوی میخانه شو میخانه شو

در شب هجران گدازم همچو شمع *** روز وصلت سر فرازم همچو شمع

در رهت استاده ام از روی شوق *** تا بیائی جان ببازم همچو شمع

از غمت با آتش هجران همی *** که بسوزم که بسازم همچو شمع

خواهم از ساقی مهوش تا نماید لطف عام *** هر زمان ریزد بکام خشک من جامی دگر

گرچه نتوان لنگ لنگان پانهم در کوی دوست *** لطف اوگر شامل آید می نهم گامی دگر

از خلال نمونه آثارش میتوان دریافت که علاوه بر طبع روان و فکر مستعدی که داشته اهل دانش و مطالعه خصوصاً در رشته عرفان بوده است صاحب تاریخ عضدی مینویسد «اکنون که سنه یکهزار و سیصد و چهار هجری است قریب بهشتاد سال دارد» همچنین اشاره میکند که نامبرده يك بار زیارت مکه و مدینه و بیست مرتبه زیارت عتبات و ده نوبت زیارت مشهد مقدس رضوی مشرف شده و توفیق یافته است.

جنت فصل بهار خانم ملقب «بایران الدوله»

نام این بانوی هنرمند فصل بهار خانم (1) ملقب بایران الدوله متخلص بجنّت دختر مرحوم شاهزاده سلطان حسین میرزا نیر الدوله فرزند پرویز میرزا «یکی از پسران فتحعلیشاه قاجار» مادرش دختر

ص: 95

1- در خصوص نام خود این شعر را گفته: ز طفلی اشك ریزی بوده کارم *** از آن فصل بهارم خوانده مادر

ذوق سرشار و استعداد ذاتی جنت وی را بر انگیخت که نخست نزد یکی از نوکران تربیت شده خانه خود خواندن و نوشتن فارسی را تحصیل کند و بمطالعه دواوین شعراء خصوصاً کلیات شیخ اجل سعدی و دیوان خواجه بزرگوار حافظ پردازد و گاه گاهی شعر بگوید.

ایران الدوله در سیزده سالگی همسر مرحوم مصطفی قلیخان حاجب الدوله که مردی صاحب ذوق بود شد و بمناسبت ترغیب و تشویق همسر خود استعداد درونی و طبع شعر خداداد را بکار انداخت تا آنجا که آثار وی مورد توجه ارباب ذوق و ادیبان هم زمانش واقع شد و همدوش شعراء بزرگ زمان خود شهرت یافت و غزلیاتش در مطبوعات خصوصاً مجله ارمغان چاپ و نظر ارباب ذوق را جلب میکرد چنانکه فرزند محترم ایشان آقای دو لو بنگارنده نوشته اند این بانوی هنر دوست با شاعران بزرگ معاصر مانند استاد فقید ملك الشعراء بهار - شاهزاده افسر (2) شمس الشعراء ملك آراء - وثوق الدوله میرزاده عشقی معاشرت

ص: 96

1- معتمد الدوله فرزند عباس میرزا ولیعهد فتحعلیشاه است

2- هنگامی که مرحوم شاهزاده افسر محمدهاشم میرزا بنمایندگی مجلس انتخابات شد ایران الدوله جنت برسبیل مطایبه غزلی برای او ساخته که چند بیت آن نقل میشود: وکالت هم عنان شد با وزارت سعی کن افسر *** شود خر مهره را روزی بجای گوهر اندازند تواز حق خواه ملت را همیشه گنک و کور و کر *** که تا افسر تو را داند و در پایت سراندازند گر از حفظ حقوق خود شوند آگه از آن ترسم *** با افسر بك الف افزون کنند و در سر اندازند

تاریخ تولد جنت 1295 قمری هجری ، و بسن 64 سالگی در اول ماه رمضان 1359 قمری بدرود زندگانی گفته است

دیوان اشعار وی بنا بر گفته فرزندان ایشان بالغ بر شش هزار بیت میشود و انواع نظم را از غزل و قصیده و قطعه و رباعی گفته و آثار نشر فارسی دارد که نمونه ای از آنرا نقل میکنیم و در سال 1920 میلادی مسافرتی باروپا کرد.

ایران الدوله جنت گذشته از آنکه نظم و نثر فارسی را خوب میگفته و مینوشته در هنرهای نقاشی و گلدوزی و نواختن پیانو و تار سرآمد زنان معاصر خود بوده است.

در نقاشی از شاگردان خوب استاد بزرگ کمال الملک بوده و تصدیق لیاقت و شایستگی در این فن را از آن استاد بزرگ بدست آورده

خود نگارنده آثار هنری او را در منزل فرزندانش مشاهده کردم بی اندازه کامل و جامع و دلربا بود خصوصاً تابلو زنی را که بارنگ و روغن کشیده بود چنان زنده و جاندار بنظر می آمد که پنداشتم مرحوم کمال الملک آنرا ترسیم کرده است.

باری ایران الدوله یکی از زنان هنرمند اوائل قرن حاضر و در دوران خود کم نظیر بوده و اگر نادره زمان پروین اعتصامی شادروان که حسابش از زنان شاعر و بلکه مردان جداست معاصر ایران الدوله نبود جنت سر آمد زنان شاعر دوران خود بود.

جان من جان منت لایق قربانی نیست

گر ندادم برهت جان ز گرانجانی نیست *** جان من جان منت لایق قربانی نیست

بادش از تیغ اجل دور سر از تن جانا *** هر که در پای تو اش شوق سرافشانی نیست

گر من از عشق توام بی سر و سامان چه عجب *** حاصل عشق بجز بی سروسامانی نیست

چه کند عاشق بیدل که نگوید غم دل *** گر بدانند که این مسئله پنهانی نیست

آنکه دل میبرد اگر دلدار میشد بد نمیشد *** آگه از دلدادگان زار میشد بد نمیشد

آنکه در دل عمرها بنهفته ام اسرار عشقش *** یکدمم گر همدم اسرار میشد بد نمیشد

آنکه از عشقش تهی کردم دل از مهر دو عالم *** محفلش گر خالی از اغیار میشد بدنمیشد

عمر من بگذشت در این محنت هجران خدارا *** گر میسر دولت دیدار میشد بد نمیشد

خوش پریشان میسراید نظم و نثر تازه جنت *** زین پریشان ترگرش افکار میشد بد نمیشد

«این مسئله رمزی است که آموختنی نیست»

هر دیده برخسار تو بر دوختنی نیست *** هر سینه و دل لایق هر سوختنی نیست
ناصح بتو از زمزمه عشق چه گویم *** این مسئله رمزی است که آموختنی نیست
گفتم که بجان میخرم يك بوسه زلعلت *** خندید و بر آشفت که بفروختنی نیست
زینسان که دریدم زغمت حلیه جانرا *** دیگر بجهان تا باید دوختنی نیست

«امساک در طبیعت ابر بهار نیست»

بی روی دلفریب تو ما را قرار نیست *** جزاشك چشم و خون دلم در کنار نیست
سیلم ز سر گذشت چه خوش گفت آنکه گفت *** امساک در طبیعت ابر بهار نیست
گرازم آشکار شود عیب من مکن *** دل میرود ز دست و مرا اختیار نیست
عهدی نبسته ام که بجورت توان شکست *** بی همت است هر که بعهد استوار نیست
جانا دل شکسته جنت نگاهدار *** فرصت شماردم که جهان پایدار نیست

جان و تن سوخت ز هجر تو و خون شد دل من

در خم زلف تو از اهل جنون شد دل من *** اندرین سلسله عمری است که خون شد دل من

از ازل با سر زلف تو چه پیوندی داشت *** که پریشان شد و از خویش برونشد دل من

در کمند سر زلف تو بویرانه عشق *** آنقدر گشت که از اهل جنون شد دل من

آنچه گفتم بدل از روی نصیحت نشنید *** عاقبت عشق تو ورزید و زیون شد دل من

حاصل هر دو جهان درره عشقت دادم *** جان تن سوخت ز هجر تو و خون شد دل من

بر سر کوی تو نتوان گذر از بیم رقیب *** تا دمی با تودهم شرح که چون شد دل من

در استقبال از غزل معروف عشقی که مطلع آن این است گفته است

«خاکم بسر زغصه بسر خاک اگر کنم *** خاک وطن که رفت چه خاکی بسر کنم»

هر گه ز درد و داغ وطن گریه سر کنم *** روی زمین ز خون دل و دیده تر کنم

خواهم بسر کنم زغمش خاکها ولیک *** خاکی بجا نمانده چه خاکی بسر کنم

هر چند در مقابل پیکان دشمنان *** جز اشک و آه هیچ ندارم سپر کنم
گر جان رود براه تو نشینم از طلب *** تا در ره تو ترک دل و جان و سرکنم
ای کشتی امید که غرقی به بحر جهل *** چون باید از نجات تو قطع نظر کنم
از آه درد و داغ تو با چشم خونفشان *** بر آن سرم ز خاک تو عزم سفر کنم
قطع امید ما شده از زندگان بدهر *** من میروم که تاجم و کی را خبر کنم
گویم که رفت خاک وطن آنچنان به باد *** آنقدر هم نمانده که کحل بصر کنم
نادر کجاست کز دم شمشیر همش *** بنیاد دشمنان تو زیر وزیر کنم
مشکل دگر ز تیرگی بخت واژگون *** این شام صبح سازم و این شب سحر کنم
مقدور من سریست که در پایت ای وطن *** سازم نثار و مشکل خود مختصر کنم

میگفت یکی بلبل شوریده چو من *** گر فصل بهار است و سرور است و چمن

بس لاله چرا داغ بدل رسته ز خاک *** پوشیده بنفشه رخت ماتم بر تن

گر دوست جفا کند دلا هیچ مگو *** گر میزندت تیر بلا هیچ مگو

چون اهل ولایتی زبلا شکوه مکن *** با درد بساز و از دوا هیچ مگو

(يك قطعه نثر)

عشق و تحمل

دلداده را شنیدم که در مقام قرب وصل دعوی تحمل و بردباری نمود که اگر روزی فراق افتد چندان صبر و شکیبائی کنم که اگر بر دل کوه نهی کوه بفریاد آید دلدارش بشنید بر آشفته و رخساره بنهفت بیچاره آنچه را که در آئینه و خیال تصور میکرد نقش بر آبی دید عنان اختیار از کف داده مجنون وار در حریم کعبه کویش مقام گرفت که شاید بار دیگر پروانه وار از قرب شمع رویش سوخته و از محنت هجران بر آساید بر او گذشتم و گفتم چونی با آنهمه دعوی چه شد که خرمن شکیبائی را سوخته و یکباره از سرجان برخواستی گفت مپرس آن تحمل که تو دیدی همه بر باد آمد

آن چنان مهر رخسار رفته مرا دررک و پوست *** که زمن نیست اثر آنچه بجا مانده از اوست

نه چنان رفته ز کف طاقت و صبر و هوشم *** که توان لاف تحمل بزخم در غم دوست

جهان خانم مهد علیا

دختر محمد قاسمخان قوانلوی قاجار همسر محمد شاه و مادر ناصرالدین شاه است و در سال 1204 هجری با محمد شاه ازدواج نموده و در دوشنبه ششم ربیع الثانی 1290 هجری هنگامی که ناصرالدین شاه فرزندش در سفر اروپا بود بدرود زندگی گفت

این زن هر چند از لحاظ اخلاق حسن شهرت ندارد ولی بدون تردید لیاقت و شایستگی داشته تا آنجا که حس جاه طلبی و علاقه بمداخله در امور مملکت وی را بسر حد ماجراجویی و جنایت کاری کشانیده و شاهد بارز آن توطئه و اسباب چینی برای نابودی داماد خود امیر کبیر و صدر اعظم بینظیر ایران بوده و سرانجام با تحریک ناصر الدین شاه که بقتل پایه گزار عظمت و استقلال ایران منتهی شده تاثیر تحریکات مهدعلیا در کشتن امیر کبیر هر چند جزئی باشد لکه ننگ بزرگی در تاریخ بدامان وی گذاشته که ستردنی نیست و این اتهام بر تمام استعداد و نبوغ و محاسن او پرده تاریکی کشیده است.

نسبت با استعداد و هنرمند علیا تذکره نویسان اشاره میکنند که نامبرده در نوشتن خط خوش و نقاشی و گلدوزی مهارت داشته و نثر را

خوب می نوشته و نظم را خوب میگفته و صاحب تذکرة الخواتین در در صفحه 82 این قطعه را بنام وی ضبط کرده است.

از مرد و زن آنکه هوشمند است *** اندر همه حال سر بلند است

بی دانش اگر زنست اگر مرد *** باشد بمثل چو خار بی ورد

جهان دهلویه

تذکرة الخواتین در صفحه 84 مینویسد: « شاعرة یکی از امراء بود و این بیت از اوست »

گل باغ و رخ آن غنچه دهن هر دو یکی است *** قد رعناى وی و سرو چمن هر دو یکی است

جهان یکی از همسران شاه اسمعیل اول (1)(1) پادشاه صفوی بوده و صاحب تذکرة الخواتین در صفحه 84 یاد آور شده که طبعی موزون داشته و شعر میگفته و این بیت را از او ضبط کرده است و میگوید چون شاه اسمعیل همسر دیگری بنام حیات داشته خطاب به شاه میگوید :

تو پادشاه جهانی جهان زدست مده *** که پادشاه جهان را جهان بکار آید

حیات خانم که نیز شاعره بوده باشنیدن این بیت این شعر را میسراید و میخواند :

ترك غم جهان بكن تاز حیات بر خوری *** هر که غم جهان خورد کی ز حیات بر خورد

1

شاه اسمعیل اول تولدش 895 و فاتهش 930 هجری و مدت سلطنتش 24 سال است که در سن 11 سالگی جلوس نموده - این پادشاه شجاع در تمام قشون کشی ها فاتح بود فقط در يك جنگ آنهم بعلت تفوق زیاد توپخانه دشمن در مقابل سلطان سلیم پادشاه عثمانی شکست خورد ص 239 تاریخ سرجان ملکم .

ص: 104

جهان آراء بیگم

تذکره الخواتین در صفحه 84 مینویسد دختر شاه جهان پادشاه هندوستان و مادرش بانو بیگم ملقب بممتاز محل است - این بانو چنانکه تذکره نویسان هندی یاد آور شده اند زیبا و خوشگل و دارای طبع شاعرانه بوده و پیوسته بشعرا بذل و بخشش و عنایت داشته و باید هم همینطور باشد زیرا شاه جهان پادشاه هندوستان درباری شاعر پرور و دستگاہی رواج دهنده علم و هنر داشته و همان پادشاهی است که ابوطالب کلیم شاعر توانا و مضمون یاب ایرانی با عرضه داشتن هنرهای کم نظیر خود در دربارش بمقام ملك الشعرائی رسیده است و قطعاً کلیم و امثال او استعداد ذاتی جهان آراء بیگم را بیدار کرده و بجلوه گری واداشته اند

این بانو در سال 1092 هجری در دهلی در گذشته و در بقعه شاه نظام الدین اولیاء معروف بزرزری بخش مدفون است و روی سنگ مزارش این شعر که اثر طبع خود اوست کنده شده

بغیر سبزه نپوشد کسی مزار مرا *** که قبر پوش غریبان همین گیاه بس است

جهان خاتون

صاحب تذکره دولتشاه مینویسد «جهان خاتون نام ظریفه و مستعدہ روزگار و جمیلہ دهر و شهره شهر بوده و اشعار دلپذیر دارد و از آن جمله این مطلع قصیده او راست».

مصوریت که صورت ز آب میسازد *** ز ذره ذره خاک آفتاب میسازد

و نویسنده تذکره الخواتین یادآور میشود که بمناسبت طبع لطیف

و ذوق سرشار و تمکن و دارائی که داشته اغلب شعراء و صاحبان قریحه در مجلس او حاضر میشدند

این بانو و همسر خواجه امین الدین وزیر با قدر و منزلت شاه ابو اسحاق (1) و معاصر استاد غزل خواجه حافظ و شاعر شهیر بذله گوی عبید زاکان بوده. عبید با جهان خاتون مطایبه منظوم داشته که نقل آن در اینجا از ادب دور است. از جمله هنگامی که خواجه امین الدین وزیر با جهان خاتون ازدواج کرده عبید زاکان قطعه رکیکی گفته که در صفحه 290 تذکره دولتشاه ضبط است. جهان خاتون در قرن هشتم میزیسته و بقرینه معاصران

ص: 106

1- شاه ابو اسحاق و خواجه امین الدین همان پادشاه و وزیری هستند که خواجه حافظ در مدح شان چنین گفته است: بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحاق *** به پنج شخص عجب ملك فارس بود آباد نخست پادشاهی همچو او ولایت بخش *** که گوی فضل ربود او بفضل و بخشش و داد دوم بقیه ابدال شیخ امین الدین *** که بود داخل اقطاب و مجمع اوتاد در همان هنگام که خواجه شاه ابو اسحاق را مدح کرده عبید زاکان که بمناسبت اشتغال شاه با مسخره ای که در حضورش بوده بر در دربار معطل شده و بمجلس شاه ابو اسحاق بارش نداده اند این قطعه را گفت: در علم و هنر مشو چومن صاحب فن *** تا نزد عزیزان نشوی خوار چو من خواهی که شوی قبول ارباب زمن *** کنک آور و کنگری کن و کنگره زن شاه ابو اسحاق پادشاهی سلیم و بی آزار و عیاش و خوشگذران و از احوال ملك و ملت غافل بوده و میتوان از حیث خلق و خو او را با شاه سلطان حسین صفوی با این تفاوت که یکی عابد بوده و دیگری عیاش یکسان دانست. شاه ابو اسحاق در نتیجه سهل انگاری در سال 747 بدست محمد مظفر مغلوب و هلاک شد

و شوهر او پیش از پایان قرن هشتم و بعد تا نیمه اول قرن مزبور زنده بود و آثار او جمع آوری و مدون شده است(1)

حاجیه

تذكرة الخوانین در صفحه 97 می نویسد: از اولاد شیخعلیخان زند(2) و همسر فتحعلیشاه قاجار بوده و شیخعلی میرزا معروف بشیخ الملوک از سلب فتحعلیشاه و و بطن این بانو بوجود آمده و بنام جد مادری خود نام گذاری شده است - بانوی نامبرده در عین حال که بزبور زهد و تقوی مزین بوده خط و سواد و طبع و ذوقی داشته و تذكرة الخواتین این مقطع را از او ضبط کرده است که تخلصش هم در آنست:

طواف کعبه مرا حاجیه میسر شد *** خدا زیارت اهل دلی نصیب کند

حجابی

تذكرة جواهر العجایب مینویسد «دختر سپهر فضل و کمال یعنی بدرالدین هلالی است» و اشاره کرده که لطافت طبعش را از آثارش میتوان دریافت و این غزل را از او ضبط کرده است:

بهار و سبزه و گل خوش بروی جانانست *** وگرنه هر يك از این جمله آفت جانست

ص: 107

1- در ذیل صفحه 266 کتاب سعدی تا جامی از قول ادوارد براون نقل شده که نسخه منحصر دیوان جهان خاتون نزد اوست - استاد سعید نفیسی که در وسعت اطلاعات و دقت نظر کم نظیر هستند فرمودند در کتابخانه ملی فرانسه نسخه از دیوان او را ملاحظه کرده اند که غزل را خیلی خوب گفته است

2- ماه تابان خانم قمر السلطنه دختر فتحعلیشاه همسر میرزا حسینخان سپهسالار که دانش و فضل و طبع شعر داشته و در این کتاب شرح حالش مندرج است نیز از خاندان زندیه یعنی مادرش نوش آفرین خانم دختر بدرخان برادرزاده علیمردانخان زند میباشد

بغنچه مهرچه بندد ز گل چه بگشاید *** دلی که خون شد از خار خار هجرانست

مران بخاریم ای باغبان ز گلشن خویش *** که پنجره دگر گل بخاک یک سانست

حدیث زلف دلایز آن نگار امشب *** ز من میرس که بس خاطر پریشانست

مگوی شعر حجابی که نزد سیمبران *** هزار بیت و غزل پیش حبه یکسانست

تذکره الخواتین نیز او را دختر هلالی استرآبادی معرفی کرده و میگوید بعضی او را دختر خواجه حاجی دانسته اند و این بیت را از او ضبط کرده است :

مران بخواریم ای باغبان زگلشن خویش *** که پنجره دگر گل بخاک یکسانست

تذکره خطی عرفات که منحصراً در کتابخانه آقای حاج حسین آقای ملک موجود است درباره این زن با نقل غزل بالا مینویسد (بدر سپهر صاحب کمالی دختر بدرالدین هلالی بغایت خوش طبیعت و عالی فطرت بوده در وقت شهادت پدر فرمود) :

این قطره خون چیست بروی تو هلالی *** گویا که دل از غصه بروی تو دویده

و از قول تذکره النساء یادآور میشود لطیف طبع بوده و حجابی تخلص میکرده و این مطلع را نیز از او ضبط کرده است :

از عدم سوی وجودم چوروان ساخته اند *** هدف ناوڪ مژگان بتان ساخته اند

حجایی (1) یکی دیگر از بانوان گوینده است که تذکرة الخواتین وی را اهل گلپایگان و دارای زیبایی منظر و طبع لطیف معرفی مینماید و این بیت را که اثر طبع اوست ضبط نموده

حفظ ناموس تو شد مانع رسوائی من *** ورنه مجنون تورسواتر از این میبایست

حسن جهان خانم ملقب بوالیه

از دختران سنبل خانم است که در صباحت منظر و لطافت طبع و فصاحت بیان کم نظیر بوده و خود را از پیروان اهل طریقت و وابستگان عرفا میدانسته و چنانکه صاحب تاریخ عضدی نقل میکند خوب شعر میگفته و این بیت را از او ضبط کرده است:

از لبت یافتم حقیقت می *** و من الماء کل شیئی حی

از همین يك بیت خصوصا استحکام مصرع اول و حسن ربطی که با مصرع دوم داده است تردیدی در قدرت طبع و استحکام اندیشه های شاعرانه وی نمیتوان کرد.

ص: 109

1- تذکرة عرفات که نویسنده آن معاصر شاه عباس کبیر بوده مینویسد «مولانا حجایی مولد و منشاء وی جرفاذقان است خوش طبع و خوش کلام و دو سه حجایی دیگر بوده و هستند و این شعر او راست» و شعر بالا را بنام حجایی که او را مولانا خوانده و پیداست که مرد بوده ضبط کرده است

در تاریخ عضدی که قطعاً صحیح و درست نوشته شده زیرا در آن زمان ناظر اوضاع بوده و یا از مردمان موثق شنیده است متذکر میگردد که «حسن جهان خانم با کمال استقلال مدتی در کردستان حکومت نموده» و با احتمال قوی بهمین مناسبت بوالیه معروف گردیده.

این بانوی خوش ذوق و باکمال دختر فتحعلیشاه و مادرش سنبل خانم (فخر جهان خانم) است که باسیری از کرمان وارد اندرون فتحعلیشاه گردید و مورد توجه مخصوص شاه قرار گرفت و همسر با نفوذ و مقتدروی گردید و شاهزاده شعاع السلطنه پسر همین خانم و برادر ابوینی بانوی مورد گفتگو است.

حیاتی

نام او بی بی جان و همسر نور علیشاه (1) مشهور بوده و بقواعد و اصطلاحات عرفانی در محضر شوهر خود آشنا شده و چون طبع و ذوق شاعری داشته قریب ده هزار بیت شعر گفته و در آنها اغلب از مضامین عرفانی گنجانیده و چنانکه تذکرة الخواتین یاد آور میشود پس از نور علیشاه بملا محمد نام خراسانی شوهر کرده و این اشعار در تذکره نامبرده بنام وی ضبط شده است.

منع دلم از ناله مکن در پی محمل *** کز ناله کسی منع نکرده است جرس را

ص: 110

1- نور علیشاه پسر فیض علیشاه اهل طبرس مدتی در هندوستان بوده و از آنجا باصفهان آمده بدستور کریمخان زند او و مریدانش از اصفهان اخراج شده اند و در سال 1212 نور علیشاه در موصل وفات کرده

چاره درد من بیچاره را *** داند و عمداً تغافل میکند
ایا طایر قدس عرش آشیان *** مجو دانه از دام این خاکدان
قفس بشکن و بال و پر باز کن *** بگلگشت و گلزاز پرواز کن
با میدی که بچینم زنهالت ثمری *** پرورش دادمش از خون دل ایامی چند
بوسه ی گر نشود حاصلم از لعل لبث *** باریم شاد توان کرد بدشنامی چند
ای تراچهره خوب وقامت خوب *** از قدم تا بسر تمامت خوب
چو آراید لباس آن سروقامت *** برهنه گردد آشوب قیامت
گرم از دیده شد آن مایه عیش *** غمش در سینه ام دارد اقامت
نیست دلداری که دلداری کند *** نیست غمخواری که غمخواری کند
گرچه بسیارند یاران هر طرف *** نیست یاری تا مرا یاری کند

حیاتی : بی بی عصمتی

نویسنده تذکره خیرات حسان درباره او مینویسد: «از اماء شواغر بوده و از بیت مسطور در ذیل که از نتایج افکار اوست معلوم میشود که صاحب خیالات دقیق بوده است» و این مطلع را از او نقل میکند:

از پاشکستگان طلب کعبه مشکلست *** آن کعبه ئی که دست دهد کعبه دلست

صاحب تذکر جواهر العجایب مینویسد: بی بی عصمتی اهل ولایت خوفاً بوده و برادری داشته که مدتی در آنحدود حکومت میکرده و بدان مناسبت تخلص خود را حاکمی نموده و اضافه میکند عصمتی با تقوی و صالحه بوده و دیوان اشعار او در دست رس اهل ذوق است و علاوه بر مطلع فوق الذکر این مطلع را از او ضبط کرده است:

کمان ابروی من فکر من زار بلاکش کن *** فکن بر سینه ام تیری و پیکانش در آتش کن

حیاتی

نویسنده تذکره جواهر العجایب مینویسد نامش حیات و همسر ملابقائی و اهل هرات بود زن و شوهر مصاحب و همدم عبیدالله خان بوده اند(1)

و این آثار را از او ضبط کرده است

ص: 112

1- هنگامی که عبیدالله خان هرات را فتح کرد جامی قصیده ای برای او گفت که مطلعش اینست خراسان سینه روی زمین از بهر آن آمد *** که جان آمد در او یعنی عبیدالله خان آمد (تذکره عرفات ضمن شرح حال هلالی

عجب شیرین لبی لیلی عذاری کرده ام پیدا *** در این ایام خوشحالم که یاری کرده ام پیدا
بیا د لعل شیرین میکنم چون کوهکن جانی *** چوفرهاد از برای خویش کاری کرده ام پیدا
زیا افتادم از اندوه هجران چون کنم یارب *** که این اندوه از دست نگاری کرده ام پیدا
چو مجنون مینهم رو بر کف پای سگ کویش *** من دیوانه نیکوغمگساری کرده ام پیدا
بیکدم صرف راه آن بت بیگانه وش کردم *** حیاتی آنچه من در روزگاری کرده ام پیدا

مطلع

قامت سرو که در آب نمودار شده *** کرده دعوی بقدر یار و نگونسار شده

در تذکره ئی که نام برده شد اضافه شده است که ملا بقائی با حیاتی همسر خود مطایبه منظوم داشته اند از جمله ملا بقائی این رباعی را گفته
:

یاران ستم پیره زنی کشت مرا *** کاواک شده چونی از او پشت مرا
گر پشت بسوی او دمی خواب کنم *** بیدار کند بضرب انگشت مرا

حیاتی در جواب رباعی ذیل را گفته:

ملا همه ناز و غمزه ات کشت مرا *** تا چند زنی طعنه بانگشت مرا

شبها همه پشت سوی من خواب کنی *** بگذار که دل گرفت از پشت مرا

و با این جمله شرح حال او را ختم میکند که از خیل خدمه حضرت شیخ آزی بوده است.

تذکره الخواتین تخلص این زن را (تونلی) نوشته و نامی برای او ذکر نکرده و مینویسد همسر ملا بقائی و مصاحب امیر نظام الدین علی شیر بوده و این رباعی را که در جواب ملاقائی همسرش گفته است نقل میکند.

همخوابگی سست رگی کشت مرا *** روزی نبود از او بجز پشت مرا

قوت نه چنانکه پا تواند بر داشت *** بهتر بود از پشت دو صد مشت مرا

حیات خاتون

این بانو که طبع شاعرانه و ذوق گویندگی داشته همسر شاه اسمعیل اول صفوی بوده که تفصیل مشاعره او بنا بنقل از تذکره الخواتین با جهان همسر دیگر شاه اسمعیل قبلا نقل شد و نمونه نظم وی اینست:

ترك غم جهان بكن تاز حیات بر خوری

هر که غم جهان خورد کی زحیات بر خورد

از زنان محترم طایفه دنبلی و در شهر تبریز تولد یافته مرحوم تربیت نویسنده کتاب «دانشمندان آذربایجان» در صفحه 126 مینویسد از خویشان او شنیدم در موقع وفات هشتاد سال داشته و اشاره میکند دیوانش محتوی چهار هزار بیت و مشتمل بر قصائد و غزلیات و مقطعات و ترجیعات بزبان پارسی و ترکی است و غالب قصائد را در مدح مادر و خواهر عباس میرزا نایب السلطنه گفته است و قطعه ذیل را در خصوص مرض و بای سال 1247 گفته است:

ای خدا شیعیان هلاک شدند *** نوجوانان بزیر خاک شدند

مادران داشکسته و نالان *** مرده شورند بهر فرزندان

ای خدا این بلا شدید شده *** از فرج خلق نا امید شده

خان خانم کوچک

عمان سامانی شاعر معروف قرن سیزدهم ملقب بتاج الشعراء در تذکره ئی که در احوال شعراء معاصر خود نوشته و موسوم بمخزن الدرر است مینویسد خانم کوچک متخلص بخان دختر محمد بیک پسر محبعلی بیک ترکمانست و یاد آور میشود که محبعلی بیک همراه نادرشاه باصفهان آمد و بحکومت چهار محال بختیاری مدتی در آنسامان بسر برد و کم کم دل بسته توقف آنحدود شد و در قریه شهرک چهار محال اقامت گزید و در دوران توقف یادگارهای خیری مانند حمام و مسجد از خود در آنجا باقی

ص: 115

گذاشت تا در پایان دوران نادر شاه که مبتلا بجنون جور و ستم و آدم کشی شده بود محبعلیخان دچار خشم و غضب وی گردید و سرانجام برای مصادره دارائیش بدست دژخیمان خونخوار سپرده شد و زیر شکنجه جان سپرد و تاریخ مرگ محبعلیخان را بین سالهای 1155 و 1160 هجری ضبط کرده است و این داستان را ادامه داده و متذکر میشود محمدیك پس از مرگ پدر از قریه شهرک به قصبه دهکرد (شهر کرد فعلی) نقل مکان کرد و در آنجا بدرود حیات گفت و در ابتدای جلوس فتحعلیشاه محمد زمانخان قاجار که از امراء و متنفذین قاجاریه بود صرف غضب فتحعلیشاه قرار گرفت و باصفهان باحشم و خدم تبعید گردید و در اصفهان شهرت جمال و کمال خانم کوچک را شنید و بخواستگاری او فرستاد برادر و کسان و خود خانم کوچک از موافقت سر باز زده و کار بمخاصمه وزد و خورد کشید و بدستورخان قاجار فشارهائی بخانواده محمد بيك وارد شد که منجر به تفرقه و بر هم خوردن اساس زندگانی آنان گردید تا بالنتیجه خانم کوچک بهمسری محمد زمانخان تن در داد و بخانه او رفت و مورد علاقه و احترام تام و تمام واقع شد و بتاج الدوله ملقب گردید.

عمان سامانی پس از ذکر احوال خاندان این بانو او را بدوق سرشار و طبع لطیف میستاید و با اشاره باینکه دیوانی از اشعار او تدوین یافته مخمسی در مدح حضرت امیر از او ضبط کرده که چنین است:

در عرش برین است مقام اسداله *** خوانده است نبی خطبه بنام اسداله

ص: 116

شاهان جهانند غلام اسداله *** قرآن مجید است کلام اسداله

ایجاد جهان شد ز برای اسداله *** بادا سرو جانم بفدای اسداله

بودی بر پیغمبر ما نیک و خردمند *** میداد بخویشش ز خوشی نسبت پیوند

باشیر خدا نیست کسی همسر و مانند *** مصحوبی روح القدس از نزد خداوند

والشمس بیاید بضحای اسداله *** بادا سرو جانم بفدای اسداله

در عوج بیط رازق در موج بماهی *** یکتای بیکتائی او داده گواهی

حق داده و رادر دو جهان منصب شاهی *** سر تا بقدم مظهر اوصاف الهی

پس چون بود اوصاف خدای اسداله *** بادا سرو جانم فدای اسداله

از روضه فردوس چو آدم شد مهجور *** از ترس الهی شد آزرده و رنجور

در عرش خدا نام علی دید چو مسطور *** بنمود شفیع خویش آن نام پر از نور

ص: 117

پیش از همه بوده است بقای اسداله *** بادا سرو جانم بقدای اسداله
چون نوح بکشتی ماند از شدت طوفان *** میجست نجات و زیلا بود هراسان
از حرمت نام شه دین منبع احسان *** کشتیش بجدی نجات آمد آسان
پس خواند بتکرار ثنای اسداله *** بادا سرو و جانم بقدای اسداله
آن خضر که ره برد بسر چشمه حیوان *** شاگردی از کرد ز جان موسی عمران
مشهور بود قصه اش از معنی قرآن *** دانم بادب بود بخدمت ز دل و جان
در حلقه خدام سرای اسداله *** بادا سرو و جانم بقدای اسداله
ای شاه بغیر از تو بکس نیست امیدم *** هر راه بجز راه تو زان پای کشیدم
با مهر تو پیوستم و از جمله بریدم *** سود دو جهان دادم و مهر تو خریدم
محسوب شوم تا بولای اسداله *** بادا سرو و جانم بقدای اسداله

هر چند که داری بغریبی جگر ریش *** بریده امید توز بیگانه و از خویش

داری بجگر درد و الم بیشتر از پیش *** ای «خان» تو بگو مدح علی هیچ میندیش

چون یار نداریم سوای اسداله *** بادا سر و جانم بفدای اسداله

خان زاده

دختر میر یادگار تبریزی (1) و دارای طلعتی زیبا و طبع و ذوقی پسندیده بوده است و تذکرة الخواتین این مطلع را از او ضبط نموده :

شبی در منزل ما میهمان خواهی شدن یا نه *** انیس خاطر این ناتوان خواهی شدن یا نه

مرآت الخیال و مرحوم تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان تخلص خان زاده را «جمالی» نوشته اند

تذکرة جواهر العجایب خانزاده را خواهر فخر النساء متخلص بنساء معرفی میکند و همان مطلع نوشته شده را از او ضبط کرده است.

دلشاد

صاحب تذکرة الخوانین در صفحه 118 مینویسد دلشاد بانوی شاعری بوده است که جزء سخن گویان بلیغ شمرده شده و بعضی گفته اند یکی از

ص: 119

1- تذکرة عرفات مینویسد: « امیر یادگار سیفی از امیرزادگان امیر تیمور گورکان بوده - یادگار بیک بسیار خوش طبع بوده - در زمان سلطان بابر یکبار به شعر و شاعری پرداخت و از شغل آباء و اجدادی کناره گیری کرد و از آثار او است: آمدی ای شمع و مجلس را چو گلشن ساختی *** پای بر چشم نهادی دیده روشن ساختی

زنان فتحعلیشاه بوده و این بیت را از او نقل میکند :

طاعات منکران محبت قبول نیست *** صد بار اگر بچشمه زم زم وضو کنند(1)

دختر

نویسنده تذکرة الخواتین مینویسد بانوئی با تخلص دختر شعر میگفته و این مطلع را از او نقل میکند :

مگر رسوای عشق از مردم عالم غمی دارد *** که عاشق گشتن و رسوا شدن هم عالمی دارد(2)

امیر علی شیر نوائی در تذکره مجالس النفایس صفحه 350 مینویسد دختری ابن رباعی را گفته است ظاهراً مطلع بالا و رباعی ذیل هر دو از دختری بوده که شعر میگفته و تعریفی زائد بر این از او در تذکره ها بنظر نرسید - در تقسیم بندی که در مجالس النفایس از شعراء شده است گوینده این رباعی در ردیف شاعران پیش از 800 هجری قلمداد شده و آن رباعی اینست

در مکتب عشق جز نکورا نکشند *** لاغر صفتان تند خورا نکشند

گر عاشق صادقی از کشتن مگریز *** مردار بود هر آنکه او را نکشند

ص: 120

1- در این وزن و ردیف و قافیه بانو نیمتاج سلماسی شاعر زمان طلوع مشروطیت نیز غزلی دارد که مطلع آن اینست: ایرانیان که فرکیان آرزو کنند *** باید نخست کاوه خود جستجو کنند

2- این مطلع را جواهر العجایب بنام نهانی که از زبان شاعر است و در این مجموعه احوال او مندرج است ضبط کرده و بظن غالب نهانی و دختری یکی هستند ولی چون این امر مسلم نیست ما هر دو را جدا جدا نقل کردیم .

در کتاب «بهترین اشعار» آقای پژمان رباعی ذیل را بنام بنت که ظاهراً همین دختر اشاره شده باشد ضبط کرده است:

روزی که طرب با لب و خال تو کنم *** جان زنده بفرخنده وصال تو کنم

این جرم که زنده مانده ام بی رخ تو *** بر گردن امید وصال تو کنم

دوستی آغا دوست

دختر درویش قیام سبزواری است و در تذکره ها از جمله تذکره الخواتین یادآور شده اند که در ادبیات و علم عروض و قوف و بصیرت کافی داشته و از ملاحظه غزلی که اثر طبع اوست و در اینجا نقل خواهد شد میتوان تصدیق کرد هم بر قواعد شعری واقف بوده و هم ذوق و طبعی سرشار داشته است و غزل نامبرده اینست:

غزل

هر کجا آن مه بآن زلف پریشان بگذرد *** هر که کفر زلف او بیند زایمان بگذرد

ای محبان بوالعجب در دیست درد عاشقی *** هر که دامن گیرد این دردش ز درمان بگذرد

هر که عاشق شد از او دیگر سر و سامان مجوی *** زانکه عاشق ترک سر گوید ز سامان بگذرد

ص: 121

در فراقش «دوستی» گرید چو ابر نوبهار *** گریه زارش چو بیند ابر گریان بگذرد

چنانکه ملاحظه میشود و مقطع غزل بالا شاهد است گوینده نامبرده «دوستی» تخلص مینموده .

ذکره جواهر العجایب نام او را نسائی و علاوه بر غزل بالا این مطلع را از او ضبط کرده است:

ز آشنائی تو عاقبت جدائی بود *** فغان که با تو مرا این چه آشنائی بود

رابعه قزدارى بلخی

این زن که قدرت طبعش در شعر و شاعری قابل انکار نیست و در میان زنان پارسی گوی در ردیف اول قرار دارد در سرزمین بلخ و قزدار و بست حوالی قندهار و سیستان می زیسته و بزین العرب شهرت یافته پدرش کعب این دختر را داشته و پسری بنام حارث

عوفی در لباب الالباب صفحه 61 در ارجمندی مقام رابعه چنین میگوید دختر کعب اگر چه زن بود اما بفضل بر مردان جهان بخندیدی فارس هر دو میدان و والی هر دو بیان بر نظم تازی قادر و در شعر پارسی بغایت ماهر» (1)

صاحب مجمع الفصحا مینویسد رابعه در حسن و جمال و فضل و کمال بی نظیر بوده و در زبان فارسی و عربی بصیرتی کافی داشته - در یکی از مثنویات شیخ عطار به عشق رابعه نسبت به بکتاش غلام اشاراتی شده و

ص: 122

1- لباب الالباب در اوایل قرن هفتم نوشته شده است

داستانی برشته نظم در آمده و بر سر همین تهمت عشق ورزی را بعه بدست برادر خود کشته شده است و در این خصوص در لباب الالباب همچنین اشاره شده «با غایت ذكاء خاطر وحدت طبع پیوسته عشق باختی و شاهد بازی کردی».

این بانو که در عالم شعر و ادب نام بلندی از خود باقی گذارده معاصر آل سامان و هم زمان رودکی قافله سالار شاعران پارسی سرا است . یازده قرن از دوران زندگانی او میگذرد و هنوز آثار منظوم او محرك احساسات و دلربا است .

آنکه این آثار آنهم از یکنفر زن یادگار دورانی است که هنوز عنصری و عسجدی و فرخی و افتخار شاعران فارسی گوی فردوسی طوسی قدم بعرضه وجود شاعری نهاده بودند و رابعه بی شك یا مقدم بر رودکی بوده یا معاصر او در هر حال پیش از آنکه بنیان گذاران زبان و شعر فارسی بعد از اسلام آستین برای ریختن نخستین شالوده زبان و شعر فارسی بالا زنند یعنی فردوسی و عنصری و فرخی و مکمل آنان شیخ بزرگوار سعدی قدم در این میدان گذارند زنی پیدا شد و طبع خداداد و توانای او آثاری باقی گذارده که خالی از تعقید و تنافر و چنان منسجم و روانست که گوئی در قرن حاضر گفته شده و از حیث زبان فارسی بمراتب از سبک مغلغ گویان صد سال پیش روان تر و مانوس تر است.

بنظر اینجانب باید این زن را از حیث آثار و تقدیمی که در شعر و ادب دارد بسیار محترم شمرد زیرا بیقین آثار گرانبهای او که طبع شیوایش سازنده آن بوده و اکنون طوفان حوادث جز نمونه ای از آن باقی نهاده

سرمشق صاحبان ذوق که سرانجام شاعرانی نامی شده اند بوده است.

قسمتی از يك قصیده او که تصور می‌رود در باره اتهام عشق او به بکتاش گفته باشد این است :

مرا بعشق همی متهم کنی بحیل *** چه حجت آری پیش خدای عزوجل

بعشق اندر عاصی همی نخواهم شد *** بدنبم اندر طاعی همی شوی بمثل

نعیم بی تو نخواهم جهیم با تورو است *** که بی تو شکر زهر است با تو زهر عسل

بروی نیکوتکیه مکن که تا يك چند *** بسنبل اندر پنهان کنند تخم زحل

هر آینه نه دروغ است آنچه گفت حکیم *** فمن تکبر یوماً فبعد عز اذل

آثار دیگر از او

دعوت من بر تو آنشد کایزدت عاشق کناد *** بریکی سنگین دل نامهربان چون خویشتن

تا بدانی درد عشق و داغ هجر و غم کشی *** چون بهجر اندر به پیچی پس بدانی قدر من

غزل

فشاند از سوسن و گل سیم وزر باد *** زهی بادی که رحمت باد بر باد

ص: 124

بداد از نقش آذر صد نشان آب *** نمود از سحر مانی صد اثر باد

مثال چشم آدم شد مگر ابر *** دلیل لطف عیسی مگر باد

که در بارید هر دم در چمن ابر *** که جان افزود خوش خوش در شجر باد

اگر دیوانه ابر آمد چرا پس *** کند عرضه صبحی جام زرباد

گل خوش بوی ترسم آورد رنگ *** از این غماز صبح پرده در باد

برای چشم هر نا اهل گوئی *** عروس باغ راشد جلوه گر باد

عجب چون صبح خوش تر میبرد خواب *** چرا افکند گل را در سحر باد

ز بس گل که در باغ ماوی گرفت *** چمن رنگ ارتنگ مانی گرفت

صبا نافه مشک تبت نداشت *** جهان بوی مشک از چه معنی گرفت

مگر چشم مجنون بابر اندر است *** که گل رنگ رخسار لیلی گرفت

بمی ماند اندر عقیق قدح *** سرشکی که در لاله ماوی گرفت

ص: 125

قدح گیر چندی و دنیی مگیر *** که بدبخت شد آنکه دنیی گرفت

سر نرگس تازه از زر و سیم *** نشان سرتاج کسری گرفت

چورهبان شد اندر لباس کبود *** بنفشه مگر دین ترسی گرفت (1)

همچنین این ملمع که ظاهراً پیش از رابعه شاعر فارسی زبان دیگری باین اسلوب شعر نگفته از ابتکارهای اوست که از صفحه 61 جلد دوم لباب الالباب استخراج شد:

شاقنی ناریح من الاطیار *** هاج سقمی و هاج لی تذکاری

دوش بر شاخک درخت یکی مرغ *** نوحه میکرد و میگریست بزاری

قلت للطیر لم تنوح و تبکی *** فی دجی اللیل و النجوم دراری

من جدایم زیاد از آن نالم *** تو چه نالی که با مساعد یاری

من نگویم چو خون دیده بیارم *** تو چه گوئی چو خون دیده نباری

چنانکه یاد آور شدیم رابعه بی شک یکی از پی ریزان مبتکر

ص: 126

1- این غزل را باشتباه برودکی و سوزنی سمرقندی نسبت داده اند.

با ذوق و سلیقه نظم فارسی بوده و این ملمع که ساخته و پرداخته طبع ظریف اوست زیاده بر سه قرن بعد تحویل بوته طبع بی نظیر و توانای شیخ اجل سعدی شده وزیر ذره بین اندیشه دقیق این خداوند سلیقه و ذوق ترصیع و کامل عیار بشکل زیباتری جلوه گر شده است بنابراین نباید حق ابتکار این زن را در بوجود آوردن این ترکیب نظم تاریخ ادبی ایران فراموش کند

رابعه مضافاً بر آنکه طبعی قادر داشته و حق تقدم او در ایجاد انواع نظم فارسی محفوظ است در صنایع شعری و علم عروض استاد بوده و بهمین لحاظ شمس قیس رازی که از اشعار استادان فن در کتاب خود المعجم فی معانی اشعار العجم شاهد میاورد و در صفحه 113 برای توضیح بحر مسدس مخنق باین شعر رابعه تمسک جسته و پیداست که اندیشه و طبع دختر کعب این بحر را نیز بر بحور فارسی افزوده و بیاد کار گذاشته است.

ترك از درم در آمد خندانك *** آن خوب روی جابك مهمانك

مفعول فاع لاتن مفعولن *** مفعول فاع لاتن مفعولن

عوفی در جلد دوم صفحه 61 لباب الالباب متذکر است که رابعه بمگس روئین شهرت داشته و سبب این بوده که وقتی این شعر را گفته :

خبر دهید که بارید بر سر یعقوب *** ز آسمان ملخان و سر همه زرین

ص: 127

اگر ببارد زرین ملخ بر او از صبر *** سزد که بارد بر من یکی مگس روئین

تذکره عرفات این غزل را علاوه بر آثار دیگر او که نقل کردیم ضبط کرده است:

عشق بار دیگر آوردم بیند *** کوشش بسیار ناید سودمند

توسنی کردم ندانستم دریغ *** کز کشیدن سخت تر گردد کمند

زشت باید دید و انگارید خوب *** زهر باید خورد و انگارید قند

عشق دریای کرانه ناپدید *** کی توان کردن شنا ای مستمند

در دوره اول مجله شرق شماره هشتم مرداد 1310 شمسی صفحه مسلسل 462 غزلی از رابعه با این عنوان غزلی از رابعه بنت کعب قزداری این غزل مصنوع شاعره معروف قرن چهارم در سفینه کهن که ظاهراً در قرن هفتم نوشته شده ثبت آمده است» چاپ شده که ذیلاً نقل میکنیم:

الا ای باد شب گیری پیام من بدلبر بر *** بگو آن ماه خوبانرا که جان بادل برابر بر

بقهر از من فکندی دل بیک دیدار مه رویا *** چنان چون حیدر کرار در ان حصن خیبر بر

ص: 128

...*** بدان ماند که بنشیند خطیب مه بمنبر بر

تو چون ماهی و من ماهی همی سوزم بتابه بر *** غم عشقت نه بس باشد جفا بنهادی از بربر

تم چون چنبری گشته بدان امید تا روزی *** ز زلفت برفتد ناگه یکی حلقه بچنبر بر

ستمگر گشت معشوقم همه غم زین قبل دارم *** که هرگز سود نکند کس بمعشوق ستمبر بر

اگر خواهی که خوبان ابروی خود بهجر آری *** یکی رخسار خوبت را بدان خوبان برابر بر

ابا مؤذن بکار و حال عاشق گر خبرداری *** سحرگاهان نگه کن تو بدان الله اکبر بر

مدارای بنت کعب انده که یار از تو جدا ماند *** رسن گرچه دراز آید گذر دارد بچنبر بر

رشحه دختر هاتف

تذکره الخواتین مینویسد «رشحه اسمش بیگم هاتف کاشانی (1) و همسر میرزا علی اکبر متخلص بنظیری است. پسری داشته موسوم

بمیرزا احمد

ص: 129

1- همان هاتف معروف اصفهانی گوینده ترجیع بند مشهور (وحده لا اله الا هو) است که دانشمند محترم آقای عباس اقبال در مقدمه دیوانش که در تیرماه 1332 تهران چاپ رسیده نوشته اند نامش سید احمد از سادات حسینی و اصل خاندان او بنقل تذکره نگارستان و تذکر محمدشاهی از اردو باد آذر بایجان بوده که در زمان صفویه باصفهان مهاجرت کرده و در آن شهر سکونت یافته اند وهاتف در نیمه قرن دوازدهم در اصفهان تولد یافته و در 1184 در قم و 1187 در اصفهان و 1195 و 1196 در کاشان بوده و در اواخر 1198 هجری در قم بدرود حیات گفته

متخلص بکشته طبعی توانا داشته و بعضی زنان فتحعلیشاه را که معاصر وی بوده اند مدح کرده دیوان او محتوی قریب بسه هزار شعر میشود»

و این اشعار را از اوضبط کرده است :

آن بت گلچهره یارب بسته از سنبل نقاب *** یا بافسون کرد پنهان در دل شب آفتاب

دل رفت وز خون دیده ما را *** پیداست برخ از آن علامت

می طید از شوق دل در سینه ام گونی که باز *** تیر دلداری بدل زاہر و کمانی میرسد

بقصدصید تو چون رشحه دیدمش گفتم *** کسی ندیده شکار مکس کند شهباز

اشکم زبیم هجر تو هر روز تاسمک *** آہم زدست خوی تو هر شام تاسمک

محمود میرزا قاجار مؤلف تذکره نقل مجلس که معاصر او بوده مانند تذکره الخواتین او را تعریف میکند و اضافه مینماید «از هر طرف نسبتش بشعراء میرسد و بشرافت سیادت نیز مشرف و باعتقاد من طبعش از عفتی و لاله خاتون (1) و مهری و مهستی که بهتر و مهم تر شعراء نسوانند و در این طایفه داد سخن داده اند خوبتر است در اداء مضمون

ص: 130

1- لاله خاتون همان پادشاه خاتون قراختائی است که شرح حالش در این کتاب مندرج است - مهستی و مهری و عفتی نیز شرح حالشان در این کتاب میباشد.

قادر و ماهر است. قصیده ها و غزل ها گفته و بعلت بندگی خلف الصدق خود میرزا احمد (کشته) تخلص در درگاه همایون ماوایش باین درگاه و آرایش افکار خود را اغلب بنام من ونواب همایون زینت بخشید و بنام همشیره کرام ضیاء السلطنه گریز آرد دفتری باندازه سه هزار شعر دارد جمله را بچشم امعان ملاحظه و این ابیات از او است : «

فلک کینه گرا دوش باهنگ جفا *** همه شب پای فروهشت بکاشانه ما

گفتم از بهر چه کار آمده گفت که جور *** گفتم از بهر چه تقصیر بود گفت وفا

هر کجا نام زدانش همه افلاک حجاب *** هر کجا ذکر بنامش همه آفاق حیا

در مدح ضیاء السلطنه

ای ضیاء السلطنه ای بانوی گیتی مدار *** ای ضیاء دولت شاهی زرویت آشکار

هر کجا شخصت سپهر اندر سپهر آمد حیا *** هر کجا ذات جهان اندر جهان آمد وقار

پیش خرگاه جلالت خرگه افلاک پست *** پیش خورشید جمالت چهره خورشید تار

خاک را از تکیه حلمش بتن باشد سکون *** چرخ را از لطمه عزمش بسر باشد دوار

ص: 131

آنکه از وی یافت کاخ کفر و ذلت انهدام *** آنکه از وی گشت کار ملک و ملت استوار

از يك قصیده

تو آن شهر یاری که از آستینت *** کشد بر سر خویش خورشید معجر

چو از خون گردان و از گرد میدان *** شود دشت دریا شود بحر چون بر

فلک گردد از نوک رمحت مشبک *** زمین گردد از نعل رخشت مجدر

تاج دولت تا ز خاک در گهش بر سر زدم *** پشت پا بر تاج خاقان و افسر قیصر زدم

جستم از خاک درش خاصیت آب بقا *** آتش غیرت بجان زمزم و کوثر زدم

رباعی

ای از لب تو بخون رخ لعل خضاب *** وز خجالت دندانانت گهر غرق در آب

چشم و دل من بیاد دندان و لببت *** این در خوشاب ریزد آن لعل مذاب

ص: 132

دامن قاتل بدست آمد دم بسمل مرا *** دعوی خون بیش از این کی باشد از قاتل مرا

از غزل دیگر

دردا که بود خاصیت این چشم ترم را *** کز گریه از روی تو ببندد نظرم را

دل بستگیم تازه بدام تو شد اکنون *** کز سنک جفا ریخته بال و پرم را

غزل دیگر

ما هم اگر بقهر شد از لطف بازگشت *** شکر خدا که آه سحر چاره ساز گشت

در ملك عشق خواجگی و بندگی کدام *** محمود بین چگونه غلام ایاز گشت

فرخنده هاتقیم بگوش این نوید گفت *** دوشینه چون ز خواب غم دیده بازگشت

کی رشحه شاد زی که زمین قدوم شاه *** بر روی هر غمت در شادی فراز گشت

یعنی ضیا که قهر وی و لطف عام او *** این جان گداز آمد و آن دلنواز گشت

زدوری تو دو چشمم چورود جیحونست *** شوم فدای تو احوال چشم تو چونست
غم نه گر خاکم بیاد از تندی خوی تورفت *** غم از آن دارم که محروم از سر کوی تورفت
گلشن خلدش شود گر جان نیاساید دگر *** رشحه مسکین که محروم از سر کوی تورفت
برای محمود میرزا گفته

می طپد از شوق دل در سینه ام گوئی که باز *** تیر دلدوزی بدل ز ابرو کمانی میرسد
میکنند از شوق رشحه حرز جان تعویذ عمر *** سنک جوری کز جفای پاسبانی میرسد
جعد مشکینش مگر سوده بخاک پای شاه *** کز شمیمش بر مشامم بوی جانی میرسد
شاه محمود جهان بخش آنکه جسم مرده را *** از دم جان بخش او روح روانی میرسد
بقید زلف تو آن دل که پای بند شود *** غمش مباد که فارغ از هرگزند شود

بلند نام تو در حسن شد خوشا روزی *** که در جهان بوفانم تو بلند شود

زهر مژگان کند صد رخنه در دل *** که بگشاید بروی خود دری چند

چو من کی با تو باشد عشق اغیار *** نیاید کار عیسی از خری چند

خراب از اوست شهر جان و دل بین *** مسخر کرده طفلی کشوری چند

از غزل دیگر

جان و دل بیرون کس از دست تو مشکل میبرد *** غمزه ات جان می رباید عشوه ات دل میبرد

اضطرابم زیر تیغش نی زبیم کشتن است *** شوق تیغ اوست تاب از جان بسمل میبرد

فرستد مژده و صلی چو خو کردم بهجرانش *** که بر جانم نهد دردی بتر از درد حرمانش

همی ریزد بروی یکدیگر دلهای محرومان *** زند هر صبح چون شانه بزلف عنبرین تارش

شب و روز من آن داند که دید است *** پریشان زلف او را در بناگوش

ص: 135

ندارم عقل در کف ای خوشا دی *** ندارم هوش در سرای خوشا دوش

نگه میکردی و میبردیم عقل *** سخن میگفتی و میبردیم هوش

عیان روی گل و دامان گلچین *** شاید گفت بلبل را که مخروش

آمد هزار تیر تو بر جسم چاک چاک *** یک تیر شد خطا و شدم باعث هلاک

گر یار یاورم بود از آسمان چه بیم *** گر دوست مهربان بود از دشمنان چه باک

اشکم ز بیم هجر تو هر روز تا سَمک *** آهم ز دست خوی تو هر شام تا سماک

بازش مگر حیات دهد لطف شهریار *** اکنون که گشت رشحه ز جور فلک هلاک

محمود پادشاه که در روزگار او *** از نوک ناوکش شده خفتان چرخ چاک

نکشد دل بجز آن سر و قدم جای دگر *** بی تو گلخن بنماید بنظر گلزارم

نرود رشحه بجز آن سرکو جای دگر *** گر دو روزی بروم جای دگر ناچارم

جفا و جور و عمری بدین امید کشیدم *** که بینم از تو وفائی گذشت عمر و ندیدم
سزای آنکه ترا برگزیدم از همه عالم *** ملامت همه عالم ببین چگونه شنیدم
اگر چه سست بود عهد نیکوان اما *** بسست عهدیت ای مه ندیدم و نشنیدم
دلیم شکستی و عهد تو سنگدل نشکستم *** زمن بریدی و مهر از تویی وفا نبریدم
زدی بتیغ جفایم فغان که نیست گناهی *** جز اینکه بار جفایت بدوش خویش کشیدم
تهی نگشت ز زهر غم تو ساغر عیشم *** از آن زمان که شراب محبت تو چشیدم
کنون زریزش امر عطاش رشحه چه حاصل *** چنین که برق غمش سوخت کشتزار امیدم
ز جام عشق چو بیخود شدم چه جای شرابم *** ز مدح شاه چو سرخوش شدم چه جای نبیدم
ضیاء سلطنه خاتون روزگار که گوید *** سپهر بر درش از بهر سجده باز خمیدم

بیاد روی تو برمه شبی نظر کردم *** نه آنکه رفتی و رو برمه دگر کردم

زدست هجر تو تا دیگری بسر نکند *** تمام خاک درت راز گریه تر کردم

غزل دیگر

چه شود اگر که بری زدل همه دردهای نهانیم *** بکرشمه های نهانی و بتفقدات زبانیم

نه بناز تکیه کند گلی نه بناله دلشده بلبلی *** تو اگر بطرف چمن دمی بنشیننی و بنشانیم

زغم تو خون دل ناتوان زجفات رفته ز تن توان *** بلب است جان و تو هر زمان ستمی ز نو برسانیم

ز سحاب لطف تو گر نمی برسد بنخل امید من *** نه طمع ز ابر بهاری و نه زیان زیاد خزانیم

بودم چو رشحه دلی غمین الم و فراق تو در کمین *** نشوی بدرد و الم ترین گر از این الم برهانیم

باز دل برد از کفم زلف نگار تازه ای *** بیقراری داد با این دل قرار تازه ای

یکی شد تا بکویت بانك زاغ و نغمه بلبل *** گلستان سرکوی تو بازاع و زغن مانده

ص: 138

پی وصل تو ما را زور و زر نیست *** نگاه حسرتی داریم و آهی

بمقصد پی برم کی رشحه چون نیست *** بغیر از بخت گمره خضر راهی

جدا از زلف و رخسار تو جان دادم بناکامی *** نه خرم از تو در صبحی نه دلشاد از تو در شامی

ندارم غم ز قرب مدعی رشحه که در کویش *** کنون قربی که هست او را فراهم بود ایامی

شهنشاه جهان شهزاده محمود(1) آن جوانبختی *** که عقل پیر باشد پیش رای پخته اش خامی

زائری

بانوی است تبریزی و دارای ذوق سرشار و طبع بلند بوده خیرات حسان مینویسد در کتاب آفتاب عالم تاب و نشر عشق و نتایج الاذکار و شمع انجمن استعداد و مهارت او در ذوق ادبی و شعری توصیف و تمجید شده است و غزل ذیل از اوست که سه بیت آن در خیرات حسان ضبط است و تمام آن از جنگ شخصی جناب آقای یوسف مشار که همواره کمال علاقه را بترویج ادب و هنر نشان میدهند استخراج گردید.

باید تصدیق کرد که در این غزل که از نظر خوانندگان خواهد

ص: 139

1- مقصود شاهزاده محمود میرزا پسر فتحعلیشاه مؤلف تذکره نقل مجلس است که حاضر وی بوده .

گذشت دلربایهای کلام شیرین شیخ و گیرندگی های دم گرم خواجه خود نمائی میکند

غزل

خوردن خون دل از چشم تر آموخته ام *** خون دل خورده ام و این هنر آموخته ام

کار من بی تو بجز خون جگر خوردن نیست *** طرفه کاری که بخون جگر آموخته ام

شیوه عاشقی و رسم نظر بازی را *** همه از مردم صاحب نظر آموخته ام

ناصحا چند کنی منع من از عشق بتان *** من ز استاد قضا اینقدر آموخته ام

زائری بهر طواف حرم کوی بتان *** صبح خیزی ز نسیم سحر آموخته ام

زهره

تذكرة الخواتین در صفحه 141 مینویسد زهره بانویی بوده هنرمند و با ذوق و زیبا و خوشروی در فن رقص و علم موسیقی بصیرت و وقوف کامل داشته

شعر و نثر اردو و فارسی را خوب میگفته و خوب مینوشته و در علم عروض و قافیه اطلاعات کافی داشته و خط نستعلیق را زیبا می نوشته .

بانوی نامبرده اهل و ساکن لکنهور هندوستان و همسر یکی از متمکنین و دولتمندان بوده و از آثار طبع او این شعرهاست :

ص: 140

هی هی چه بی حیاست که در پیش مردمان *** پروانه را ببزم بغل گیر کرد شمع

رفته رفته تا بحالم مهربان گردد طیب *** این جراحت ها که من دارم کهن خواهد شدن

خبر از من که برد تا بغلام بابا *** زهره در بزم غزل تازه نوایی دارد

مراد از غلام که در مصرع اول شعر آخر ذکر شده است غلام با باخان رئیس بندر سورت بوده و این شعر مقطع غزلی است که زهره برای

وی که عنوان نوایی داشته گفته و فرستاده است و پیداست که برای معرفی خود به سرودن غزل مزبور مبادرت نموده

زینت النساء بیگم

تذکره الخواتین در صفحه 140 مینویسد نامبرده خواهر زیب النساء که شرح حالش یادشد و دختر اورنگ زیب پادشاه هندوستان است او

نیز مانند خواهرش اهل ذوق بوده و بشعر و هنر علاقمند

زینت المساجد شاه جهان آباد دهلی را این بانو بنا کرده و بنام خود نامگذاری نموده و آرامگاهش در صحن همان مسجد است و برلوح

مزارش این شعر که اثر طبع خود اوست کنده شده است:

مونس ما در لحد فضل خدا تنها بس است *** سایه ئی از ابر رحمت قبر پوش ما بس است

دوران زندگانی بانوی نامبرده در نیمه دوم قرن یازدهم هجری بوده.

اورنگ زیب چنانکه تذکره الخواتین یادآور میشود دارای پنج

پسر و پنج دختر بوده و اگر کنجکاوی شود معلوم خواهد شد که تمام فرزندان او ادب دوست و شعر پرور و صاحب ذوق و با هنر بوده اند و این نیست جز آنکه پادشاهان هندوستان یا بتعبیر دیگر هیئت حاکمه وقت مشوق و مروج علم و هنر بوده اند و چون معتقد بودند این ترویج را از خودشان و داخله منزل شروع میکردند .

زیبائی

زنی بوده معاصر عبدالرحمن جامی که طبع شعر داشته و مولف تذکره خیرات حسان در باره او چنین مینویسد «او را بمهارت و استادی ستوده اند»

و این شعر را از او نقل میکنند:

قامت شیوه رفتار چو بنیاد کند *** سرو را بنده خود سازد و آزاد کند

زیور

نامش زیب النساء و از طایفه شاملو و چنانکه محمود میرزا نویسنده تذکره نقل مجلس متذکر است در علیشکر «همدان» ساکن بوده . دیوانی از اشعار وی بجای مانده ولی بمناسبت آنکه زارعین بی سواد دهات قدر آنرا نمیدانستند از بین رفته است و از آثار او این ابیات را ضبط کرده :

دور باد از سرتی کالایش داری نشد *** کور به چشمی که لذت گیر دلداری نشد

حیف از عمامه زاهد که با صد پیچ و تاب *** رشته تزویر گشت و تار زناری نشد

ص: 142

در دیار دوستی بی قدری زیور ببین *** پیر شد زیب النساء او را خریداری نشد

ژاله عالم تاج

عالم تاج متخلص بژاله مادر شاعر شیرین سخن و ادیب اریب آقای پژمان بختیاری گوینده توانای معاصر است که شرح حال و منتخب آثار او را فرزند برومند آنمرحوم بر نگارنده منت نهاده و فرستاده اند عیناً نقل میشود

ژاله فرهانی

زنی بود عصبی، خرده بین و زود رنج که تقریباً تمامت دوران زندگی را در تنهایی و انزوا بسر برد

تحصیلات معمول عصر خویش را تا آنجا که متناسب با وضع زندگانی بانوان آنروزگار بود نزد یکنفر از اقوام خویش که شیخی فاضل معروف به جناب بود فراگرفت و مراحل ادبی را در خدمت یکی دیگر از خویشانش استاد ادیب الممالک فرهانی طی کرد.

در هیجده سالگی بشوهر رفت و در 24 سالگی بیوه شد. حافظه ای قوی داشت چنانکه تقریباً سراسر خمسه نظامی و امیر خسرو و همچنین کلیات شیخ و دیوان خواجه را از حفظ داشت درین اواخر مثنوی ملای روم انیس شبانروزی او شده بود اما در شاعری از هیچیک آنان متأثر نشده و بشیوه گویندگانی سخن میگفت که شاید هرگز بدواوین آنان مراجعه نکرده بود.

ص: 143

آثار طبع خود را نابود کرد و من بنده چند بیتی از او را از دختر برادرش بدست آورده بر خلاف میلش در مجموعه بهترین اشعار منتشر ساختم پس از فوتش مسوده بدست آمد که با زحمت زیاد اجزاء پراکنده آنها را بهم بسته این قطعات را فراهم آوردم

نامش عالم‌تاج پدرش میرزا فتح الله نوه مرحوم قائم مقام وزیر شهید محمد شاه و مادرش مریم خانم مسماء بگوهر ملك (1) صبیبه معین الملك بود. ژاله در 1262 خورشیدی متولد شده و در 1325 شمسی در جوار تربت امامزاده حسن آرام یافت.

زندگی

زندگانی چیست نقشی با خیال آمیخته *** راحتی بارنج و عیشی با ملال آمیخته

اصل امکان چیست وین انسان کیراندوز کیست *** منظری از هر طرف با صد سؤال آمیخته

هر یقینش با هزاران ریب و شک در ساخته *** هر دلپیش با هزاران احتمال آمیخته

آن بلند اختر سپهر و این تبه گوهر زمین *** هیچ در هیچ و خیال اندر خیال آمیخته

ص: 144

1- گوهر ملك مادر ژاله نیز طبع شعر داشته و راجع بشکستن دست ادیب الممالک فراهانی بنی عم خود رباعی ذیل را که نگارنده در دیوان ادیب الممالک ملاحظه کرد سروده است: ای بحر علوم و ای در بی همتا *** دست تو بیست دست عالم بقفا دست تو اگر شکست از آسیب قدر *** امید که دل نشکندت کید قضا

چيست زن ايوای اين بازیگر اين بازیچه چيست *** خلفتی مکروه با غنج و دلال آمیخته

زشتخوئی را فرو پوشانده با رنگ جمال *** ضعف روحی را بروی احتیال آمیخته

آتشی سوزنده در اشک فریب افروخته *** شهوتی با عفتی بی اعتدال آمیخته

کیست آخر جز فراهم ساز ناخوش لقمه ای *** لقمه ای با اشک و با خون عیال آمیخته

رایت عزم الرجالش بر فلک افراشته *** لیک در حزم النساء عزم الرجال آمیخته

الغرض گر نقش هستی را نکوبیند کسی *** یک جهان زشتی است با قدری جمال آمیخته

آرزوی عشق

گم شد جوانیم همه در جستجوی عشق *** امارهم نداد طبیعت بکوی عشق

از کبر و از غرور دل خرده بین من *** شد بهره ورز عشق ولی ز آرزوی عشق

من باغبان عشقم از آنرو که سالها *** در گلشن امید نشستم ببوی عشق

ص: 145

معشوق ناشناس مرا ایصبا بگوی *** دل میکشد بسوی تو یعنی بسوی عشق
آینه گفت در رخ دوشیزه رنگ من *** کاین روی دلپذیر شود آبروی عشق
شوئی بزرگمرد و گرانسایه داشتیم *** غافل زعشق و بیخیر از گفتگوی عشق
روی نکو و خوی نکوداشتم چه سود *** بیگانه بود همسر خوبم ز خوی عشق
خاطر نشین بدیده او بود ای دریغ *** روی نکوی ژاله نه روی نکوی عشق
شادم که بسته شد در هستی بروی من *** شاید در دگر بگشایم بروی عشق
آن شنیدستم که در دنیای زن *** بلعجب ننگی است با جان زیستن
زندگی با جان حیوانی سرشت *** چیست دانی همچو حیوان زیستن
در جهان زن نشاط زندگی *** نیست جز با عشق جانان زیستن
زندگی بی عشق شاید کرد لیک *** بی امید عشق نتوان زیستن

پس حیات من غم آگین دفتر نیست *** داستانش مرک و عنوان زیستن
گر ترا عشق و امید عشق نیست *** میتوان باری باحسان زیستن
ورنه خیر و نه محبت نه امید *** چیست دانی معنی آن زیستن
زاغ وش اندر پلیدیهای خلق *** زیستن وانگه فراوان زیستن
با آرزوی امروز دیروز من بسر رفت *** با این طمع سر آید هم روز دیگر از من
بیخانمان شود مرغ گر از قفس گریزد *** با اینهمه نباشد بی خانمان تر از من
نه شوهر و نه فرزند نه آشیان نه سامان *** بهر خدا چه خواهد چرخ ستمگر از من
تازیر پر کشیدم در آشیان سر خویش *** هم آشیان بر افتاد هم کنده شد پر از من
دست ار بسر زخم من باران غمی نگردند *** رنجند از آنکه بیند دست از من و سر از من
شادم که آشیانی از من بهم نخورد دست *** گر آشیان ربودست دستی مقدر از من

ای بهره ورز صحبت فرزند و عشق شوی *** افسانه است حال من اندر نظر ترا
بیگانگی زخویش و بداندیشگی زدوست *** کی دیده ای که سازم از آن باخبر ترا
با من حدیث عشق و سعادت مکن از آنک *** توصیف این لطیفه نزیید مگر ترا
از جبر و اختیار نگویم سخن ولیک *** گردون عزیز کرده زمن بیشتر ترا
کار تو بر مراد تو بودست و عیب نیست *** ادراک نامرادی اگر نیست مر ترا
بهر خدا گمان حسادت بمن مبر *** خوشبخت تر زخویش بخوانم اگر ترا
زیراک زیر موی سپیدم نمانده است *** شوری که هست شکر خدا را بسر ترا
شکایت از شوهر

هم بستر من طرفه شوهریست *** شوهرنه که بر رفته آذریست
باریک و بلند و سیاه و سخت *** در دیده من چون صنوبریست
انگیخته ریشی سیه سپید *** برگونه تاریک لاغریست
ریشش به بنا گوشم آنچنانک *** در مردمک دیده نشتریست

بر گردن من چون طناب دار *** پیوسته از آن دست چنبریست
در پنجه او جسم کوچکم *** چون در کف شاهین کبوتریست
یا خود ملك الموت عالم است (1) *** یا از ملك الموت مظهریست
نه علقه فرزند وزن در او *** نه زلفت سامان در او سریست
اسب است و تفنگست و پول و پول *** گر در نظرش نقش دلبریست
دستانگر او توپ قلعه کوب *** همخوابه او تیغ و خنجریست
در شهر انیسیس تپانچه ای *** در دشت ندیمش نکاوریست
فتنه ست بجنگآوری چنانک *** او يك تنه گوئی که لشکریست
بدخواه بروسست و انگلیس *** وز مردم رومش تافریست
فردوسی طوسی است پیش او *** در جمله جهان گر سخن وریست
بر من بخرو شد ز بهر هیچ *** گوئی که غریونده تندرستیست
از فر نیاگان خویشتن *** او را بجهان بر تفاخریست
گوئی که پدر نیست مر مرا *** یا خود بزر آورده مادریست
آگه نه که عالی نیای من *** بر عالم اسلام مفاخریست
او جد بزرگش دلاوری *** من جد بزرگم پیمبریست
اوزیر کلاهی نهفته است *** مغزی که مرا زیر معجریست
گر گویمش ای مرد من زنم *** زنرا سخن از جنس دیگرستیست
آسایش روح لطیف ما *** فرزندی و عشقی و شوهریست
خندد بمن آنسانکه خنده اش *** بر جان و دل خسته خنجریست
من کیستم آوخ ضعیفه ای *** کش نام و نشان طعن و تسخریست

1- نام گوینده نیز عالم (مخفف عالم‌تاج) بوده

دردا که درین بوم ظلمناک *** زنرا نه پناهی نه داوراست

زن ننگ وجودست از آن سبب *** پیچیده بقیرینه چادرست

تاسف بر مرک شوهر

بدل گفتم از دست این بختیاری *** گر آسوده گردم شود بخت یارم

جمال خریدار بسیار دارد *** چرا بر بدل رنج بسیار دارم

یکی شوی فاضل گزینم که با او *** دو روزی جهان را بشادی گذارم

کنون او بخاک سیه خفت و خیزد *** شرار غم از روح امیدوارم

گرانمایه مردی جوانمردشویی *** بسر سایه ای بود از کردگارم

ندانستمش قدر و اکنون چه حاصل *** گر از دیدگان اشک خونین بیارم

بگرد اندرم بهر تاراج و یغما *** سبک حلقه بستند خویش و تبارم

بسی عقده بستند بر کارم اما *** کسی عقده نگشود یکره زکارم

یکی خواند در خورد اورنگ شاهم *** یکی گفت شایان سالار بارم

مرا کبریاکیش کردند از آندر *** که کوچک شود جمله دار و دیارم

نه کارم نکو تر شد آوخ نه روزم *** سیه چهره ترشد سیه روزگارم

پدر نیست ما درنه شوهر نه و اینک *** بدوشی ضعیف است سنگینه بارم

پسر رفت و شو مرد و هستی تبه شد *** توان گفتن اکنون بکف هیچ دارم

کرا گویم آخر که آنروی چون گل *** چنین کرده در چشم ایام خوارم

کرا گویم آخر که با جرم پاکی *** فلک زیر پی سوده نا پاکوارم

پس از رفع حجاب

من عاشق عشق بودم افسوس *** بی عشق حیات من تبه شد

در دل شرری ز آرزو بود *** کانهم ز سرشک غم سیه شد

چندان بزمانه دیر ماندم *** تا مقنعه بر سرم کله شد

سلطان

دختر محمود میرزا فرزند فتحعلی شاه است .

محمود میرزا تذکره ای بنام نقل مجلس تألیف کرده که احوال و آثار زنان صاحب طبع را در آن نقل نموده و یاد آور شده است که بانوی نامبرده دختر برک او است و از اوایل عمر تا هیجده سالگی در دامان تربیت پدر نشو و نما یافته و تخلص ویرا «بسلطان» محمود میرزا انتخاب کرده و متذکر میشود دیوانی دارد که در حدود هزار بیت از آثار سلطان در آن ضبط شده و این چند بیت را بنام نمونه آثار طبع او در تذکره نقل مجلس نقل میکند :

برو ای صبا بان کوی و بگونگار ما را *** که نیامدی و هجر تو بساخت کار ما را

با خیال تو و کوی تو نخواهیم بهشت *** حورکی چون تو و چون کوی تو کی هست بهشت

از سرکویش دلا بین که چسان میروم *** خنده زنان آمدم گریه کنان میروم

ص: 151

من از آزادی آن میکشم آن *** که هرگز کس نبیند در اسیری

سلطان

خدیجه سلطان خانم متخلص بسطان : مرحوم تربیت نویسنده کتاب «دانشمندان آذربایجان» در صفحه 179 آن کتاب مینویسد این بانو دختر حسنعلی خان داغستانی است که با پسر عموی خود علیقلیخان واله مؤلف ریاض الشعراء در اصفهان در یک مدرسه تحصیل میکردند و عاشق و معشوق بودند و طالب همسری یکدیگر ولی علیقلیخان در زمان سلطنت نادرشاه از خوف منزوی شده و بهندوستان رفت و پیش از مراجعتش از هندوستان میرزا احمد وزیر ابراهیم شاه خدیجه سلطان را بهمسری خواست. این غزل اثر طبع اوست :

من ساقیم و شراب حاضر *** ای عاشق تشنه آب حاضر

آبست شراب پیش لعلت *** هان لعل من و شراب حاضر

باحسن من آفتاب هیچ است *** اینک من و آفتاب حاضر

گفتی سخنت خوش است یا قند *** گر فهم کنی جواب حاضر

خواهم من اگر گزک ز جبریل *** سازد ز جگر کباب حاضر

سلطان چومنی نبوده در دهر *** عالم عالم کتاب حاضر

علیقلیخان والد(1) مؤلف تذکره ریاض الشعراء است و سال در گذشت او 1170 هجری میباشد.

ص: 152

1- علیقلیخان واله فرزند مهر علیخان بن فتحعلیخان اعتمادالدوله وزیر شاه سلطان حسین صفوی است

ریحانة الادب در جلد 4 صفحه 384 و 275 متذکر است که امیر شمس الدین فقیر بمیل علیقلیخان واله منظومهٔ مثنوی درباره عشق واله بدختر عمویش خدیجه سلطان در سال 1260 (ده سال پیش از مرگ واله) گفته که يك نسخه خطی تذهیب شده نفیس بخط نستعلیق محمد رضا در شاه جهان آباد هندوستان نوشته شده و در کتابخانه (سلطان القرائی) موجود است و این رباعیات در اول و آخر آن بخط علیقلیخان واله نوشته شده است (1) که مربوط بخدیجه سلطان معشوقه اش میباشد که ذیلاً نقل میکنیم:

از دختر عم خویش دارم فریاد *** زان ظالم جورکیش دارم فریاد

فریاد کسان بود ز بیگانه و من *** پیوسته ز قوم و خویش دارم فریاد

واله از فراق روی جانان مردم *** در هند غریب وزار و حیران مردم

نگذاشت اثر ز هستیم مهر رخس *** مردم زغم خدیجه سلطان مردم

جانانه مرا بی سروسامان کرده است *** آشفته ام آن زلف پریشان کرده است

گفتی که تورا کرده چنین آواره؟ *** آواره مرا خدیجه سلطان کرده است

ص: 153

1- این نسخه با چنین خصوصیات قطعاً متعلق بخود واله بوده است

این نامه نه نامه راحت جان من است *** مکتوب نگارست پیمان من است

آن چیز کزان به نبود آن من است *** یعنی خیر خدیجه سلطان من است

همچنین یاد آور میشود خدیجه سلطان که تحصیل کرده و دارای قریحه و ذرق بوده چند شعر بخط خود از اشعاری که گفته روی کاغذ الوان زرد و سبز نوشته و در مجموعه اشاره شده پهلوی خط علیقلیخان واله الصاق گردیده آن اشعار یکی پنج بیت از غزلی است که در صفحه اول احوالات خدیجه سلطان نقل شده دیگری رباعی ذیل است و بالای صفحه که اشعار نوشته شده این جمله را «تحریرا فی شهر الفراق و سنة اشتیاق آه از فراق آه از فراق»،

رباعی

افسانه درد من اگر گوش کنی *** از لیلی و داستانش فراموش کنی

ور قصه ابن عم خود را شنوی *** مجنون و حکایتش فراموش کنی

شاه جهان بیگم

در تذکرة النخواتین صفحه 143 مینویسد دختر جهانگیر خان بهادر شمشیر جنگ از طایفه میرزا خیل که یکی از طوایف مشهور افغانی است میباید و در سال 1254 هجری قمری از بطن سکندر بیگم بوجود

ص: 154

آمده - پدر جهان بیگم فرمان روایی منطقه از هندوستان معروف بهوپال که فاصله 111 درجه طول و 23 درجه عرض خط استوا قرار دارد حکومت داشته است و انگلیسها این منطقه را سنترل ایندیا «وسط هند» خوانده اند.

جهان بیگم را تذکرة الخواتین که معاصر وی بوده و این کتاب را به تمایل و تکلیف بانوی نامبرده ترجمه و تدوین نموده می نویسد پس از مرگ پدرش در سال 1285 بجانشینی پدر بفرمانروائی هوپال مستقر گردید و شخصاً منطقه فرمانروائی خود که مساحت آن 7242 میل مربع است و در آن قریب هفتصد هزار نفر زندگانی میکنند سرکشی و باز دید نمود و مساحی اراضی را بشخصه نظارت نموده در آبادی ملک و تامین آسایش دهقانان سعی و کوشش فراوان بکار برده و در نتیجه این مراقبت مورد تشویق اولیاء دولت انگلستان و پادشاه انگلستان «ویکتوریا» که بر انگلستان و هندوستان سلطنت مینمود قرار گرفت و بلقب «گراون اف ایندیا» که در آن دوران اسباب سر فرازی فرمانروایان دست نشانده بود ملقب شد

همسر این بانو سید محمد صدیق حسین خان بهادر دانشمند هندی است که بالغ بر یکصد مجلد کتاب در اکثر علوم ورشته های مختلف تصنیف و تالیف نموده است و بصفات پسندیده معروف بوده.

خود بانوی مورد بحث زنی لایق و خیرخواه بوده و ساختمانهای زیبای تاج محل - نشاط افزا - غدیر شاه جهان و امثال این ابنیه از آثار خیر این بانو است و همچنین آثار نیک دیگر مانند ساختمان مساجد و بیمارستان و راه آهن و دیگر مؤسسات عام المنفعه بیادگار باقی گذاشته

و در کتاب تاج الاقبال تاریخ هوپال بتفصیل نقل شده است .

شاه جهان بیگم ذوق ادبی و طبع شعر داشته و آثار منظوم او در تذکره های شمع انجمن - نگارستان - صبح گلشن - روز روشن - اختر تابان - ماه درخشان - طور کلیم - بزم سخن نقل شده و نویسنده تذکره الخوانین اشعاری که ذیلا نقل میشود از میرزا ابوالفضل شیروانی منصب دار قدیم این بانو شنیده و در تذکره خود درج کرده است

بر خیزم و نگاه بهر چار سو کنم *** باشد که رفته رفته تو را روبرو کنم

این جست و خیز ساغر کم ظرف و تنک ماست *** مستی اگر کنم بشکوه سبو کنم

افتاد بگورم گذر آن سروروانرا *** من مرده خوشم زیست مبارک دگرانرا

ای چرخ چه کردی بسلیمان و سکندر *** کاز تو هوس عیش بود شاه جهان را

غزل

مردم زحسن یار من ریزد تجلای دگر *** چشمم بود در هر نظر محو تماشای دگر

هر ذره خاک درش خورشید تابان در برش *** از پر تو مهر رخس دارد تجلای دگر

ص: 156

خوبان دنیا کو همه خوبند از سر تا پیا *** نام خدا آن دلربا دارد سرا پای دگر

از بوریای زاهدان بوی ریا آید بجان *** بهر نماز عاشقان باشد مصلائی دگر

باور ممکن قول عدو ساغر کجا و شیشه کو *** ای محتسب این های و هو دارد ز صهبای دگر

من میروم سوی حرم دل میکشد سوی صنم *** من میروم جای دگر دل میبرد جای دگر

جانم بتک آمد از او یارب چسان سازم بدو *** من میزنم رای دگر او میزند رای دگر

ای عشق بی پروا بیا تا وارھیم از ما سوا *** جز درد تو نبود مرا در دل تمنای دگر

از شرم رنگ و خال او دیگر بود احوال او *** گل بر سر آن لاله رو دارد تماشای دگر

ای مونس غمخوار من خلقی پی آزار من *** بس مهر ایزد یار من دارم نه پروای دگر

شاه جهانم بی گمان هم تاج ور در هندیان *** جز یاد داور در جهان دارم نه سودای دگر

در دوران حکومت استبدادی که اراده فرمانروایان بدون چون و چرا حکم فرما بوده و قانونی که محصول افکار و ناشی از تمایل مردم

باشد وجود نداشت فلاسفه و علماء علم اجتماع و شعراء سعی و اهتمام داشتند این گونه فرمانروایان مطلق العنان را با تعلیمات دینی و اخلاقی در راه خیر و صلاح رهنمائی کنند و با مضامین دلربا و معانی گیرنده دماغ و افکار آنان را تلطیف و مستعد سازند تا بتوانند ماوراء قدرت مادی و حکومت شخصی را بنگرند و دریابند که این مخلوق و این جهان برای اطاعت از فرد و قبول تحمیلات شخصی که زائیده شده غرور و خود خواهی است خلق نشده اند و حفظ نظام اجتماع جز با تامین تمایلات معقولانه عامه مردم امکان پذیر نیست و بهمین جهت هر يك از سلاطین و امراء بادانش و فضل و شعر و ادب سروکار داشته و آشنا بوده اند کمتر دیده شده است که از راه خیر و صلاح منحرف شوند چنانکه می بینیم شاه جهان بیگم که فرمانروائی مطلق العنان بوده چون از تعلیمات واقعی دینی و اخلاقی پیروی میکرده میگوید :

ای چرخ چه کردی بسلیمان و سکندر *** کز تو هوس عیش بود شاه جهان را

هیچ عاملی جز تلطیف روح و تزکیه نفس يك بانوئی را که بر تخت فرمانروائی نشست و بر عوج قدرت مطلقه قرار دارد و غرور زنانه هم باید بر آن افزوده شود به حقیقت بینی در عدم ثبات کر و فر ظاهری و انمیدارد تا بگوید:

شاه جهانم بیگمان هم تا جور در هندوان *** جز یاد داور در جهان دارم نه سودای دگر

و همین سنخ تفکر است که این بانوی صاحب کمال و جمال و دارای قدرت مطلقه را راه می اندازد که وجب بوجب زمینهای قلمرو فرمانروائی را بازدید و مساحی کند و در آبادی آن برای سعادت و آسایش مردم آنجا اهتمام ورزد و برای آنکه خدا و خلق از او راضی شوند بساختمان مسجد و بیمارستان و کارهای خیر دیگر اقدام نماید.

خیرات حسان جلد دوم صفحه 203 اشعار ذیل را بنام شاه جهان نقل کرده و با تجلیل از ادب دوستی و طبع شاعرانه وی یاد میکند .

چون بال و پر افشاند و چون دام ببرد *** صیدی که ز صیاد بریدن نتواند

بی قدر ناشناسی که برایگان نگیرد *** دل بی بهای خود را بعثت بها شکستم

بیدل مباحش شاه جهان این محبت است *** صد بارزنده گردم و مرک آرزو کنم

رباعی

دریافت عطای کبریائی ما را *** در حضرت دوست جبهه سائی ما را

چون عاجزی از پادشهان مقبول است *** نازم که کشد بیادشاهی ما را

شاهدخت

در کتاب بهترین اشعار پژمان که قریب سی سال پیش فراهم شده است در صفحه 899 دو رباعی بنام شاهدخت ملایری که نامش را خوانده صدیقه ضبط

ص: 159

شده هر چه نگارنده تفحص کرد حتی از اهل شهرستان ملایر جو یا شد شرح حالی از او بدست نیامد ولی از استخوان بندی دوربای اثر طبع او بر میآید که طبعی پخته و جا افتاده داشته است و باحتمال قوی باید مربوط خاندان قاجاریه باشد و اینست آن دوربای:

رباعی

شب نیست که دیده از غمت تر نکنم *** دامان و کنار پر ز گوهر نکنم

در مردم این دیار چون نیست وفا *** شهدخت بر آن سرم که شوهر نکنم

من دختر کی فاضله و شاعره ام *** در دوره خود چو مهستی نادره ام

این فخرم بس که ترک دنیا گفتم *** سی میگذرد ز عمر و من باکره ام

شهباز

دختر شهباز خان دنبلی از بزرگان ایران و نامش صاحبه سلطان بوده و چنانکه مولف خیرات حسان نقل میکند هنرمند و آراسته و صاحب طبع شاعرانه بوده و رباعی ذیل را که در مدح حسنعلی میرزا پسر فتحعلی شاه والی خراسان گفته بنام نمونه آثار وی ضبط کرده است:

شهبازده حسن دلیر و لشگر شکن است *** شهبازده خوبروی و شیرین سخن است

ص: 160

در باغ شهنشی خرامان سروی است *** در گلشن خسروی گل یاسمن است

صاحبه

بانویی است که در منزل یکی از فرزندان فتحعلی شاه میزیسته و دارای طبع شعر و ذوق و استعداد بوده متخلص به صاحبه و مولف خیرات حسان یادآور میشود که بانوی نامبرده را بصفت حیا و عفت و صفات حسنه دیگر ستوده اند اما شرح حال او را به تفصیل ننوشته است و همین قدر اشاره شده که بکمال و دانش رغبت داشته و خط فارسی را خوب مینوشته و لطف طبعش از نمونه اشعار وی پدیدار و این سه بیت را از او ضبط کرده است :

غم نیست که از حسرت بسیار تو مردم *** لطفت نشود کم ز تو مقصود من این بود

جان و ایمان برای عاشق نیست *** جان و ایمان برای معشوق است

زلف در روی تو هر کس که ببیند گوید *** آتشی هست که با دود در آمیخته اند

ضعیفی

تذکره الخواتین در صفحه 150 مینویسد بانویی بوده معاصر حکیم آذری (1) و این اشعار نمونه طبع این بانو است .

ص: 161

1- تاریخ وفات شیخ آذری که تذکره الخواتین او را بنام حکیم آذری نوشته

در دلم بود آرزویت بیش از هر آرزو *** دیدم آن روی و فزون شد آرزو بر آرزو

و اضافه میکند ضعیفی شوهر پیری داشت که شاعر بود و با همسر خود مشاعره و مطایبه داشتند.

ضعیفی این رباعی را خطاب بشوهر پیر خود گفت :

ای مرد ترا بمهرانگیزی نیست *** هم پیر و ضعیفی و تو را چیزی نیست

با اینهمه میدهی نهییم بزدن *** خود قوت آن ترا که بر خیزی نیست

شوهر در جواب این رباعی را گفت:

ای زن دگر آنکه با من آمیزی نیست *** کار تو بغیر فتنه انگیزی نیست

دارم همه عیب را که گفتمی اما *** عیبی بتر از بلای بی چیزی نیست

تذکره عرفات او را معاصر بی بی آرزو مینویسد و اضافه میکند «ضعیفی نیشابوری در غایت لوندی و بی باکی داشت و در آخر توفیق توبه

یافت و با وجود پای لنگ پیاده بمکه شتافت و برگردید»، و گفته :

چو سر بحلقه زلف بتان در آوردم *** سری بعالم دیوانگی بر آوردم

866 هجری و ماده تاریخش را که دانشمند محترم یار شاطر استاد دانشگاه در صفحه 264 کتاب نیم قرن ادبیات «خسرو» نوشته و این

قطعه مربوط بماده تاریخ وفات اوست

دریغا آذری شیخ زمانه *** که مصباح حیاتش گشت بی ضو

چراغ دل بمصباح حیاتش *** بانواع حقایق داشت پر تو

چو او مانند خسرو بود در شعر *** از آن تاریخ فوتش گشت «خسرو»

شام بیگم ملقب به ضیاء السلطنه دختر فتحعلیشاه و مادر او مریم خانم است که یهودی بوده و بازدواج شاه در آمده

تاریخ عضدی یادآور شده است که این بانو مورد توجه مخصوص پدرش فتحعلیشاه بوده و بمناسبت فضل و کمالی که داشته و خط و ربطش خوب بوده متصدی قرائت و تحریر نامه های محرمانه فتحعلیشاه که وارد و صادر میشده بوده است و قصائد و اشعاری که شعراء برای شاه میگفتند بوسیله این خانم عرضه و خوانده میشد و توضیح میدهد که مصحف و کتاب دعا و زیارت نامه های متعدد بخط خوش و زیبای خود نوشته است و در زمان حیات فتحعلیشاه بازدواج تن در نداده ولی پس از درگذشت پدر در زمان سلطنت محمد شاه برادرش در سن سی و پنجسالگی همسری میرزا مسعود وزیر امور خارجه را اختیار کرده.

صاحب تاریخ عضدی می نویسد ضیاء السلطنه طبع موزون داشته و شعرهای لطیف گفته است ولی از آثار وی چیزی نقل نمیکند و فقط این نکته را یاد آور میشود که وقتی پرویز میرزای نیرالدوله با سرباز (بدون کلاه) جامی به فتحعلیشاه برای نوشیدن داد مورد پسند واقع شد و شاه این مصراع را میگوید:

قدح در کف ساقی بی حجاب

و خطاب به ضیاء السلطنه میگوید مصراع دیگر را بگویی بی تامل این مصراع را اضافه میکند

در سفینه فرخ صفحه 372 این دو بیت را از غزلی که ضیاء السلطنه گفته نقل میکنند(1)

اگر بیاد دهم زلف عنبر آسارا *** بدام خویش کشم آهوان صحرا را

و گر ز لطف نظر افکنم بعظم رمیم *** دوباره زنده کنم معجز مسیحا را

محمود میرزا نویسنده تذکره نقل مجلس که این کتاب را بدرخواست ضیاء السلطنه تألیف کرده این دو بیت را از او ضبط کرده است.

بهر رضای دوست گذشتیم ما ز جان *** آری برای دوست زجان میتوان گذست

ز دل دوری کنم با آنکه گویند *** ضیاء از آشنا بیگانه گردید

طاوس خانم

زن فتحعلی شاه و لقبش تاج الدوله است ، در تذکره نقل مجلس تالیف محمود میرزا مینویسد این بانو اصلاً اصفهانی و زیر نظر میرزا

عبدالوهاب خان

ص: 164

1- ظاهراً مطلع اشتباهاً بنام ضیاء السلطنه در سفینه فرخ ثبت شده باشد زیرا مولف خیرات حسان که معاصر با ناصر الدین شاه و نزدیک بزمان ضیاء السلطنه بوده این مطلع را عیناً بنام گوهر بیگم آذربایجانی ضبط کرده است ولی بیت دوم باید متعلق بخود ضیاء السلطنه باشد و هر دو استقبال از غزل شیخ سعدی نموده اند که میگوید : شب فراق نخواهم دواج دیبا را *** که شب در از بود خوابگاه تنها را

معمدالدوله متخصص بنشاط که از شعراء و دانشمندان عالیقدر بوده تربیت یافته

فتحعلی شاه روزی عنبر چه ای که ملکه روسیه برای وی فرستاده بود و قبلا عنبرچه نامبرده باغا باجی دختر ابراهیم خان شوشی زن محترم فتحعلی شاه بذل شده بود پس از وی بتاج الدوله اهدا میکند «تخمه زمرد درشتی وسط عنبرچه و اطراف آن الماس نصب شده بازنجیر ظریف طلا- و در آن عصر پانزده هزار تومان تقویم شده بوده تاج الدوله در مقابل این هدیه قطعه ذیل را برسم سپاسگذاری گفته برای فتحعلی شاه میفرستد:

بتاج الدوله چون دادم لقب شاه ***گذشت از آن سرم از طارم ماه

همیشه بخت با او هست و نبود ***کسی با ذات غیر از سایه همراه

پیش از مزاجت فتحعلی شاه با تاج الدوله تخت طاوس فعلی بنام تخت خورشید موسوم بود و بمناسبت تاج الدوله به «تخت طاوس» نامیده شد و فتحعلی شاه برای تاج الدوله عزت و احترام زیادی قائل بوده که تنها هزینه سبزی آشپز خانه تاج الدوله بماهی هزار تومان بالغ میشد.

هنگامیکه سلطان احمد میرزا پسر تاج الدوله با مادر خود هر دو نفر به بیماری و با مبتلا شده بودند تاج الدوله بهبودی یافته و احمد میرزا تلف شد فتحعلی شاه این بیت را بر سیل تسلیم انشاد و برای تاج الدوله فرستاد.

ص: 165

از کسی چون بشکند چیزی بلائی بگذرد *** خوب شد بر تو بزد آسپیش از مینا گذشت

و تاج الدوله در جواب فتحعلی شاه این شعر را گفته و فرستاد:

اگر بشکست اندر بزم مستان ساغر مینا *** سر ساقی سلامت ، دولت پیر مغان برجا

تاج الدوله با استعداد و دارای طبع پخته شاعرانه بوده و این ابیات نیز اثر طبع اوست:

باد از سر کوی تو گذشتن نتواند *** پیغام من داشته را بس که رساند ؟

تاکی بصبوری بفریم دل خود را ؟ *** دیگر دل بیچاره صبوری نتواند

مرغی که بدام تو اسیر است *** دیگر نکند هوای بستان

اندر سر کوی تو بسی منتظرانند *** شاید زره لطف تو از خانه در آبی

مؤلف خیرات حسان که معاصر او بوده یاد آور میشود که اکنون تاج الدوله در حرم سلطنتی است.

طیبه

سومین دختر فتحعلی شاه و خواهر پدر و مادری حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و حسینعلی میرزا والی خراسان بوده و محمود میرزا

صاحب تذکره نقل مجلس مینویسد طیبه همسر امیر محمد قاسم خان پسر

ص: 166

سلیمان خان - است مواف خیرات حسان هنگام اتمام جلد دوم که سال 1308 هجری بوده یاد آور میشود که این سال مصادف با بیستمین همسری طیبیه و امیر محمد قاسم خان است و اشاره میکند که این بانو سواد خواندن نوشتن بخوبی داشته و در موضوعات اخلاقی و مراثی و غزل شعر گفته است و محمود میرزا مولف تذکره نقل مجلس خود را آموزگار وی معرفی میکند و این سه بیت بنام نمونه آثار طیبیه در خیرات حسان ضبط شده است :

اگر بدرد دل من نمیرسی ز تغافل *** برم ز دست تو بر درگه امیر شکایت

طیب آمد و عاجز شد از علاج دلم *** علاج درد دلم را مگر حبیب کند

ز عارض شرم مهر و ماه باشم *** کنیز کمترین شاه باشم

عفت خواهر دیگر طیبیه بوده که او نیز شعر میگفته و شرح حالش در همین مجموعه آمده است.

عایشه

آتشکده آذر او را اهل سمرقند دانسته و تعریف و تمجید شعر او را نموده و این دو رباعی را از او ضبط کرده است :

اشکی که ز چشم من برو غلطیدست *** در گوش کشیده ئی که مروارید است

ص: 167

از گوش برون آرکه بدنای تست *** کانرا برخم تمام عالم دید است

با من چو شب وصل تو بگشاید راز *** ناگاهم از شام کند صبح آغاز

با اینهمه گر عوض کنندم ندهم *** کوتاه شبی از آن بصد عمر دراز

این دو رباعی نیز از او در سفینه فرخ ضبط است:

امروز مرا بی رخت ای سیمین بر *** از ضعف آن و درد دل و خون جگر

عمری است که گر عوض کنم با مرگش *** چیز دگرم نهاد باید بر سر

هر تیره شبی که با توام باشد راز *** نا آمده شام میکند صبح آغاز

با اینهمه گر عوض دهندم ند *** کوتاه شبی چنان بصد صبح دراز

صاحب تذکره عرفات مینویسد «عایشه سمرقندی اشتباه است و عاشی سمرقندی بوده و بعضی این اشعار را بعایشه مقبریّه نسبت میدهند

و جمعی همه یکی دانند» و رباعی دوم را از او ضبط کرده است

عفاف

از عموزادگان فتحعلیشاه و همسر شاهزاده حیدر قلی میرزا پسر فتحعلیشاه بوده نویسنده خیرات حسان مینویسد خط شکسته را خوب می

نوشته و دارای

ص: 168

طبع شعر بوده و این ابیات را از او ضبط کرده است:

من آن مرغم که اندر دام صیاد *** تفاوت نیستم با مرغ آزاد

بکوی عشق ایدل با خبر باش *** که آنجا رهزنان اندر کمینند

چه نالی فصل گل ای بلبل زار *** که گل را نیست پروای غم تو

عفت نسابه سکینه بیگم

چنانکه مولف فارسنامه ناصری در صفحه 96 مینویسد وی دختر میرزا عبدالله نسابه (1) اهل شیراز مقیم محله سردرک بوده و نام اوراسکینه و تخلصش را عنمت ضبط کرده است استعداد و کمال و طبع او را ستایش و تمجید نموده و تولدش را سال 1292 هجری قمری الاسلام زمان کریم خان زند بوده و کریمخان وفاتش 1193 مییابد و در این صورت منطقی نیست که تاریخ تولد او 1292 باشد

ثانیا در غزلی که فارسنامه از عفت ضبط کرد و تخلص هم دارد و قابل تشکیک نیست صریحاً فتحعلیشاه را مدح کرده و دعا گفته است و چون تاریخ در گذشت فتحعلیشاه پنجشنبه نوزدهم 1250 است بنابراین بدون تردید تاریخ تولدی که فارسنامه برای عفت یاد داشت کرده درست نیست و بطن غالب بایستی تاریخ ولادت عفت 1192 یعنی بیست سال پیش از جلوس فتحعلیشاه بسطنت باشد و در نوشتن یا استیخا بجای 1192-1292 تاریخ ولادت تحریف یافته عفت معاصر فتحعلیخان صبا که وفاتش سال 1238 و میرزا عبدالوهاب خان نشاط که در سال 1244 در گذشته و مجمر اصفحانی که بسن جوانی در سال 1225 بدرود حیات گفته مییابد و نخستین زنی است که در پی گذاری سبک قاجاریه که شیوه متین پس از رواج سبک هندی است با بانیان اول هم قدمی داشته است و بی شک طبعش در انتخاب سبک از شیوه مجمر و اعتماد الدوله نشاط و فتحعلیخان صبا الحام میگرفته و در هر حال وی را باید از اولین رواج دهندگان سبک قاجار به شناخت (2) نوشته و از دیوان اشعار او آثار ذیل را استخراج نموده :

عنّت فراق بال از این بوستان مخواه *** پیوسته جور خارکش و رنج باغبان

ص: 169

- 1- بنا بگفته فارسنامه ناصری مردی با کمال و جامع بوده میرزا عبدالله فرزند میرزا هومن است که در زمان کریم خان زند بجای اعقاب خود سمت شیخ الاسلامی داشته میرزا عبدالله نیز پسری بنام میرزا ابوالحسن نسابه داشته که مردی با کمال بوده صفحه 92 فارسنامه
- 2- ظاهراً تاریخ تولد عفت را که فارسنامه 1292 ضبط کرده است اشتباه باشد زیرا اولاً عفت دختر میرزا عبدالله بوده و میرزا عبدالله پسر میرزا مؤمن که شیخ

ترك پرى چهره اى عشوه گرى كرد باز *** تاخت سوي ملك دل هر طرف از خيل ناز

پيشه او خسروي شيوه ما بندگى *** او همه ناز و غرور ماهمه عجز و نياز

ساقى ماهر و بكف ساغر لعل فام دو *** از كف و لعل اوستان بوسه يكي و جام دو

حال من و نگار من جسم دو است و جان يكي *** هست فسانه ئى عجب شخص يكي و نام دو

اين دل و جان خسته را همره نامه کرده ام *** قاصد نيك پى ببرنامج يكي پیام دو

ص: 170

گوشه چشم او مگر خال سیاه مشکبو *** نافه دشت چین یکی آهوی خوش خرام دو

زلف تو بهر مرغ دل دام فکنده از دوسوی *** آن که مشکل آمده صیدیکی و دام دو

محاسب است و شیخ و من صحبت عشق در میان *** از چه دهم جوابشان پخته یکی و خام دو(1)

ای پری پیکر چه زیبا دلبری *** کز نگاهی دل بیغما میبری

خیل نازت شد بشهرستان دل *** ملک ویران چون کند با لشگری

ای که بعرصه جهان شد بتو ختم سروری *** جانب خستگان غم نیست روا که ننگری

خواجه خواجهگان توئی بنده بندگان منم *** شکر چرا نمیکنی بنده چرا نمیخوری

روز و شب است نام تو ورد زبانم ای صنم *** هیچ اگر چه از کرم نام مرا نمیبری

ص: 171

1- کسی که پیش از دیگران باین بحر و ردیف و قافیه غزل گفته عفت است و بعد بنام قره العین که... سال بعد از عفت متولد شده غزلی که مطلع آن اینست: خال بکنج لب یک طیره مشک فام دو *** وای بحال مرغ دل دانه یکی و دام دو و از غزل عفت استقبال شده ضبط شده - ناگفته نماند که مطلع غزل عفت را عیناً بقرة العین نسبت داده اند.

باز سیاه ناز را اخت بشهر مهردل *** ملك خراب چون کند با سپه ستمگری
از مژه بهر قتل من بسته زهر کناره صف *** این دل خسته چون کند مانده میان لشگری
از پی بزم شه کنون در کف ساقیان نگر *** جام جو مجمر و در آن راح نموده اخگری
فتحعلی شه زمان کاوست بجسم ملك جان *** چرخ جهان سلطنت مهر سپهر سروری
عفت خسته را بود ورد زبان دعای او *** باد مطیع چنبرش گردش چرخ چنبری

عفت یا عفتی

نویسنده خیرات حسان مینویسد بعضی او را سمرقندی و بعضی اسفراینی میدانند و متذکر است که این بانو خوش نیت و زاهد و صالح بوده و طبع شعر داشته و این دو بیت را از او ضبط کرده است:

قامت سرو که در آب نمودار شده *** کرده دعوی بقدیار ونگونسار شده

مست بودم بمی غفلت و ساقی دیشب *** دوسه جامیم عطا کرده و هشیار شده

عفت

دختر فتحعلیشاه و خواهر پدر و مادری حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و حسینعلی میرزا والی خراسان بوده که خواهرش عصمت نیز طبع شعر و

ص: 172

ذوق ادبی داشته نویسنده تذکره خیرات حسان مینویسد عفت در ریاضت و تزکیه نفس متحمل مجاهدت شده و از علم نجوم و هیئت و مدمات عربی اطلاعات داشته و خط نستعلیق و شکسته را خوب می نوشته و شعر را نیکو میگفته و چون سبک عرفا را پسندیده و همواره با مثنوی مولوی سروکار داشته خود گاهی بسبک مثنوی شعر میگفته از ایم قبیل:

میل خاطر میکشد تازه بآن *** تا ز نو آرم حدیثی در میان

هست در شهر شهر محبت تازه ها *** در کتاب دوستی شیرازه

غیر عشقم هیچ در تقریر نه *** دل زیاد عشق هرگز سیر نه

تشنگان را نیست لذت غیر آب *** خستگان را نیست راحت غیر خواب

غرقه در دریا نخواهد جز کنار *** در زمستان هر کسی جوید بهار

هر که را باشد بهاری در جهان *** عشق میباید بهار عاشقان

عصمت بیگم

خیرات حسان با احتمال او را دختر سیف الملوک میرزا دانسته و اشاره کرده که از زنان با ذوق و صاحب طبع بوده و این رباعی را از او نقل میکند:

ص: 173

چون ابر بهار دم بدم گریانم *** مانند فلک همیشه سرگردانم

با هر که وفا کنم جفا می بینم *** بر بخت خود و طالع خود حیرانم

عصمت

خیرات حسان در صفحه 183 مینویسد دختر فتحعلیشاه و خواهر پدر و مادری محمدعلی میرزای معروف بدولتشاه است خط نسخ را مانند استادان فن می نوشته و قرآن خط او بی اندازه مرغوب و ممتاز است و گاهی شعر میگفته و در مرثیه یکی از شاهزاده گان این منظومه را گفته :

چه کردی تو ای آسمان ستمگر *** که یکدم نیاسانی از کین مرادان

نداری جز از ظلم مایه بد که *** نداری جز از کینه تو شه در انبان

نخواهی که ماهی بتابد بچرخ *** نخواهی که مهری فروزد بایوان

بسی حسرت از تو بدلهای خسته *** بسی غم ز تو بر دل ناتوانان

بود جاودان جانت چون من بمویه *** روانت چو من باد دائم در افغان

از انسجام کلام و استحکام ابیات این قطعه بخوبی قدرت و پختگی

ص: 174

طبع گوینده آشکار است و پیداست که قصیده سرائی توانا و شاعری پر مایه است

عصمتی

تذكرة الخواتین مینویسد اهل سمرقند و بانویی بوده سخندان و خوش طبع و این مطلع اثر طبع اوست:

تا فکند است مرا بخت بدا زیار جدا *** غم جدا میکشدم چرخ ستمکار جدا

فاطمه سلطان خانم

صاحب آتشکده آذر او را دختر قاضی سمرقند معرفی میکنند.

دختر مرحوم حاج میرزا حسین نواده قائم مقام فراهانی که از جانب پدر و مادر هر دو به قائم مقام میرسد تولدش در ششم شهر رجب 1282 هجری و در سال 1300 بعموزاده خود میرزا محمود شوهر کرده صاحب تذکره خیرات حسان که معاصر او بوده مینویسد «این بانو در فنون ادبیت و عربیت و تاریخ و شعر فارسی گفتن اطلاع و مهارتی دارد و خاصه در سرودن شعر فارسی میتوان گفت چنان است که حنساء در عربی» و یادآور میشود هنگامی که جلد دوم خیرات حسان بنظر وی رسید در تمجید و توصیف کتاب قصیده ذیل را گفته و فرستاده است

چو آفتاب پدیدار شد اگر یکچند *** نهفته بود هنر در زمان دانشمند

هنر خلیفه فرزند باشد انسان را *** همی بیاید کز زن بزاید این فرزند

ص: 175

بنات خواگر با کمال و معرفتند *** سر سپهر در آرند بر بخم کمند

زنان مشابه روحند و نوع مردان جسم *** زجان روشن باشد همیشه تن خرسند

ای آنکه طعنه زنی بر کمال و فضل زنان *** بمثل دیده که جهلت سر خمار افکند

یکی است ناخن و چنگال شیر ماده و نر *** یکی است لعل بدخشان بتاج و گردن بند

مگر نه حضرت صدیقه دخت پیغمبر *** فکند بالش رفعت فراز چرخ بلند

مگر نه مریم با نفس خود مجاهده کرد *** سپس مراورا با روح قدس شد پیوند

مگر نه آسیه شد در خشوع بی همتا *** مگر نه رابعه بد در خضوع بی مانند

مگر نه ز با خون جذیمه ریخت بخاک *** مگر نه لیلی معجون خود فکند به بند

اگر به تانیث از قدر مردمان میکاست *** خدا بشمس نمیخورد در بنی سوگند

زنان فراخور مدحند و لایق تمجید *** که امهات کمالند و مستحق پسند

بویژه شوی پرستان با خرد که شوند *** به پیش شوهر خود همچو شیر نر بکمند

خداشناس و نصیحت پذیر و شوی پرست *** خدا از ایشان خشنود و بندگان خرسند

نه هر که مقنعه بر سر فکند شد بانو *** نه هر که شیرین باشد بود چوشکر و قند

زنان با هنر الحق سزد که فخر کنند *** از این صحیفه که شد خوش تر از صحیفه زند

نگشت میر اجل اعتماد سلطنه نغز *** یکی رساله زمشک ختن بساده پرند

در او نگاشت تمامی زنان فاضله را *** نمود نام زنان را چو طبع خویش بلند

تبارك الله از آن میر بی همال که تاخت *** فراز گنبد گردون زفرط فضل سمند

بعقل و دانش مهتر ز خواجه کندر *** بفضل و دانش برتر ز صاحب میمند

گهی که خلقش آرد هوای فروردین *** ز خاک لاله دمدگاه بهمن و اسفند

ز نقطه رقمش بهر دفع عین کمال *** خرد بسوزد در مجمر کمال سپند

دعان گویم بازی چنانکه ای بازی *** بدور دهر از او دور دار درد و گزند

بمن ده گوش را ای دختر من *** یگانه دختر نیک اختر من

بکن پند مرا آویزه در گوش *** مبادا گرددت روزی فراموش

اگر خواهی بیارایی رخت را *** دهی زینت جمال فرخت را

بگو مشاطه عصمت بیاید *** ز عفت بر تو آرایش نماید

بگیسو پیچ و خم ده از دقایق *** بکش وسمه بابرو از حقایق

بکش بر دیده ات و سرمه از آزم *** بنه بر عارضت گلگونه از شرم

بکنج لب بنه خال ادب را *** مکن بی خود بخنده باز لب را

بصابون حیا دست و رخت شو *** بزنی آب از کمال و عقل بر رو

عزیز جان من زنهار زنهار *** مشو با مردم بی تربیت یار

این مطلع نیز اثر طبع این بانو است که در صفحه 851 بهترین اشعار پژمان ضبط است :

رخ اگر می نمود یار مرا *** وه چه خوش بود روزگار مرا

فاطمه قوال

در کتاب بهترین اشعار پژمان این بیت از یک غزل بنام او ضبط است

ساکن کنشتم کرد خوش نگاه می نوشی *** کعبه را زیادم برد کافرسیه پوشی

ترك مست خونخواری ظالم جفاکاری *** یادکس ممکن باری عاشق فراموشی

طرفه حالتی دارم از بهار رخساری *** خوش فراغتی دارم در بهشت آغوشی

در سفینه فرخ رباعی ذیل بنام فاطمه ضبط شده است:

آراسته باغ و بلبلانی سر هست *** یاران همه از نشاط گل باده بدست

اسباب فراغت همه در هم زده دست *** بشتاب که جز تو هرچه میباید هست

فخری

دختر فتحعلیشاه و دارای طبع شعر بوده و محمود میرزا مولف تذکره نقل مجلس مینویسد خواهر بزرگ فتح اله میرزا است و اشاره میکند که درس شعر و شاعری را من بوی آموخته ام و این آثار را از او نقل میکند

محبت را بلا گویند یا رب *** کسی بی این بلا هرگز مبادا

گفتا خیال وصل مراکن زدل برون *** گفتم گذشتن از سرجان کار مشکلی است

چنین کین نوجوانان جلوه دارند *** بحسرت بایدم مردن به پیری

فرخنده ساوجی

مجموعه ئی بقطع کوچک مشتمل بر 95 صفحه از قصیده و قطعه و مثنوی و رباعی که راجع به ائمه اطهار چه مدایح و چه مراثی است در 16 دیماه 1307 شمسی در تهران بچاپ رسیده و مقدمه دارد بقلم افخم السادات سلطانی دیپلمه دارالمعلمات تهران که شرح حال فرخنده را چنین مینویسد:

ص: 179

فرخنده دختر مرحوم محمد کاظم خان و همسر سیف لشکر خلیج که از خوانین و محترمین است مییاشد و در قریه عبداله آباد که نزدیک شهر ساوه قرار دارد سکونت داشته - این زن از زمان کودکی بحسن خلق و صفات ممتاز معروف بوده و ذوق و علاقه بگفتن اشعار داشته و در اواخر عمر خود از نعمت بینایی محروم شده ولی این پیش آمد او را بگفتن شعر و شنیدن نظم و نثری که برای وی میخواندند بیشتر مشغول و راغب کرده بود.

وی قصائد و غزلیات و انواع نظم را خوب میساخته ولی در این مجموعه که از او بچاپ رسیده فقط مدایح و مراثی رسول اکرم و ائمه اطهار در آن ضبط شده است - همین آثار فرخنده دلالت دارد که صاحب طبعی توانا و ذرقی سرشار بوده است

اینک نمونه از آثار وی را نقل میکنیم:

از غدیریه

بیار ساقیا میئی برنگ و بوی یار من *** از آن میئی که میبرد زدل غم نگار من

که برده چشم مست اوز دست اختیار من *** قرار از آن می آوری بقلب بیقرار من

مگر که یار افکند نظر بحال زار من ***

بیا تو ساقیا ببین که خاک عنبرین شده *** ز مزده و لای شه چوروضه برین شده

ص: 180

که شهسوار لافتی امیر مومنین شده *** ز همت ولایتش صحیح کار دین شده

قسیم نور و نار شد ولی کردگار من ***

از مخمس در مدح حضرت امیر

ای موی تو دامن شده وی خال تو دانه *** عشق رخ تو برده دلم را زمیانه

بر یاد رخ خوب تو ای یار یگانه *** در میکده خوش روی نهادیم شبانه

مست از می عشقت شده بی چنگ و چغانه

مثنوی ذیل را بصورت گفتگوی گل و بلبل در مدح و رثاء خامس آل عبا گفته که مقداری از آنرا نقل میکنیم:

گل و بلبل

شبی گل گفت با بلبل بگلزار *** تو عاشق نیستی بر روی دلدار

تو عاشق را ندانی حال چونست *** تنش لاغر دلش لبریز خونست

ز رخسارش ربوده عاشقی رنگ *** نهاده شیشه جان بر لب سنگ

تو بهر عیش خود در گلستانها *** زنی هر دم هزاران داستانها

از آن شاخه باین شاخه نشینی *** که تا گلهای رنگارنگ بینی

جوابش داد بلبل با دو صد سوز *** که از عشق تو میسوزم شب و روز

تو گونی نیستی عاشق برویم *** نبستستی دل اندر تار مویم

ص: 181

همه شب تا سحر بیدار باشم *** بخواری روی شاخ خار باشم

که شاید روی یار خویش بینم *** گلی از گلستان او بچینم

ولی گویا که رسم عشق اینست *** که اول مهر و در آخرش کین است

بعشق آن کو چومن بد نام گردد *** ز وصل یار خود ناکام گردد

تو هم فرخنده دل بر عشق دادی *** دل و جان در ره جانان نهادی

خوشا عشق و خوشا سوز و گدازش *** نشست های شبهای درازش

هران کو عاشق است از جان شود سیر *** شود عقلش ز سر کارش ز تدبیر

مرا تا عقل بود از عشق جستم *** چو عشق آمد بشد عقلم ز دستم

خوش آن عشقی که آتش برفروزد *** تن عاشق دل معشوق سوزد

عشق

عجب راز و نیازی داری ای عشق *** عجب سوز و گدازی داری ای عشق

بود روزت سیه چون موی معشوق *** چه شبهای درازی داری ای عشق

از ساقی نامه

بیا ساقی در این فصل زمستان *** که بلبل کرده ترك باغ و بستان

بده زان می که تا جانها شود گرم *** ز اندک خوردنش دلها شود نرم

بده ساقی از آن جامم پیایی *** که باقی مانده از جمشید و از کی

ص: 182

که گر يك قطره نوشند موران *** همه گردند چون سام نریمان
بیاور ساقیا آن جام گلرنگ *** که بزدايد ز قلب عاشقان زنگ
بده ساقی تو میدر باغ و گلشن *** که گردد این دل غمدیده روشن
بیاور ساقیا آن آب حیوان *** که بخشد قطره اش صدمرده را جان
بده بر من که افسرده است جانم *** ز تن گوئی برون رفته روانم
بیاور ساقی آن رطل شبانه *** بمن ده با دف و چنگ و چغانه
بیاور ساقی آن جام درخشان *** بکن لبریزش از لعل بدخشان

فناء النساء بیگم

تذكرة الخواتین در صفحه 155 مینویسد: یکی از همسران جهانگیرشاه پادشاه هندوستان بوده و شعر میگفته و این ابیات اثر طبع اوست:

هنگام سحر دلبر من جلوه گر آمد *** صد فتنه خوابیده محشر بسر آمد

مکن تکرار ای دل هر زمان درس محبت را *** مده بر هر دو عالم نشئه صهبای حیرت را

من از فراق توالماس غم بدل خوردم *** تو دل شکستی و سودای وصل ما خوردی

قرة العین

این زن دختر حاج ملا صالح قزوینی که از اجله فقها و همسر ملا محمد تقی (1) عم زاده خود میباشد.

ص: 183

1- در تذكرة الخواتین صفحه 155 ضمن شرح حال او مینویسد ملا محمد تقی عمش چون از رفتار ناپسند قرة العین خبر یافت ویرا طرد کرد و قرة العین هم بقتل عمش تصمیم گرفت و دستور داد پیروانش در سال 1263 هجری قمری سپیده دم در مسجد و در حالی که مشغول نماز بود او را کشتند و شهید ثالث مشهور شد

قاضی محمود الوس افندی و بعضی دیگر گفته اند نامش طوطی است و لقبش قرۃ العین و بدین جهت باین لقب ملقب شده است که سید رشتی جانشین شیخ احمد احسانی پیشوای شیخیه هنگامی که قرۃ العین در سلك شیخیه بوده و هنوز بفرقه باییه نگرویده بود در مکاتبه عامی که داشته اند او را (قرۃ العینی) خطاب میکرده است

این زن پیش از آنکه بگروه بابی ها پیوندد شیخی مسلک بوده و چون زنی درس خوانده و عالم بوده چنانکه آیتی در کواکب الدریه متذکر است قرۃ العین برای دیدار سید رشتی مدرس حوزه علمیه شیخیه بکربلا عزیمت کرد و در همان هنگام سید وفات کرد و قرۃ العین مدتی در عراق اقامت گزیده و ریاست حوزه علمیه شیخیه را عهده دار بود و از پشت پرده طلاب را درس سطح و خارج میداد و در این موقع بود که سید علی محمد باب دعوی مهدویت کرد و قرۃ العین بوسیله ملا حسین بشرویه ئی و سید جواد بحر العلوم که دو نفر از علماء شیخیه بودند بفرقه باب گروید و با سید باب آغاز مکاتبه نمود و سید قرۃ العین را طاهره می خواند

بدستور سید باب قرۃ العین با جمعی از مشاهیر شیخیه که بابی شده بودند از عراق عازم ایران شده چندی در کرمانشاه توقف نموده و بطرف قزوین رهسپار شد و از آنجا بماندران رفت و بدستور ناصرالدین شاه

دستگیر و بطهران اعزام شد و در باغ کلاتر زندانی و سرانجام کشته شد

قرة العين زنی درس خوانده بود و از اکثر علوم بهره داشت و آنچه مشهور است شعر هم میگفته ولی بجهة آنکه اشعار دیگران را از قبیل صحبت لاری بنام او ضبط کرده و برگفته هان وی افزوده اند نمیتوان بطور یقین تشخیص داد کدام یک از آثار منسوب باو بدون تردید متعلق باو است و از جمله اشعار منسوب باو آثار ذیل است

جذبات شوقك اجملت بسلاسل غم و البلا *** همه عاشقان شکسته دل که دهند جان بره بلا

اگر آن صنم ز ره ستم پی کشتنم بنهد قدم *** لقد استقامه بسيفه فلقد رضيت بما رضا (1)

اثر دیگر منسوب به وی

گر بتو افتدم نظر چهره بچهره رو برو *** شرح دهم غم تو را نکته بنکته مو بمو

قهر تو در دل حزين بافته با قماش جان *** رشته برشته نخ بنخ تار بتار پوپو

ص: 185

1- در تذکر الخواتین غزل ذیل را که مطلع و مقطع آنرا ذیلا نقل میکنیم و متعلق به شاعر شیرین سخن صحبت لاری است و در صفحه 129 دیوان چایی او ضبط است بنام قرة العين نوشته اند. لممات وجهك اشرفت بشماع طلعتك اعتلا *** ز چه رو الست و بریکم نرنی بزنی که بلا بلا تو که فلس ماهی حیرتی چه زنی ز بحر وجوددم *** بنشین چو «صحبت» و دم بدم بشنو خروش نهنک لا

میرود از فراق تو خون دل از دو دیده ام *** دجله بدجله یم بیم قطره بقطره جو بجو

در دل خویش طاهره جست و نیافت جز تو را *** صفحه بصفحه لابلای پرده بپرده تو بتو

قمر

از زنان مشهور سلسله قاجاریه و همسر شاهزاده علیشاه ظل السلطان بوده و اشعارش خالی از لطف و ملاحظت نیست و این دو بیت از آثار او در خیرات حسان نقل شده است:

نمیدانم چرا پیش رقیبان *** سخن پرسند از عاشق حبیبان

اندر سرکوی تو بسی منتظر اند *** شاید ز سر لطف تو از خانه درائی (1)

مرغ پر ریخته در دام توام ای صیاد *** چند سنگم بزنی قوت پروازم نیست

قمر السلطنه

(ماه تابان) دختر فتحعلیشاه مادرش نوش آفرین دختر بدر خان برادر زاده علیمردانخان زند بوده (برج نوش بنام مادر این بانو موسوم است)

قمر السلطنه همسر میرزا حسینخان سپهسالار و در زمان وفات فتحعلیشاه کودکی خرد سال بوده.

قمر السلطنه بسیار خوب تربیت یافته و تحصیل کرده است از جمله زبان فرانسه و ترکی اسلامی را بخوبی تکلم میکرده و مینوشته

بظن غالب تحصیل تربیت و فرا گرفتن علوم و زبان قمر السلطنه مرهون علم دوستی و هنر پروری میز را حسینخان سپهسالار همسرش میباشد

ص: 186

1- این بیت را بنام طاوس خانم تاج الدوله همسر فتحعلیشاه هم ضبط کرده اند.

که همواره در نشر علم و دانش صرف وقت و مال مینموده چنانکه هنوز هم مدرسه عالی سپهسالار و کتابخانه پرارزش آن که بهمت وی بوجود آمده پا برجا و مورد استفاده دانش خواهان و هنرجویان است.

قمر السلطنه دو نوبت بزیارت مکه معظمه توفیق یافته و به تقلید از همسر با فتوت خود موقوفات زیادی برای مصرف در امور خیریه از خود از این قبیل (علی آباد غار و فشافویه کیقباد و نصر آباد و ششندانک حصار خوبان ششندانک و شطه طالقان) باقی گذاشته که نصف در آمد موقوفات بمصرف روشنائی بقاع متبرکه برسد و نیمی دیگر عواید مخصوص هزینه تحصیل طلابی که در نجف بفرا گرفتن علوم اشتغال دارند باشد.

مؤلف تذکره خیرات حسان اشاره میکند کمتر زنی است که شعر را بخوبی قمر السلطنه بگوید و سه بیت از اشعارش را که در سفر حج گفته است نقل میکند .

چه بودی گر ز راه مهر بر من دیده بگشودی *** ز اغیارم نهان بردیده جانم عیان بودی

بهر جاهست بیمار از خدا خواهد شفای خود *** مریض عشق تو هرگز نیارد نام بهبودی

راه کعبه گر آتش بیارد رو نگردانم *** خلیل آسا گلستانست بر من نار نمرودی

کامله بیگم

اهل دهلی هندوستان و از زنان زمان اکبر شاه هندی بوده طبع شعر داشته و این رباعی را که در مرثیه فیضی فیاضی سروده و نمونه آثار طبع اوست

ص: 187

تذكرة الخواتین ضبط کرده:

فیضی مخور این غم که دلت تنگی کرد *** یا پای امید عمر تولنگی کرد

میخواست که مرغ روح ببند رخ دوست *** زین واسطه از قفس شب آهنگی کرد

کنیز فاطمه

تذكرة الخواتین در صفحه 159 چنین مینویسد :

(این بانو که ذوق و طبعی شاعرانه داشته مادر شاه سلیمان کابلی و این بیت اثر طبع اوست)

سزد که فخر برد آسمان بدورانم *** کنیز فاطمه و مادر سلیمانم

کوکب

تذكرة الخواتین در صفحه 158 می نویسد : متخلص بستاره اهل شیراز و این مطلع اثر طبع اوست :

عشقبازان رو بسوی قبله آن کو کنید *** هر کجا مهرباب ابرویش نماید رو کنید

نویسنده تذكرة الخواتین بانوی نامبرده را دختر حضرت شیخ بزرگوار سعدی نوشته و ظاهراً بنقل از جنگی خطی یا چاپی و یا بشنیدن از زبان اشخاص قناعت نموده بدون آنکه در مقام تحقیق برآید یا دلیلی بخواهد - بنظر نگارنده نباید کوکب دختر شیخ باشد زیرا اینجانب که در احوالات شیخ بیش از دو سال مستمرا تحقیق نموده ام هیچ کجا دلیل و قرینه نیافتم که دلالت بر باقی ماندن دختری انهم بالغ ورشید و

ص: 188

شاعر از سعدی بنماید تنها چیزی که شاید نویسنده تذکرة الخواتین را بمعرفی کوکب بنام دختر سعدی را داشته باشد مثل سائری است بین مردم که میگویند مگر دختر سعدی شده که در خانه نمی مانی.

کنا بیگم

تذکرة الخوانین در صفحه 158 مینویسد: از زنانی بوده که ذوق و طبع شاعرانه داشته و به اردو و فارسی شعر میگفته و صاحب تذکرة شعرای دکن که بزبان اردو و در هندوستان در سال 1329 هجری چاپ شده دو بیت ذیل را بنام او ضبط کرده است:

تا کشیدی از نزاکت سرمه دنباله دار *** شد عصایی آنوسی چشم بیمار تو را

جگر پر سوز و دل پر خون گریبان چاک و جان بر لب *** قضا را شرم میآید ز سامانیکه من دارم

کلین خانم منوچهر میرزا

این بانو دختر حسین قلیخان برادر فتحعلی شاه است که تاریخ عضدی می نویسد خط شکسته را بسیار خوب مینوشته و طبع شعر داشته و این دو بیت را بنام نمونه آثارش نقل میکند:

چشمه آن لب از چشمه حیوان بهتر *** منزل و منظر از روضه رضوان بهتر

آنکه در بندگیت داده سرو دستاری *** بودن در گهت از تخت سلیمان بهتر

گلچره بیگم

تذكرة الخواتین مینویسد این بانو هم دختر بابر شاه و خواهر گلبدن است که دارای ذوق و طبع شعر بوده و این مطلع اثر طبع او است که ظاهراً با خواهر خود گلبدن بیک بحر و قافیه در استقبال یکدیگر ساخته اند :

هیچ که آن شوخ گل رخسار بی اغیار نیست *** راست بوده است آنکه در عالم گلی بی خار نیست

گلبدن بیگم

تذكرة الخواتین مینویسد : دختر بابر پادشاه است طبعی موزون داشته و این مطلع از اوست :

هر پری روئی که او با عاشق خود یار نیست *** تویقین میدان که هیچ از عمر بر خوردار نیست

گوهر بیگم آذر بایجانی

خیرات حسان جلد سوم صفحه 47 مینویسد این زن «ادیبه مشهور و شاعره شیرین سخن بوده» و سه بیت از یک غزل بنام نمونه آثار او را بشرح ذیل نقل میکند :

اگر بباد دهم زلف عنبر آسارا *** بدام خویش کشم آهوان صحرا را

گذار من بکلیسا اگر فتد روزی *** بدین خویش کشم دختران تر سارا

بیک نگاه دو صد مرده میکنم زنده *** خیر دهید ز اعجاز من مسیحارا

ص: 190

دانشمند محترم مرحوم تربیت نام این بانو را با نقل سه بیت بالا که اثر طبع او است در کتابی بنام «دانشمندان آذربایجان» تألیف و منتشر نموده در صفحه 320 ضبط کرده است.

گوهر

نامش حاج گوهر خانم دختر موسی خان قاجار و مادرش حاجیه طیغون خانم دختر فتحعلیشاه است، نویسنده خیرات حسان گوهر را زنی با دانش و کمال و باک طینت توصیف کرده و مینویسد در علم نجوم بصیرت داشته و شعر را بسیار خوب میگفته و یک رباعی و دو بیت از یک قصیده و یک بیت از غزلی بنام نمونه آثار طبعش ضبط کرده است .

دیوان چاپ شده اشعار این بانو که در سال 1319 هجری قمری بانو به تکلیف مرحوم میرزا احمدخان فاتح الملک بخط محمد اسمعیل پسر ملا احمد خوانساری بچاپ رسیده .

قصاید ترجیعات و غزلیات و رباعیات و یک تضمین از غزل شیخ سعدی در این دیوان دیده شد که جمعاً بالغ بر شش هزار بیت میشود قصائد اغلب در مدح ائمه اطهار و ناصر الدین شاه و عزت الدوله و فخر الدوله و مهدعلیا است آنچه قصاید و غزلیات و رباعیاتش دلالت میکند طبعی قادر و توانا و اطلاعاتی وسیع در فن شعر و مطالعاتی کافی در آثار شعرای گذشته داشته

قصائدش سبک عراقی دارد و در غزل بیشتر از طبیات و بدایع شیخ و گاهی از خواجه سرمشق گرفته و روی هم رفته بسیار منسجم و روان و پخته شعر گفته است و نمونه آثار او چنین است:

ص: 191

غزل

تا بتوانی بکش رطل و بط و جام را *** نیست بقاء و ثبات گردش ایام را

تا که میسر شود باده خور و عشق باز *** کاتش سودای عشق پخته کند خام را

کعبه من کوی تو قبله من روی تو *** بهر طواف تو من بسته ام احرام را

گردن عشاق را زلف تو زنا بس *** باز چه سازد دگر سبحة اسلام را

غزل

ای پیک پی خجسته که داری پیام دوست *** بازای تا که بذل کنم جان بنام دوست

گر خون ما بغمزه بریزد سزا بود *** دانیم فقر خویشتن و احتشام دوست

بودم اگر چه خسرو ملک وجود خویش *** اینک شدم بصدق و ارادت غلام دوست

سر بر نمیکنیم اگر چشم ما کند *** بر عاشقان چو فرض بود احترام دوست

سر تا بیای گوشم و آنهم در انتظار *** تا بشنوم از آن لب شیرین کلام دوست

ص: 192

عمری بدین امید شب و روز میکنم *** تا کام گیرم از لب یاقوت فام دوست
این افتخار بس بجهان گوهرها تورا *** کاند درون جان و دلت شد مقام دوست
ای سلسله جانها گیسوی چو چوگان *** سرها بنگر چون گوی افتاده بمیدانت
دلها زخم زافت چون برک فرو ریزد *** گر باد صبا خواهد شد سلسله جنبات
شام همه سر برزد در کشور و صبح ما *** چون کوکب بخت ما سرزد زگریبانت
برشوق بیفزودم چندانکه نظر کردم *** دل سیر نمیگردد از سیر گلستان
پیوند که سخت آمده هیات که سست آید *** گره بوصالت نیست خو کرده بهجرات
در بند بر آزادی حسرت نبرم هرگز *** فرخنده دلی باشد کافتاده بزندان
تاروی تو را دیدم روی از همه پوشیدم *** دامن مکش از دستم من و د امانت
لعل تو مسیح اندیش زلفین تو کافر کیش *** خود مهر ندیدم هیچ از کفر و مسلمان
از طعن حسود ای دل چندین ز چه اندیشی *** چون گوهر اگر پیوند داری تو بجانانت

یارب آن شمع شب افروز که جانان من است *** ز چه رو در طلب سوختن جان من است
آنکه دارد برخش مجمع زیبایی را *** چه غم از حال دل زار پریشان من است
بتماشای گل و لاله مرا حاجت نیست *** چون خط طلعت او سوری و ریحان من است
بارخ انور او شمع بمحفل مفروز *** زانکه شمع رخ او شمع شبستان من است
حاصل عشق بتان خود همه جان باختن است *** عقل در باختن جان ز چه حیران من است
دردها بس بنهادی بدل از درد فراق *** کی دگر در پی کوشیدن درمان من است
یار زیبا رخ شمشاد قدم هر چه کند *** نتوان دم زدن از جور که سلطان من است
گفت گوهر نه دل تو است که در بند بلاست *** ای دو صد یوسف مصری که بزندان من است
تا پرتو جمال تو عکسش بجام ماست *** بختم قرین نعمت و دولت غلام ماست
رمزی است باده را ز حلال و حرامیش *** با تو حلال گشته و بی تو حرام ماست
ما راز درد هجر نباشد شکایتی *** نا کامی از وصال تو خود عین کام ماست

برخیز ای ندیم نشان شمع را فرو *** چون بزم روشن از رخ ماه تمام ماست
مارا بصبح و شام نباشد تعلقی *** روی تو صبح روشن و زلف تو شام ماست
امروز ما نه عاشق و رندیم از ازل *** منشور عشقبازی درندی بنام ماست
گوهر اگر چه نیست تو را لوء لوء و گهر *** خوش دلنشین که لوء لوء و گوهر کلام ماست
تنگتر شد دلم ایدوست از آن تنك دهانت *** بمیان تو که لاغر ترم از موی میانت
عهد کردم که بپوشم نگه از روی تو بازم *** نگران میکنم گوشه چشم نگرانت
آنچه از عمر شمردیم شب دوشین بود *** تا دم صبح لبانم بلب نوشین بود
شمع فرسود ولی تا بسحر بستر من *** روشن از شمعش مهرومه و پروین بود
دامنم بود پر از لاله از آن خرمن گل *** گردنم رشته از آنسلسله پرچین بود
کس نداند که چه دیدیم از آن حور سرشت *** حاصل عمر که دیدیم بگیتی این بود

بسکه بوئیدم و بوسیدم آن چنبر زلف *** نفس از رایحه طره او مشکین بود
گاه آن خرمن نسرینش مرا بستر شد *** گاه آن گیسوی پرچینش مرا بالین بود
گشتم از بوی خوشش بی خبر از خودنه عجب *** چون در آغوش مرا خرمنی از نسرین بود
گوهر کام تورا داد اگر جان بستد *** دلبر ما نتوان گفت گران کابین بود
هر که بدان دام زلف دانه خال تودید *** پای زغم بر فشرده دست زجان برکشید
زهر بجام ارنهی از تو بیاید گرفت *** بوسه بجان اردهی از تو بیاید خرید
تا بدم رستخیز هوش نیاید ز شوق *** هر که ز جام وفا شربت وصلت چشید
آن کیست کاندرا آمدن صبرم بیغمه میبرد *** در حیرتم کاز رفتنش آیا چه از ما میبرد
نازم خدنگ شست او هشیار گیرد مست او *** دل داده ام بر دست او از غمزه اش تا میبرد
از نفحه مشک خطا پیراهن صبرم قبا *** هر دم که از زلفش صبا بوئی بصحرا میبرد
عیبم مکن ای رهنمون کز دیده ریزم جوی خون *** یوسف نماید روی چون تاب از زلیخا میبرد

با آن نگار تند خوزاسرار مارمزی بگو *** اندک مگیر این آب جو کین سیل دریا میبرد
تا چند گوئی زاهد ا پوئی ره یار از قفا *** او خود مرا با صد جفا زنجیر برپا میبرد
از غمزه های دل کشش کس دل ندارد در برش *** دلها ز چشم کافرش از پیر و برنامیبرد
گوهر تو در چهر بتان داری نظر حکمت مخوان *** عشق رخ خوش منظران حکمت ز دانا میبرد
زلف و چشم

یا رب آن طره طرار دو خونخوارانند *** یا همانا که پرستار دو بیمارانند
زان دو کافر تو نگهدارد می جانب دل *** گرچه مستند ولی رهزن هشیارانند
ای صبا نافه از آن طره تو آهسته گشا *** که بدان سلسله زلف گرفتارانند
نرگسانیکه سر از خواب گران بر نکنند *** چه غم از حال دل دیده بیمارانند
رو بمیخانه زمستان بنگر عجز و نیاز *** پاننه مدرسه کانبجای خطا کارانند

عیب ما باده کشی نیست اگر در نگری *** واصل رحمت حق جمله گنه کارانند

گوهرها چند بری در خم انطره پناه *** رحم کم جوی در این ره که ستمکارانند

می و مشوق

جام می گرز طرب از کف دلبر گیرم *** عمر بگذشته پیرانه سر از سرگیرم

گر مراسم وزری نیست در این فصل بهار *** سبحة در رهن گذارم می احمر گیرم

بیخ امید مرا گر تو بکندی ز جفا *** من نه آنم که روم دلبر دیگر گیرم

گر بجز جام بگیرم بجهان عیب مکن *** حاصل عمر همین است که ساغر گیرم

غیر از اینم نبود در دو جهان هیچ هوس *** کام از لعل لب شاهد شکر گیرم

من نه آن عاشق رندم بزمانه گوهر *** می و معشوق نهم تقوی و دفتر گیرم

دم را غنیمت شمار

خیز از تنگدلی رو بفضائی بکنیم *** اندر آن منظر خوش نشو نمایی کنیم

ص: 198

عمر ما یکسره در رنج و بطالت بگذشت *** فکر مینای می و کنج سرانی بکنیم

عمر بگذشته بیابم زخم طره شی *** روزگر با تو چنین حور لقائی بکنیم

یک دمی خیز و چوط طاوس بیستان بخرام *** تا در اطراف چمن سیر و صفائی بکنیم

شاید از وصل تو ای یار دل آرام بدل *** دردهایی که نهفتیم دوائی بکنیم

جام دادیم گرو خرقه گرفتیم عوض *** تا در آن خرقه سالوس ریائی بکنیم

عیب گوهر منمائید که شاید ما را *** چون در ایام شبابست خطائی بکنیم

غزل ذیل با قلم نی مرکب در حاشیه دیوان بخط خود گوهر نوشته شده است و بهمین خط در بعضی اشعار اصلاح و اضافه دیده میشود
خط شکسته نستعلیق است و پخته ولی در عین حال معلوم است که خط خط زن است

غزل

شکن زلف مسلسل برخت برزده *** خانه صبر مرا آتش بر در زده

دوش در بزم که بودی مکن این بار نهان *** آشکار است ز چشم تو که ساغر زده

ص: 199

داده بر چشم سیه عشوه فروشی تعلیم *** از پی بردن دل حيله ديگر زده

سرتسلیم نهاده است به پیش از وفا *** تیر مژگان جفا از چه بگو هر زده

این زن شاعر قصیده سرای زنان شاعر و قآانی این گروه در دوران قاجاریه باید شناخته شود.

در میان زنان فارسی سرا کمتر بلکه هیچ زن شاعری مانند گوهر دیده نمیشود که در قصیده سرائی طبعش توانا و قادر باشد و پیداست که در مکتب قآانی که معاصر بوده اند پیروش طبع خود در قصیده سرائی پرداخته و در این رشته بااستثناء پروین اعتصامی که شیوه جداگانه و ممتازی دارد هیچیک از زنان شاعر در اسلوب قصیده سرائی خصوصاً بسبک قاجاریه پبای گوهر نمیرسند و معلوم است مطالعه و تتبع زیاد در آثار استادان قصیده سرا چه معاصران خود و چه قدما داشته

اینک نمونه آثار او را از قصاید که گفته است نقل میکنیم:

این قصیده را در مدح حضرت امیر (علیه السلام) گفته است:

نقطه زرین چرخ گشت هویدا *** گشت منور جهان ز طلعت زیبا

بهر صبحی کشیم باده گلرنگ *** رطل دمادم ز دست شاهد رعنا

درج پر از گوهر است ابر بیستان *** برج پر از کوب است دامن صحرا

صفحه هامون زلاله رشك جنان شد *** عارف عامی روند بهر تماشا

نقشه دیبا زبس فکنده بستان *** طره غلمان زمین و چهره حورا

ژاله کله بر نهاده بر سر لاله *** رشك کلاه کیان و افسردارا

فرش ستبرق بگسرید زمین باز *** نکهت عنبر گرفت توده غبرا

باغ برخسار باد غالیه ساشد *** ابر نیستان فشاند لو، لو، لالا

بسکه بر آورد خاک سبزه وریحان *** سطح زمین برکشید خیمه خضرا

لاله شکفته بیاغ چون دل وامق *** گشته رخ بوستان چو طلعت عذرا

قطره باران نشسته بر گل سوری *** همچو عرق بر عذار شاهد رعنا

آی بیستان دمی نگر رخ دلبر *** جنت حورا ندیده تو بدنیا

لب بگشوده است غنچه تاکه بگوید *** مدح و ثنای ولی ایزد دانا

مظهر دین عقل کل محل مشیت *** شاه ولایت امیر یثرب و بطحا

این دو بیت اول قصیده مفصلی است که در مدح فخر الدوله گفته است.

صبح چون خورشید خاور سر زد از دریای آب *** ماه من از در آمد با رخی چون آفتاب

در دو لعلش آب حیوان در دو چهرش ارغوان *** در دو چشمش مکر و دستان در دو زلفش پیچ و تاب

این قصیده قافیه را در مدح رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) گفته که مقدمه آن نقل میشود

دوش آمد مرا مهی بوثاق *** روشن از عکس خود نمود رواق

طاق ابروی او همانا جفت *** جفت ابروی از بخوبی طاق

تار گیسوی پر خمش بودی *** رشته بهر گردن عشاق

بود رخسار او میان دو زلف *** صدق ما تا میانه دو نفاق

بود در خوبی و دل آرائی *** یوسفی نی زدوده اسحاق

بود معروف تر برش از سیم *** بود مشهور تر رخسار ز آفاق

آفتاب طلوع طلعت او *** رمز اشراق گفت از اشفاق

بسکه بودی لطیف از حله *** میدرخشید آن سپیدی ساق

همچو جعدش بریده صد پیمان *** همچو زلفش شکسته صد میثاق

غمزه اش بر دل غمین ناخج *** مژه ای برتن حزین مزراق

با چنین جلوه های طاوسی *** آمدی بهر پرسش عشاق

رباعی

گر هیچ نبرده ایم فرمان ترا *** خوردیم مدام خوان احسان ترا

کردیم گنه از آنکه میدانستیم *** لطف و کرم بدون پایان ترا

ما منت صاحبان افسر نکشیم *** جز از کف یار جام و ساغر نکشیم

با قامت و رخسار و لب لعل نگار *** منت زنهال خلد و کوثر نکشیم

ماه لقا

صاحب تذکرة الخواتین که خود هندی و راجع بذکر احوال شعرای هندی علاقه و دقت بخرج داده نام ماه لقا را «چندی» ضبط کرده و میگوید خنیاگری بوده زیبا و خوشگل و در حیدر آباد دکن میزیسته و معاصر نواب نظام علیخان فرزند نواب نظام الملک بوده و مرفه و متمتعین زندگانی نموده بحدی ثروت و مکنت داشته که پس از مرگش چند من طلا و نقره و جواهر قیمتی و اسباب و اثاثه مجلل از و باقی مانده که بین نوچه های وی تقسیم شده این زن بشعرا و اهل فقر بسیار علاقه و محبت داشته و اغلب لباس و سلاح مردانه میپوشید و سوار بر اسب بیرون میآمد. مسجدی در حیدر آباد دکن بخرج ماه لقا ساخته شده که شاعری در ماده تاریخ آن گفته است:

چومحرايش سجود خاص و عام است *** فلك گفتا که این بیت الحرام است

هنگامی که این ماده تاریخ را برای ماه لقا خواندند حسن استقبال نموده و پسندید و با آنکه کنایه زننده بخود او داشت یکهزار روپیه سکه دوستان جایزه بشاعر سازنده ماده تاریخ بخشید

ماه لقا طبع شعر نیز داشته و در تذکرة الخواتین این شعرها از او ضبط شده است:

بروز حشر الهی چو نامه عملم ***کنند باز که آروز بازخواه من است

مکن مقابله آنرا بسرنوشت ازل ***کمی و بیشی اگر باشد آن گناه من است

گرانی میکند بار تبسم لعل جانان را *** که آن لب بر ندارد از نزاکت سرخی آنرا

مخدومه یزدی

آقای پژمان در کتاب بهترین اشعار این رباعی را از این بانو ضبط کرده است:

شب عربده با محنت هجران کردم *** با او دل و جان دست و گریبان کردم

چون دیدم از او روی خلاصی مشکل *** جان دادم و کار بر خود آسان کردم

مخفی زیب النساء بیگم

دختر اورنگ زیب پادشاه هندوستانست و مادرش دلرس بانو دختر شاهنواز خان صفوی و در سال 1048 بدنیا آمد.

این دختر که تا آخر عمر همسر اختیار نمود عمر خود را بتحصیل علم و هنر و معاشرت با دانشمندان و شعراء گذرانید و چنانکه صاحب تذکره الخواتین که هندی است و قطعاً شرح حال پادشاه زاده خود را با کمال دقت و از روی ماخذ صحیح استخراج نموده می نویسد زیب النساء صرف و نحو و فقه را بخوبی آموخته و حافظ قرآن کریم بوده و بشعراء و علماء مواجب و مستمری میپرداخته و بشعر و شاعری علاقه وافری داشته و خط

ص: 204

نستعلیق و شکسته و نسخ را خوب می نوشته و سال مرگ او را 1113 هجری یعنی سن 65 سالگی یاد آور شده است و اشعار ذیل را از اثر طبع وی ضبط و نقل نموده :

بلبل از گل بگذرد گر در چمن بیند مرا *** بت پرستی کی کند گر بر همن بیند مرا
در سخن پنهان شدم مانند بودر برک گل *** هر که دیدن میل دارد در سخن بیند مرا
بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد *** کور به چشمی که لذت گیر دلداری نشد
صد بهار آخر شد و هر گل بفرقی جا گرفت *** غنچه باغ دل ما زیب دستاری نشد
کار ما آخر شد و آخر ز ما کاری نشد *** مشت خاک ما غبار کوچه یاری نشد
سالها خون جگر در ناف آهو شد گره *** مشک شد اما چه شد خال رخ یاری نشد
ای آبشار نوحه کنان بهر چیستی *** چین بر جبین فکنده از اندوه کیستی
دردت چه درد بود که چون من تمام شب *** سر را بسنک میزدی و می گریستی
از تاب و تیم مهر و سما را که خبر کرد *** وز گریه من ابر و هوا را که خبر کرد

ص: 205

بیرون همه سر سبز و درونم همه پر خون *** از حالت من برك حنا را که خیر کرد

گرچه من لیلی اساسم دل چو مجنون در نواست *** سر بصحرا میزنم لیکن حیا زنجیر پاست

بلبل از شاگردیم شد همنشین شد گل بیاغ *** در محبت کاملم پروانه هم شاگرد ماست

در نهان خونم بظاهر گرچه برك تازه ام *** حال من در من نگر چون برك سرخ اندر حناست

دختر شاهم و لیکن رو بفقر آورده ام *** زیب زینت بس همینم نام من زیب النساست

نویسنده تذکرة الخواتین یادآور میشود که در کتابی دیدم میان این بانو و عاقل خان رازی اغلب مشاعره و مکاتبه بوده و اشعار خود را برای یکدیگر میفرستادند.

بیگم مطلع غزل بالا را که این بیت است نزد عاقل خان رازی فرستاد

گرچه من لیلی اساسم دل چو مجنون در نواست *** سر بصحرا میزنم لیکن حیا زنجیر پاست

عاقل خان این بیت را در جواب او نوشت فرستاد:

عشق تا خام است باشد بسته زنجیر شرم *** پخته مغزان جنون را کی حیا زنجیر پاست

بیگم بعد از ملاحظه فی البداهه در جواب بیت ذیل را گفت و فرستاد

پاکبازان محبت را بود دائم حیا *** چون تو مرغ بی حیا را کی حیا زنجیر پاست

و باز نقل میکند روزی رازی این شعر را نزد بیگم فرستاد :

آن چیز کدام است که چیزی نخورد *** استاده شود قی بکند باز بمیرد

بیگم بر سبیل ارتجال این بیت را گفته در جواب فرستاد :

آن چیز همانست که پیدا شده زان *** از مادر خود پرس که آن چیز کدام است

همچنین یادآور میشود روزی بیگم در حین تفرج و گردش این بیت که بخاطرش رسیده بود زمزمه میکرد و میخواند

چهار چیز که دل میبرد کدام چهار *** شراب و ساقی و گلزار و سر وقامت یار

اتفاقا پادشاه پدرش که بدنبال او میرفت و به این حال دختر التفات داشت باواز بلند این بیت را خواند:

چهار چیز که دل میبرد کدام چهار *** نماز و روزه و تسبیح و دیگر استغفار

باز نقل میکند زیب النساء بیگم روزی این مصرع را نوشته پیش ناصر علی سرهندی فرستاد:

«از هم نمیشود ز حلاوت جدا لبم»، ناصر علی بر سبیل مزاح زیر آن نوشت «گویا رسید بر لب زیب النساء لبم» بیگم از ملاحظه آن بر

آشفته و این بیت را نوشته فرستاد :

ص: 207

ناصر علی بنام علی برده پناه *** ورنه بدو الفقار علی سر بریدمت

خیرات حسان نیز این اشعار را از آثار زیب النساء ضبط کرده است:

خیز و کرشمه ریز کن نرگس نیم مست را *** از ته جام جرعه ده ساقی نیم مست را

بهر شهادت جهان يك ننگه از تو بس بود *** گرم غضب چه میکنی غمزه تیر دست را

تاب مده بطره ات بر دل موگره مزن *** بدعت تازه منه قاعده شکست را

علاج تشنه گیم کی شود از آتش عشق *** بود برابر يك قطره رود نیل مرا

کجا است جز به عشقی که از دیار خرد *** کند برون بيك ایما هزار میل مرا

این دو بیت نیز از زیب النساء است :

می چنان کرد مریدم که اگر پیر شوم *** در کفم جای عصا گردن مینا باشد

شمعیم و خواننده ایم خط سرنوشت خویش *** ما را برای سوز و گداز آفریده اند

نویسنده تذکره نقل مجلس مینویسد دیوان زیب النساء را که مخفی تخلص میکرده در پانزده سال پیش دیدم بالغ بر پانزده هزار

بیت میشد و اضافه بر شعرهائیکه از او در تذکره های دیگر نقل شده این ابیات را از او ضبط کرده است

بیگانه وار میگذرم از دیار چشم *** ای نور دیده حب وطن در دل تو نیست

یک قطره آبی جگرت بشکافد *** ای صدف تشنه بمیر و سوی نیشان منگر

نهال سرکش و گل بی وفا و لاله دورنگ *** در این چمن بچه امید آشیان بندم

عشق اگر آید برد هوش دل فرزانه را *** دزد دانا میکشد اول چراغ خانه را

آنچه ما کردیم با خود هیچ نایبنا نکرد *** در میان خانه گم کردیم صاحب خانه را

دلا طواف دلی کن که کعبه مخفی است *** که آن خلیل بناکرد و این خدا خود ساخت

آقای پژمان در کتاب بهترین اشعار این بیت را از او ضبط کرده است :

کاکلش را من زمستی رشته جان گفته ام *** مست بودم زین سبب حرفی پریشان گفته ام

دیوان اشعار زیب النساء سال 1929 میلادی در لکهنور در 218 صفحه چاپ شده است که مشتمل بر قصائد و غزلیات و رباعیات

و ترجیع

ص: 209

میباشد که مطالعه شد برای نمونه چند بیت از يك غزل و يك رباعی و دو بند از يك ترجیع بند استخراج و نقل میشود .

غزل

سبکرو نیستم چون بو که دنبال صبا افتم *** گرانبارم چنان از غم که گر خیزم زجا افتم

نهادم رو باین وادی ز ناکامی نمیدانم *** ز ضعف قوت طالع کجا خیزم کجا افتم

نجات از غم چسان یابم که هرسو میروم مخفی *** چه مرغ بی پرو و بالی بدام صد بالا افتم

رباعی

من ز دل تنك و دل ز من تنك است *** صحبت ما چو شیشه و سنك است

مخفیا کی رسم بمنزل دوست *** راه تاريك و مركبم لنك است

ترجیع بند

بستان نگه یار قسم *** بسر طره دلدار قسم

بکمانخانه ابرو سوگند *** پسر نرگس جادو سوگند

که شدم کشته چشم و نگهت *** خاک ره گشته طرز نگهت

ص: 210

سر و چشم سیاه تو قسم *** بغضب گیر نگاه تو قسم

بسر هند و خالت سوگند *** بلب لعل مثال سوگند

سوختم سوختم از بیدادت *** چند فریاد کنم از دادت

مریم خانم

در جلد سوم صفحه 197 خیرات حسان مینویسد: دختر مرحوم میرزا ابو القاسم قائم مقام فراهانی صدر اعظم عالیقدر شهید ایران است. مادرش همشیره مرحوم میرزا حسن مستوفی الممالک آشتیانی وفاتش در سال 1277 بوده این بانو شعر خوب میگفته و هنگامی که فامیل قائم مقام مغضوب محمد شاه بودند قصیده سروده است که سبب نجات آنها گردید. در خیرات حسان این قطعه از اوضبط شده:

تا که توانی بجهان راست باش *** راست روانرا نزند کج نهاد

معتقد مردم دنیا مباح *** آه از این مردم کج اعتقاد

مستوره

از زنان فتحعلیشاه و منسوب بخاندان زندیه است محمود میرزا صاحب تذکره نقل مجلس مینویسد شاه قلی میرزا از بطن اوست و گاه گاه شعری میگفته و این دو بیت را از او نقل میکند:

خاک پایت سبب روشنی من گردید *** چشمم از خاک کف پای تو روشن گردید

حور از روضه فردوس اگر بگریزد *** بجز از کوی تو جای دگرش ما من نیست

ص: 211

دختر ابوالحسن بیک پسر محمد آقای ناظر کردستانی متولد 1220 هجری و در سن 44 سالگی بسال 1264 بدورد زندگانی گفته:

دودمان وی معروف بقادری وجد مستوره ناظرصندوقخانه ولات کردستان و پدرش از مقربین والیان کردستان و از محترمین دوران خود بوده چنانکه میرزا علی اکبر صادق الملک در کتاب حدیقه ناصریه (تاریخ کردستان) مینویسد دیوان مستوره بالغ بر بیست هزار بیت از غزل و قصیده و قطعه و انواع دیگر شعر میشود و آقای یحیی معرفت که بهمت ایشان آثار مستوره جمع آوری و در تاریخ اسفند 1304 شمسی در تهران بچاپ رسیده نتوانسته بیش از دو هزار بیت از او بدست آورد مستوره چنانکه میرزا علی اکبر صادق الملک مولف حدیقه ناصریه و عم زاده او در کتاب اشاره شده نوشته است همسر خسرو خان والی کردستان بوده و از خلال آثار منظومش نیز این نکته تراوش کرده است .

در سطر چهارم غزل دوم صفحه 10 میگوید:

گر خسروم از مهر دهد بار بمشکو *** خنده بساط جم و کی میکنم امشب

از این بیت بر میآید پیش از آنکه مستوره بعنوان همسری بمنزل خسروخان برود این شعر را گفته است.

در دیوانش اشارات و کنایات و تصریحات زیادی در باره شوهرش خسروخان اردلان پسر امان اله اردلان که هر دو والی کردستان بوده اند دیده میشود و پیداست مستوره بهمسر خود کمال عشق و دلبستگی را داشته است.

مستوره در بیت پنجم غزل دوم مندرج در صفحه 15 دیوانش در غزل عاشقانه و مشتاقانه که گفته در مقام بیان میزان علاقه خود مطلوب میگوید:

در آن دمی که خبر دار از وجود ویم *** فرنگیم خبرم گر ز خود زمانی هست

مرادما از نقل این بیت بیشتر توجه باستعمال کلمه «فرنگیم» بجای لغت «کافر» میباشد زیرا از این شاهد میتوان دریافت که فرنگیها در اوایل دوره قاجاریه در ایران خصوصاً میان مردمان مغرب نشین ایران و عشایر کردستان چه موقعیت منفور و وضع انزجار آوری داشته اند.

راه آمد و رفت فرنگی ها مخصوصاً فرانسویها و انگلیسها در زمان شاه عباس کبیر برای تجارت و مبادله اجناس چنان باز شد که از تمام مصونیت ها و تسهیلات روز برخوردار بودند و تنفر و انزجاری در قلوب مردم ایجاد نکرده بودند که کلمه فرنگی بجای کافر استعمال شود نهم بشکلی که انزجار و تنفر را متضمن باشد و نگارنده در هیچیک از آثار شعراء دوران صفویه استعمال این اصطلاح را ندیده ام و احتمال میدهم سیاست خالی از حقیقت و توأم با حرص و آز انگلستان و رویه خشونت آمیز و تجاوزکارانه روسها در باره ایران بویژه در زمان فتحعلیشاه خاطره های تلخی در قلوب ایرانیان باقی نهاده و تنفر و انزجاری از شنیدن کلمه فرنگی در مردم پیدا شد که اثر دشمنی کفر و اسلام را در برداشت و بظن غالب باید مصطلح شدن «فرنگیم» بجای «کافر» مولود همین امر باشد و الا چرا در ادوار مختلف مبارزه مسلمانان و مسیحیان اروپا (فرنگستان) فرنگی بجای کافر استعمال نشده است.

ص: 213

مستوره از شاعرانی است که مسائل اجتماعی را ضمن غزلیات عاشقانه با تناسب و اسلوبی پسندیده می‌پروراند و از آنجمله راجع به فاصله طبقاتی و تفاوت سطح زندگانی سرمایه داران و تهی‌دستان و کساد بودن بازار دانش و هنر می‌گوید:

خسروان جای بمشگوی گزیدند ولیک *** فقرا را بجهان سایه دیواری نیست

دعوی فضل تو مستوره مکن زانکه بدهر *** فضلانرا بخدا پایه و مقداری نیست

در باره لزوم شرم و حیا که خصوصاً سرمایه کمال انسانیت شناخته میشود گفته:

روش و شیوه عصمت بود این مستوره *** بمتاع دو جهان شرم و حیا نفروشد

دنیا را تمام شعراء و گویندگان از حیث بی‌وفائی و سست عهدی به عروس هزار داماد تعبیر کرده اند ولی مستوره که میتوان این مضمون او را نو و بکر خواند دنیا را بدامادی که هزار عروس برگزیده تشبیه میکند و میگوید:

هرگز مشو تو غره بدامادی جهان *** چشم وفا مدار از این شوی صدعروس

نگارنده در تدوین این کتاب چنانکه ملاحظه میشود هیچ‌کجا در مقام تحقیق در طریقه مذهبی گویندگان خصوصاً موضوع شیعه و سنی بودنشان وارد نشده ام ولی درباره مستوره که زاد و بومش کردستان و ساکنینش

اکثر واغلب سنی هستند و مستوره در آن محیط شیعه ئی متظاهر و ثابت قدم بار آمده اشاره ئی میکنیم

آثار ذیل دلالت دارد که مستوره بجای آنکه مانند بیشتر از اهل زادگاه خود پیرو طریقه تسنن باشد شیعه خالص بوده و بعلی (علیه السلام) و آتش اخلاصی زاید الوصف داشته

ضرغام الحق علی که وصفش *** بیرون ز حساب و از شمار است

هر کس که ز صدق بنده ای شد *** بر جمله شهنانش افتخار است

مستوره ز غم منال زیرا *** مولای تو شیر کردگار است

زین همه جرم ننال هرگز *** زانکه مهر علیم در جانست

ناوک سینه شکافش گوئی *** تیر دلدوز شه مردانست

حیدر سالب غالب که زجان *** قیصرش حاجب و جم دربانست

مرا مستوره از بار گنه اندیشه کی باشد *** شفیع حشرگر شاهنشاه لولاک میگردد

تا مرا مهر علی در دل و جانست بود *** پیش چشمم دو جهان خوارتر از مشت خزف

از من این نکته چو بشنید خروشید بزار *** آهی از سینه بر آورد همه سوزش و نف

ص: 215

گفت مستوره کنون خرم و خندان میباش *** چون مدد کار بود شیر خدا شاه نجف

غزل ذیل گذشته از آنکه دلیلی قاطع بر شیعه بودن او است بلکه میرساند که مستوره صوفی دل و جان باخته ئی هم بوده است :

تا در مقام صدق و صفا پا گذاشتیم *** پائی بفرق عالم بالا گذاشتیم

ما بندگان در که عشقیم زان سبب *** دستی بتاج مهر و ثریا گذاشتیم

زین خاکدان گرفت دل ما مسیح وار *** پا بر فراز گنبد مینا گذاشتیم

بر تافتیم از همه عالم رخ نیاز *** حاجات خویش را بخدا واگذاشتیم

از خوب وزشت و دهر گذاشتیم عاقبت *** جان را براه زلف سمن سا گذاشتیم

از اختلاط آدمیان پا کشیده ایم *** سر در قدوم حضرت مولا گذاشتیم

بر درگهم شهان همه مستوره چاکرند *** تا رو بدرگه شه لولا گذاشتیم

و بالاخره میگوید :

علی عالی اعلی امیر صفدر حیدر *** که هست راهنمای یقین و رهبر دینم

ص: 216

غزل ذیل را مانند غزل بالا مستوره عارفانه و صوفیانه گفته و میرساند که این زن درویش مسلک و عرفان منش بوده :

گر گلشن بهشت کسان آرزو کنند *** گوروزو شب نظاره آن روی و مو کنند

امروز ساقیا ز سبو می بجام ریز *** فرداست خاک ما و توجام و سبو کنند

فوج فرشته را بسماع اندر آورند *** مستان اگر ز سوز جگرهای و هو کنند

پیران پارسا و برهمن حبیب را *** در کعبه و کنشت همی جستجو کنند

ما خود بکتم راز چه کوشیم گوش دار *** هر محفلی ز قصه ما گفتگو کنند

آید شمیم مهر و محبت ز تربتم *** خاک مرا اگر پس صد قرن بو کنند

مستوره پا بکوی ترحم نمی نهند *** خوبان شهر از چه بیداد خو کنند

مستوره از هر جهت خود را بالاتر از زنان معاصر خود دانسته چنانکه میگوید :

من آن زنم که بملك عفاف صدر گزینم *** زخیل پردگیان نیست در زمانه قرینم

ص: 217

بزیر مقنعه ما را سری است لایق افسر *** ولی چه سود که دوران نموده خوار چنینم

مر از ملك سلیمان بسی است نك همیدون *** که هست کشور عفت همه بزیر نگینم

ز تاج و تخت جم و کی مر است عار ولیکن *** باستان ولایت کمینه خاک نشینم

سخنهای تو مستوره حلاو تبخش جانهاشد *** جهانرا پرشکر کردی مکن دیگر شکر خائی

قدرت شاعری و سبک سرایندگی مستوره

این دختر کردستانی که هوای جانفزای آزاد کردستان را استنشاق و در میان گل و سنبل و لاله و نسرين دامنه جبال زاگرس پرورش یافته گوئی از تمام شاهکارهای طبیعت و لطف و طراوت بنات نبات اندوخته فراوانی برای آرایش عروس طبع خود بدست آورده و پروردگان دایه فکرش چنان شاداب و جذاب پرورش یافته اند که مطالعه هر غزلش لذت تفریح باغی دلگشا و ملاحظه هر قطعه و بیتش حظ دیدن راغی روح افزا را می بخشد .

مستوره در شاعری خصوصاً غزل سرائی استاد و سر آمد زنان شاعر هم زمان خود بوده و از شاعرانی است که پیروشیخ و خواجه بوده و میان کسانی که از طراوت و شادابی غزلیات شیخ و حرارت و جذبه گفتار خواجه

سرمشق گرفته اند بیش از دیگران توانسته است در این راه باریک و پر خطر قدم بردارد و بمقصود نزدیکتر شود.

طبع توانای مستوره در پیروی از شیوه شیخ و خواجه متحمل تکلف نشده که با زحمت و فشار شبیه سازی کند و مانند نو آموزی نیست که کاغذ نازکی روی تابلو استادی بیندازد و بدون مداخله و ذوق قریحه خود صرفاً تقلید کند بلکه ذوق سرشار و استعداد خدا داد وی مانند راهنمایی او را بطرز تفکر شیخ و خواجه آشنا و بشیوه این دو نابغه سخن مأنوس کرده و البته مطالعه دقیق و غور در آثار سعدی و حافظ هم تأثیر زیادی در این امر داشته است

مثلا در پیروی از شیوه مرضیه شیخ میگوید:

این نه گل و سنبل است زلف و جبین است *** وین نه دهن بل زلال ماء معین است

نکمت کوی و شمیم سنبل مویت *** به ز نسیم بهشت و نائفه چین است

و با پیروی سبک دلنشین خواجه میگوید :

صبح است و صبحی زدگان را تب و تاب است *** ساقی قدحی چاره غمها می ناب است

دی شیخ بمسجد سخن از توبه همی گفت *** در مصطبه امروز ز می مست و خراب است

این دو شاهد مثال را بر حسب اتفاق از مجموعه غزلیات او برگزیدیم نه آنکه کنجکاری و تجسس در پیدا کردن شاهد مثال شده باشد و الا امثال

ص: 219

و نظائر شاداب تر و جذاب تری در آثار وی وجود دارد.

اینک منتخبی از آثار این زن پر استعداد و صاحب ذوق را برای پی بردن بمیزان ارزش شاعریش نقل میکنیم

غزل چهار پاره

بزیر مرقع جمال زیبا *** کنی زمانی گر آشکارا

فقیر و مفلس غنی و منعم *** بخاک راحت فتند از پا

مثال رویت نبسته مانی *** نه آدمی تو بحورمانی

که هر چه گویم فزون از آنی *** بقد چو سروی برخ چوزیبا

چومهر گردون ترانخوانم *** که ماه و گل را صفت ندانم

مه جمالت نکوتر آمد *** ز روی شیرین و شکل لیلی

خدنگ، مژگان چوبرگماری *** تن جهانی زپا در آری

سمند خوبی دمی که رانی *** بکشور دل بعزم یغما

سپهر نالد ز اضطرابم *** ربودی از کف توان و تابم

توفتنه کردی چنین خرابم *** بلعل میگون بیچشم شهلا

ز درد هجران دگر ننالم *** بیباغ شادی چوسر و بالم

صبا رساند ز کوی وصلت *** اگر نویدی بجانب ما

دریغ ماندم نهان و مستور *** چو گنج قارون خفی و مشهور

چسان ننالم چوناله نی *** چرا نگریم چو چشم مینا

مقیم کعبه گر بیند بت ترسائی ما را *** کند روشن بقندیل حرم شمع کلیسا را

ز رخ چون پرده بگذارد زسوزش شعله اندازد ** عیان از آستین سازد ید بیضای موسی را

کشد گر خیمه حسنش بر این اقلیم مستوره *** برد از خاطر مجنون خیال روی لیلی را

بی مهر یارا از چه خدا را *** معدوم کردی رسم وفا را

تا کی بیزمت محرم رقیبان *** تا چند سازی محروم ما را

گوئی که قاتل برقتل من کیست *** آنکوز خونم بسته حنا را

مستوره را آه تأثیر نبود *** در آن دلی کو باشد چو خارا

غزل

بی تو از تن توان و از دل تاب *** رفته ای بی وفا مرا در یاب

بهر تفریح جان ز مهرم ده *** ساقیا جرعه ز باده ناب

زانکه داروی درد ناسورم *** نیست جز از کف تو جام شراب

بسر کشته ات ز زوی وفا *** ای بت سنگدل دمی بشتاب

آه و افسوس کز غم جانان *** سوی شیب آمدم بعهد شباب

بر رخم بسته شد در امید *** افتح یا مفتح الابواب

هست مستوره چون زر قارون *** شهره و نیست در جهان خراب

غزل ذیل را در دوری و مهاجوری از همسر خود خسرو خان پسر امان الله خان اردلان والی کردستان گفته است:

از هجر تو من ناله چونی میکنم امشب *** خون میخورم و هستی می میکنم امشب

از بهر خدا پند ز زاری مدهیدم *** من نوحه بیانگ دف و نی میکنم امشب

گر نیست بدل داغ تو ای یار جفا جو *** این ناله و افغان همه کی میکنم امشب

گر خسروم از مهر دهد بار بمشکو *** خنده بیساط جم و کی میکنم امشب

مستوره چو آتشه بودم قبله حاجات *** هنگام دعا روی بوی میکنم امشب

این غزل را ظاهراً دورانیکه هجران بسر آمده و بوصول همسر خود رسیده گفته است:

ز شمع عارضت کاشانه دل روشنت امشب *** ملانک در نشاط از جلوه بزم منست امشب

بس نیل شانه را از نکهت گل آشنا کردی *** که پنداری جهان پر مشك ناب و گلشنست امشب

بحمد الله دگر از پرتو خورشید روی تو *** مرا ویرانه دل رشك کوی ایمنست امشب

نثار مقدمش نقد روان بنهاده ام بر کف *** که آن مه روی را کاشانه جان مسکنست امشب
مدار اکنون طمع از من بیان نکته سنجی را *** که از ذوق وصالش کلك طبعم الکنست امشب
عجب ترین ترا مستوره دلبر در کنار و پس *** چرا از خون دل دامانت رشك گلشنست امشب

مطلع

بر عذارت خوی بود آن یا گلاب *** یا بگل از قطره شبم حباب

غزل

می حلال است کسی را که چومن غمگین است *** خاصه کاین فصل گل و موسم فروردین است
صفت طینت پاک و لب لعلت بالله *** نتوان گفت چه مطبوع و چسان رنگین است
دوستان آن بت عیار ستمگر نگرید *** که نگار کفش از خون من مسکین است
رفتی و رفت تو انم ز تن و هوش ز سر *** باز آکز غم تو دیده و دل خونین است
اینهمه از ستم یار تو مستوره منال *** رسم و آئین بت سنگدل ما این است

ص: 223

ساختم زان به مهر کینت *** که همین است رسم و آئینت

باز از خون عاشقان فکار *** گشت رنگین کف نگارینت

هر کسی را دلیست در عالم *** بسته در قید زلف پرچینت

خوشتر از شهد و شکر است مرا *** زهر خند از لبان شیرینت

در گذر زین خیال مستوره *** گر بیغما رود دل و دینت

غزل

تنها نه جان خسته من بقرار تست *** هر جا دلی بود بجهان داغدار تست

با بلبل ستم زده ای گل جفا مکن *** بر سینه بلاکش او خار خار تست

کردم سراغی از دل گمگشته دیدمش *** لرزان بتار کامل عنبر نثار تست

بر قتل من زکلك شه حسن را خطی است *** آن سبزه دمیده که زیب عذار تست

گاهی بنامه یار ز زحمت بخاطر آر *** مستوره فکار که امیدوار تست

مقصود توئی تو

هرگز ترحمی بمن مبتلات نیست *** معلوم شد که طفلی و خوف از خدات نیست

ص: 224

گر بینم از وفات بیالین پس از وفات *** مقصودم از خدای بغیر از وفات نیست
مقصود من سجود بدان طاق ابرو است *** ورنه بکیش عشق صیام و صلوة نیست
ما نقد جان بوصل توخوش داده ایم لیک *** دانم که این متاع محقر بهات نیست
ای آفتاب حسن بهر سو فروغ تست *** ما ذره و تو شاه نظر سوی مات نیست
مستوره چون بکوی وفا نهاده ای *** جز سوختن دیگر چوسمندر سزات نیست
توصیف مطلوب

این نه گل و سنبل است زلف و جبین است *** وین نه دهن بل زلال ماء معین است
خود لب و دندان نه آنچنان که تو داری *** لعل بدخشانی است و در ثمین است
چشم خمار تو شوخ چشم بغمزه *** آفت جانها و رهن دل و دین است
کس مه و گل را ندیده چون تو بخوبی *** یا قد سرو چمن که گفت چنین است
نوش دهان تو کوثری است مجسم *** گلشن رویت بلی بهشت برین است

نکته کوی و شمیم سنبل رویت *** به ز نسیم بهشت و نافه چین است

عقل زوصفت بحیرت است چه گوید *** نقش بدیع توکی زماء وزطین است

تا بمکان وجود پای نهادم *** مهر لقای توأم بسینه مکین است

نالہ مستوره سخت گشته حذر کن *** وای بر آنکس که ناله اش بکمین است

نخنه خلد است با زیار نسیم است *** نکته مینو است یاز دوست شمیم است

رایحه تست یا که بوی بهشت است *** گلشن روی تو یا ریاض نعیم است

با تو مرا خار بهتر از گل و سنبل *** بی تو مرا در نظر بهشت جحیم است

وقت گل آمد بیا و باده همی کش *** خوف ز عقبی مکن خدای کریم است

ما سر طاعت نهاده ایم بتیغت *** بسته قید ترا ز قتل چه بیم است

خاطر مستوره را بجور میازار *** زانکه بکیش وفا گناه عظیم است

ص: 226

گل آمد و عندلیب شیدا است *** هنگام می و نشاط صحرا است

بر طرف چمن بیا که آنجا *** اسباب طرب همه مهیا است

زین پس من ساقی و می و جام *** کاین رسم ستوده خاصه ما است

زاهد تو و سلسبیل و کوثر *** ما را لب مهوشی مهنا است

آن شوخ ز دلبران یکتا *** در شیوه حسن و ناز یکتا است

زنجیر دل خراب مجنون *** از طره پر شکنج لیلی است

آیات لطافت و نکوئی *** در صفحه صورتت هویدا است

دامن مفشان که از نکویان *** این شیوه سرکشی نه زیبا است

مستوره متاع دین و دل بین *** در دست بتان شهر یغما است

تا کی ای کافر شتابم روز و شب در جستجوییت *** عاقبت ترسم بخواری جان دهم در آرزویت

خود تو آن تابنده خورشیدی که مهر عالم آراء *** می کند کسب ضیا هر شامگه از صبح رویت

ص: 227

فتنه جانهاست جادوی دو چشم نیم مستت *** شورش دلهاست زنجیر دو زلف مشکبویت
ماه گردون منفعل از غیرت خد ملیحت *** سروستان پا بگل از حسرت قد نیکویت
همچو من بی کس فراوان خسته آهوی چشمت *** همچو من بی دل هزاران بسته یکتای مویت
دوست و دوستی
گر براند ور بخواند عاشقم بر روی دوست *** به زمرهم گر خورم زخمی من از بازوی دوست
از سر کوی وفا راه گریزم نیست زانک *** دامها دارم فزون بر پای دل از موی دوست
گر نوازد بنده ام ور می گدازد چاکرم *** قبله حاجات باشد حاجت نیکوی دوست
حاش لله ما و کوی غیر ماوی ساختن *** عاقبت میبایدم جان باختن در کوی دوست
شهریاران هندوان بر در بسی دارند لیک *** من زجان و دل همی باشم کمین هندوی دوست
کاشکی آنان که میل سنبلستان میکنند *** دیده بگشایند یک نظاره برگیسوی دوست

با گلستان و گلم میل تماشا کی بود *** نکهت فردوس یابم دوستان از بوی دوست

فتنه ها مستوره شد نایاب در عالم ولی *** فتنه گر هست از نرگس جادوی دوست

غزل

آن بتی کافت جانهاش بگویند اینست *** غیرت سنبل و رشک قمر و پروین است

وصف زیبایی او را نتوانم گفتن *** اوج خورشید و مه و باغ گل و نسرين است

زلف و روی تو بنام که بدین زیبایی *** پیش صاحب نظران مظهر کفر و دین است

دل محزون من و سلسله زلف نگار *** همچو گنجشک ضعیفی بکف شاهین است

شکوه مستوره مکن شیوه خوبان جهان *** همه ناز است و عتاب است و جفا و کین است

دل لیلیم گر چو سندان نمیشد *** چو مجنون مرا جا بیابان نمیشد

مرا کار دل گر بسامان رسیدی *** ورق های دانش پریشان نمیشد

بزاهد تو رشک مه ار رو نمودی *** دگر قصه از کفر و ایمان نمیشد

طیب دل دردمند ار تو بودی *** مرا درد محتاج درمان نمیشد

بسرگرنه مستوره سودای عشقش *** بدی نغمه سنج و غزل خوان نمیشد

ص: 229

زلف بر عارض چو افشان میکند *** خاطر جمعی پریشان میکند

میکند دل گرد گلزار رخس *** آنچه بلبل در گلستان میکند

می نباشد فتنه در اقلیم عشق *** هر چه را آنچشم فنان میکند

ماه من گر پرده بر دارد زرخ *** مهر روی از شرم پنهان میکند

خوار می چینم اگر گل بکفم و آنرسد *** قطره مینوشم اگر دست بدریا نرسد

از ما خبرت نیست مگر کوی تو ای مه *** تا کلبه ویران چه قدر فاصله دارد

آلوده ممکن باغم جانان دل خود را *** کین قافله تا حشر ز پی قافله دارد

اظهار وفا سنگدل از تو نپذیرند *** مستوره ز جور تو بیجانت گله دارد

لرزش دل

دل محزون ز غم هجر چنان میلرزد *** که نهالی ز صبا فصل خزان میلرزد

کجا قصه حسن تو مرا دیده پر آب *** هر کجا ذکر تو ما را دل و جان میلرزد

صنما بار فراق تو گرانست مرا *** دل بیچاره از این بارگران میلرزد

جان بآماج نهادم پی تیرت اکنون *** دلم از سستیت ای سخت گمان میلرزد

نگهی جانب مستوره کن از مهر بین *** که چسان از غمت ای روح روان میلرزد

چون صبا دوش بدان گیسوی خم در خم خورد *** قصه نافه تانار و خطا برهم خورد

اعتدال قد موزون ترا دید چو سرو *** گشت چوگانی و از رشك قد او خم خورد

پور گشتاسب گر آن ناوک مژگان دیدی *** آمدی یادش از آن چوبه که از رستم خورد

چه بود؟

آن پری چهره که دوشینه بیزم ما بود *** وصف او را نتوان گفت چسان زیبا بود

وه چه بزمی گل و شمع و نی و بربط همه جمع *** خنده جام می و قهقهه مینا بود

سرخوش از باده من وساقی و آن طرفه صنم *** تا سحر قصه ز نقل و می و از صهبا بود

از وفاداری و از صبر و شکیبایی و عشق *** هر چه زان جمله سخن رفت از این شیدا بود

ص: 231

زاهدان لاف مزین نقد مسلمانی تو *** خود بدیدم بکف مغیبه ترسا بود

هر که در مسجد و میخانه بچشم آوردم *** همه را دامی از آن زلف سیه بر پا بود

دی بغمزه صنمی سلسله موئی بگذشت *** دل مستوره و جمعی بیرش یغما بود

سازم از رویش مقابل با مه رخشان غلط *** زلفش ار همسر کنم باسنبل وریحان غلط (1)(1)

مطلع

نوای بلبل زارم همی خورد بسماع *** مگر عروس چمن را رسیده وقت وداع

زهر از قبل تو نوش داروست

خاشاک و خار با تو مرا به ورد و باغ *** باغ و گلم بچشم بود بی تو درد و داغ

در تار گیسوی تو مقید بود مدام *** دل را چه میکنی تو ز جای دگر سراغ

1 - شیخ علینقی کمره معاصر شاه عباس کبیر باین بحر وقافیه وردیف غزلی دارد که مطلعش اینست:

میکنم هم من غلط هم میکند جانان غلط *** شکوه من جور او هم این غلط هم آن غلط

ص: 232

تا وصف طلعت تو مفصل بیان کنم *** کنجی طلب همی کنم و خاطری فراغ

زهری که از وفا تو همی ریزیم بجام *** بهتر ز شهدی از دگرم هست در ایاغ

بهار آمد

صبا رساند بلبل نوید آمدن گل *** کجا مجال تانی کجا مقام تامل

بهار آمد و در صحن گلستان بدر آمد *** لب پیاله بخنده گلوی شیشه بقلفل

خوشا هوای گلستان و شوخ بسته دهانی *** بلب پیاله صهبا بکف کلاله سنبل

مرا ز سلطنت جم نکوتر است در این دم *** وصال یار و نوای هزار و ساغری از مل

هر آنکه يك نفس از عمر غافل از تو نشیند *** بد هر حاصل از او نیست غیرغین و تجاهل

چو تو نگار لطیفی و دلربای ظریفی *** چه حاجت است بزورچه احتیاج تجمل

مرا تو یار عزیزی و بهتر از همه چیزی ***** ز غمزه چند مدارا ز عشوه چند تغافل

اگر بکشتن مستوره خاطر تو شود خوش *** بکش زقتل منت چیست ای نگار تعلق

ص: 233

ای عارض و گیسوی تورشك گل و سنبل *** دل کرد گل روی تو شوریده چو بلبل

ای چهره و زلف تو کف موسی و ثعبان *** وی دیده و لعل تو دم عیسی و بابل

بر باد دهد رائحه مشک تتاری *** گر باد فشاند دمی آن طره و کاکل

ای سروز روی چوسمن پرده بر افکن *** تا کس نکند میل تماشای رخ گل

آرزو

خدا کند رخ چون ماه انورش بینم *** بکام دیده و دل بار دیگرش بینم

چه خوش بود که شود مست و من در آن هستی *** بکف صراحی و بر لعل ساغرش بینم

خلل فتد بدل و دین من یقین دانم *** نعوذ بالله اگر چشم کافرش بینم

خدای را ندهد تا بروز حشر سحر *** شبی که همچو دل خویش در برش بینم

مرا بساحت گلشن چه کار مستوره *** اگر رخ گل و قد صنوبرش بینم

تا در مقام صدق و صفا پا گذاشتم *** پائی بفرق عالم بالا گذاشتم

قریب چشم و غم طره ات ببرد زدستم *** ز غمزه خسته اینم ز عشوه بسته آنم

غزل دیگر

دلبر پیمان شکن گر باز بندد عهد دیرین *** قالب فرسوده را باز آید از نوجان شیرین

بسته ز نار زلفت کج کلاهان گرچه خسرو *** خسته جادوی چشمت شوخ چشمان گرچه شیرین

ماه رویان گر بزبورها بیاریند خود را *** نقش مطبوع ترا حاجت نه بر زیورنه آئین

کاروان مشک را برخوان که بگشایند نافه *** یا صبا را گو بیفشاند دگر آن زلف مشکین

من بقربانت خرامان شوسوی مستوره یکدم *** در درون سینه جاکن بر رواق دیده بنشین

توصیف معشوق

زهی حیات مؤبد بکنج لعل تو پنهان *** زلال کوثر نوش تورشک چشمه حیوان

بعشوه سنبل طرار تست سلسله دل *** بغمزه نرگس خمار تست رهزن ایمان

ص: 235

بحیرتم رخ و چهر ترا صفت چه بگویم *** نگارخانه چین یا بهار روضه رضوان

نیافتم بحقیقت که در دهن توجه داری *** بگو که در ثمین است یا لالی دندان

دگر ز مشک خطائی بشهر نام نماند *** دمی که سنبل مشکین کنی چهره پریشان

نسیم خلد بجوئی اگر شمیم وصال *** تف جهیم بخواهی اگر شراره هجران

در شکنج زلف جانان توده توده مشک پنهان *** گو بزن شانه بدان موتا که گردد مشک ارزان

گر نه زان زلف است و گیسو از چه باد عنبرین بو *** میوزد هر صبح زینسو غالیه سا مشک افشان

من ندیدم در جهان سنبل شود شیرازه گل *** یا شبه نشنیده ام هاله بگرد ماه تابان

زان لب و دندان چگویم رشک مرجان غیرت گل *** کوثر نوش دهان با چشمه جانبخش حیوان

هر کس بدل آرامی دارد سر و سودائی *** تو شوح پری پیکر آرام دل مائی

از خرامیدن نه تنها طاقت از من میبری *** صبر و آرام و توان از مرد و از زن میبری

بیار از خاطر افکار ما ای کلک تحریری *** بجانان از دل پر حسرتسم ای پیک تقریری

واله سنبل گیسوی تو هر شیخ و برهمن *** فتنه نرگس جادوی تو هر عارف و عامی

در رخشان سخن اینهمه مستوره تو داری *** عاقبت میکشی آویزه تو در گوش نظامی

استعداد

مرا نبود سر تقریر شوق ای کلک تحریری *** بافغان می ندارد گوش یارای ناله تأثیری

ز عشق آن صنم رسوای خلقم بندی ای ناصح *** مرا دیوانگی شد برملا ای عقل تدبیری

مسلمانی شد از دستم ز سودا رحمی ای کافر *** شدم شیدای چشم فتنه اش ای زلف زنجیری

شبانی چند در آزارم ای گردون مدارائی *** روی تاکی بکام مدعی ای چرخ تغییری

وصالش را آرام تنم ای دوستان و صفی *** خیالش را بتسکین دلم ای فکر تصویری

بود عمری بکویش ره ندادم ای اجل رحمی *** شود یکدم بپابوسش رسم ای مرک تأخیری

هوای خدمتش دارم بسی ای بخت امدادی *** خرابم کرده سودای رخس ای عشق تعمیری

ص: 237

تا اینجا منتخبی از غزلیات دلربای مستوره نقل شد اینک يك قطعه که متضمن ماده تاریخ ساختمان مسجد سنندج است و منظومه گل و بلیلی که اثر طبع شیوای او است بر آثار او در این مجموعه اضافه میکنیم:

مستوره قطعه ذیل را در تاریخ ساختمان مسجد سنندج که مرحوم فرج الله آصف(1) وزیر امور کردستان در زمان محمدشاه قاجار بنا کرده و ماده تاریخ آن مصرع آخر قطعه میباشد گفته است:

در زمان حشمت دارای دهر *** داور جم جاه کسری احتشام

خسرو غازی محمد شاه انك *** قیصرش باشد بدر کمتر غلام

والی خسرو نژاد نیک پی *** که همالش را نژاد این کهنه مام

فخر دین میرزا فرج الله کش *** چرخ خواند آصف ثانی بنام

آن مهین صدر گزیده کایزدش *** داده جابر صدر دولت شادکام

در سنندج ساخت عالی مسجدی *** کاندر آن فوج ملا يك صبح و شام

جملگی سرمست تسبیح و قعود *** جملگی سرگرم تهلیل و قیام

نهر آب صاف قصر دلکشش *** دم زند از کوثر دار السلام

تا که یارب هست خنک چرخ پیر *** زبران شهوار مهر رام

بانی این مسجد مسعود باد *** در رکابش رخس عزت مستدام

ز اهتمام آصف آفاق چون *** گشت این مسجد بفیروزی تمام

كلك مستوره بتاریخش نوشت *** کعبه ثانی نباشد زانمقام

ص: 238

1- فرج الله آصف جد مرحوم فرج الله آصف سردار معظم کردستانی است که چندین دوره نماینده مجلس شورای ملی و مجلس سنا بوده و در سال 1334 در تهران بدرود حیات گفت

بود بطرف چمنی بلبلی *** هست می نکهت زیبا گلی

عاشق شوریده دل خسته *** درگه امید برو بسته

در دل وی جذبه از بوی گل *** بی خبر از شعله روی گل

زانجمن ناز غزلخوان مدام *** آتش شوقش دل و جان مدام

دم بدم از سینه فغان میکشید *** آه زدل شعله زجان میکشید

کرد هوای رخ دلدار خویش *** برک گلی داشت بمنقار خویش

با دلی از زمزمه لرزان چو بید *** هر دم از این شاخ شاخی پرید

تافت ز بس آم شرر بار از او *** غیرت گلخن شده گلزار از او

روسوی گل کرد با فغان وزار *** با دلی از آتش غم شعله بار

گفت که ای گل من مسکین فدات *** صد چومن شیفته محو لقات

ای تو سر و سرور خوبان دور *** خود بگو آخر ز تو تا چند جور

چند دل آماج خدنک بلا *** رحمتی ای گل بمن مبتلا

شد ز کفم دامن صبر و شکیب *** چاره کدام است بگو یا حبیب

کافر م از جز تو بروی دگر *** دیده کنم باز بسوی دگر

شیفته گیسوی سنبل نیم *** بهر گلی غیر تو بلبل نیم

صبحدمی از ره مهر و وفا *** غمزده را گره از دل گشا

مر هم مهری بدل ریش نه *** باده از رایحه خویش ده

والی اقلیم صفا گل بناز *** لب بتیسم بر او کرد باز

عشوه کنان از سر ناز و عتاب *** داد چنین کشته خود را جواب

گفت که ای عاشق شوریده سر *** غمزده بیدل خونین جگر

بلبل اشفته شیرین سخن *** طوطی خوش نغمه شکر شکن

گشت یقینم که تو عاشق نه ئی *** در صفت عشق تو صادق نه ئی

یا که نه بلبل بستان عشق *** درس نخوانده بدبستان عشق

رایحه عشق نبوئیده *** بادیه عشق نپوئیده

شیون و افغان تو از خامی است *** شورش تو مایه بدنامی است

ور نه هران مرد که عاشق بود *** یار وفادار موافق بود

عشق نگاری بدلش بیخته است *** مهر گلی با گلش آمیخته است

از ستم دلبرش اندیشه نیست *** کش غم تیر و تبر و تیشه نیست

ای که تو گوئی برخت عاشقم *** عاشقی و عشق ترا لایقم

خام نیم پخته مهر تو ام *** شیفته شیوه و چهر تو ام

پس بدلت همهمه زار چیست *** شکوه ات از ناوک یک خار چیست

رسم قدیم است ز معشوقه ناز *** و ز طرف عاشق بیدل نیاز

تابجهان عاشق غمدیده است *** جور ز معشوق پسندیده است

خام در این مرحله مگذار پا *** پخته ئی لاف مزن در وفا

بلبل مسکین چوز گل این شنید *** بست لب از ناله و آهی کشید

روی وفا بر قدم گل نهاد *** تاز سر صدق و صفا جان بداد

هست در این دهر همین کار عشق *** وای بر احوال گرفتار عشق

خامه مستوره شیرین زبان *** داد سخن داد در این داستان

مستوره انواع دیگر نظم از قبیل ترکیب بند و ترجیع بند در مرثیه ملك نساء مادر و بوالمحمد برادر خود و دیگر معاصران دارد و رباعی را هم خوب میگفته و این چند رباعی از آنجمله انتخاب شد :

افسوس که رشته نظامم بگسست *** جانم بخدنك جور آن کافر خست

دردا که دگر نباشدم چاره کار *** جز آنکه بغم زخم کفی بر کف دست

از فرقت تو صبر و تحمل تا چند *** نالان و غزل سرا چو بلبل تا چند

خونشد دلم از محنت ایام فراق *** این جور و جفا با منت ای گل تا چند

مطربه

تذکره آتشکده آذر و سایر تذکره ها وی را دارای ذوق و طبعی سرشار یاد کرده اند و محمود میرزا صاحب تذکره نقل مجلس او را بلطف طبع ستوده و مینویسد در عصر خود بر تمام مطربان و خنیاگران سمت استادی و تقدم داشته و در خیرات حسان این رباعی که اثر طبع او و در مرثیه طغانشاه گفته ضبط شده است :

در ماتمت ای شاه سیه شد روزم *** بی روی تو دیدگان خود بر دوزم

تیغ تو کجا است ای دریغا تا من *** خون ریختن از دیده باو آموزم

تذکره عرفات مینویسد « دختر کاشغری از مغنیان خاص طغانشاه بن محمد بن الموید بود و بغایت خوش آواز فهیمه . فصیحه ملیحه عبارت آراء و بذله سنج، ندیم خوش طبیعت نکنه دان با حسنی که آفتاب در یوزه گر خورشید جمال او بودی . در مرثیه طغانشاه مذکور گفته و سرودی بر آن ساخته» و رباعی بالا را نقل کرده است.

در ذیل صفحه مقدمه اشاره کردیم که در سلاجقه دو طغانشاه بوده یکی در قرن پنجم و دیگر طغانشاه بن موید که در قرن ششم بوده و با اتکاء بقول صاحب تذکره عرفات باید وی را معاصر این طغانشاه دانست

از قسمت اخیر تعریف مولف تذکره عرفات بر می آید که این زن هنرمند آهنگ ساز نیز بوده که برای هر شعری نوائی مخصوص میساخته.

ملک معروف بسید بیگم

صاحب تذکره جواهر العجایب که تذکره خود را در سال اول سلطنت اکبر شاه پادشاه هندوستان تألیف و تقدیم همسر اکبر شاه نموده سیده بیگم را دختر دختر سید حسن کارکیاگرگانی مینویسد و یادآور شده است که از خانواده سادات محترم آنجا است و نامش را شاه ملک و تخلص وی را ملک نقل کرده و طبع و ذوق او را ستوده و مینویسد دیوان او را دیدم و در این زمان ملکه طایفه خود میباشد (1) و در محل خود شهرت به بیگم شاعر دارد و این غزل را از دیوان او استخراج و نقل میکند (2)

ص: 242

1- تذکره الخواتین در صفحه 143 باختصار شرح حالش را نوشته و مینویسد دختر سید ناصر از سادات گرگانست و بدون ذکر مستند او را معاصر رشید و طواط معرفی میکند و غزل بالا را بنام او با این تفاوت که مصراع اول مطلع را چنین نوشته: «دلی دارم بپهلوی بیقرار از هجر یار خود» عیناً ضبط کرده است - بنظر اینجانب در معاصر بودن این زن شاعر بارشید و طواط نویسنده تذکره الخواتین دچار اشتباه شده زیرا علاوه بر اینکه دلیل و مستندی ذکر نکرده صاحب تذکره جواهر العجایب در موقع نوشتن تذکره خود که برای همسر اکبر شاه هندی نوشته صریحاً مینویسد « در این زمان سید بیگم ملکه طایفه خود است » و دعوی دیدن دیوان او را در گرگان نموده بنابر این درست نیست که معاصر رشید و طواط باشد

2- تذکره مرآت الخیال بسیار مختصر نام او را علویه و از نسل سادات گرگان یادداشت کرده و غزل بالا را از او ضبط کرده است. صفحه

مرا در دیست در دل بیقرار از هجر یار خود *** چه گویم پیش بی دردان ز درد بیقرار خود
بدرد دل چنان گریم که خون گردد دل خارا *** چو یاد آرم من سرگشته از یار و دیار خود
از آن پیوسته در عالم چنین سرگشته میگردم *** که میبینم چو زلف خود پریشان روزگار خود
گلی از باغ وصل او نچیدم بر مراد خود *** چو غنچه گرچه خون دیدم دل امیدوار خود
ز استغنا ندارد گوش یکبار آن جفا پیشه *** اگر در پیش او صدبار گویم حال زار خود
بکار خویش حیرانم که از عشق بتان هرگز *** سرو سامان نمی بینم من مسکین بکار خود
از این سوزی که من دارم ز عشق او پس از مردن *** بخواهم سوخت آخرای ملک لوح مزار خود
تذکره عرفات که پیش از پایان نیمه اول قرن 11 هجری نوشته

شده نیز متذکر است سیده بیگم نامش شاه ملک و تخلصش ملک و دختر سید حسن حسن کاکیا است .

ملک

دختر حسام السلطنه فرزند فتحعلیشاه است خیرات حسان از قول صاحب تذکره نقل مجلس نقل میکند که با سواد و با ذوق بوده و این دو بیت را از او ضبط کرده است :

در دیده ام آنشوخ زهر عیب بری بود *** در خوبی و زیبایی چون حور و پری بود

در یاری تو منت کس را نکشم من *** این کار خدا بود نه کار دگری بود

مهستی

در تذکره ها این نام را که مرکب از «مه» که مخفف ماه و «ستی» که بمعنی زن است توجیه و تعریف کرده اند (1)(2)

تذکره ها و تواریخ عموماً او را معاصر سلطان سنجر سلجوقی نوشته اند و تنها تاریخ گزیده است که باشتباه او را معاصر سلطان محمود غزنوی یادداشت کرده و حال آنکه خود حمدالله مستوفی مولف تاریخ گزیده در رساله از آثار خود مناظرات عاشقانه امیر احمد پسر خطیب گنجه

ص: 244

1- چنانکه حکیم ثنائی راجع بمعنی مهستی گفته: ملک الموت نه من مهستیم من همان پیر زال محنتیم

2- در جای دیگر نقل شده است که روزی در حضور سلطان سنجر مهستی گفت من که هستم سلطان جواب داد تو مه هستی ولی ظاهراً وجه تسمیه صحیح همانست که در متن توضیح شد

را که معاصر سلطان سنجر بوده با مهستی نقل میکند. (1)

ظاهراً اشتباه حمدالله مستوفی در هم زمان قلمداد کردن مهستی با سلطان محمود غزنوی از آنجا سرچشمه گرفته است که مهستی اهل گنجه و جزء ایالت آذربایجان و حکومت آنجا با سلطان محمود برادر زاده سلطان سنجر بوده که در ابتداء کار مهستی در دستگاه او آمد و رفت داشته و سپس بدربار سلطان سنجر راه پیدا کرده و تقویت یافته است و همین تطابق نام سلطان محمود سلجوقی با نام سلطان محمود غزنوی منشاء اشتباه تاریخ گزیده شده است.

مهستی که تذکره‌ها او را از خانواده‌ی متعین و محترم نوشته‌اند (2) از جمله شاعرانی است که قدرت طبع و استعداد شاعرانه و وسعت اطلاعات ادبی وی را در ردیف استادان شعر و ادب و هنر مندان نامی قرن ششم هجری قرار داده تا آنجا که شمس قیس رازی در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم برای نشان دادن صنعت مطابقه بشعر وی استشهاد کرده است (3) و همین طبع بلند و استعداد سرشار او را بدربار ادب پرور و شعر دوست سلطان سنجر سلجوقی که خود بصیرت و ذوق شناختن و گفتن شعر را داشته (4)

ص: 245

1- صفحه 521 جلد دوم تاریخ حبیب السیر

2- جزوه جواهر العجایب تألیف فخری امیر هروی که در سال جلوس جلال الدین محمد اکبر شاه پادشاه هندوستان با استفاده از مندرجات کتاب تحفة الحیب نوشته است و در سال 1873 میلادی در هندوستان چاپ شده و استاد عالیقدر آقای سعید نفیسی برای ملاحظه مرحمت فرمودند.

3- المعجم فی معاییر اشعار العجم

4- سلطان سنجر هنگام بیماری و دردم مرک خطاب بولیعهد خود این قطعه را گفته است: بضرب تیغ جهانگیر و گرز قلعه گشای *** جهان مسخر من شد چو تن مسخر رای بسی قلاع گشودم بیک اشاره دست *** بی سیاه شکستم بیک فشردن پای چومرک تاختن آورد هیچ سود نداشت *** بقای خدای است و ملک ملک خدای

کشانیده و در عرض شاعران نامی مانند ادیب صابر - رشید وطواط - عبدالواسع جبلی - انوری - فرید کاتب - ملک عماد زوزنی - سید حسن غزنوی قرار داده و همیشه ندیم و همنشین شاه بوده و یکی از ارکان ادبی دربار با عظمت سلطان سنجر بشمار میرفته

در کتابهای تاریخ و تذکره از جمله تذکره دولت شاه نوشته اند روزی که مهستی بر حسب مقامی که داشته همدوش استادان شعر و ادب در مجلس سلطان سنجر نشسته بود برای انجام کاری از مجلس بیرون رفته دید برف زیادی باریده و بر زمین نشسته و هنگامی که بمجلس بازگشت سلطان وضع هوا را جويا شد مهستی بی تأمل این رباعی را ساخته و در جواب پرسش شاه خواند:

شاه فلکت اسب سعادت زین کرد *** وز جمله خسروان ترا تحسین کرد

تا در حرکت سمند زرین نعلت *** بر گل نهد پای زمین سیمین کرد(1)

مهستی طبعش در گفتن انواع شعر پخته و توانا بوده خصوصاً رباعی

دانشمند محترم مرحوم تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان نام این زن را در شمار دانشمندان دیگر آذربایجان نقل کرده و نوشته است «مهستی زن پور خطیب گنجوی بوده(2) و هر دو از سخنوران بوده اند و

ص: 246

1- صفحه 65 تذکره دولت‌شاه

2- مقصود امیر احمد گنجه پسر خطیب گنجه بوده که داستان معاشقه اش با مهستی در صفحه 521 جلد 2 حبیب السیر نقل شده و در متن کتاب بدان اشاره خواهد شد.

معاصر سلطان محمود غزنوی (1) و اغلب رباعی برای اصناف بازار گنجه میگفته و این رباعیات را که در آن زمینه گفته ضبط کرده است (2)

مهستی در اوان جوانی طرف علاقه امیر احمد پسر خطیب گنجه قرار گرفته و او را خواستگاری کرده است و مهستی از قبول همسری سرباز زده و رباعی ذیل را بهمین مناسبت گفته و برای امیر احمد فرستاده :

تن با تو بخواری ای صنم در ندهم *** با آنکه ز تو به است هم در ندهم

يك تاي سر زلف بخم در ندهم *** بر آب بخسبم خوش و نم در ندهم

امیر احمد پس از آنکه با حيله بوصول مهستی نائل شد این رباعی را در پاسخ رباعی وی گفت :

تن زود بخواری ای جلب بنهادی *** وز گفته خویش نيك باز استادی

گفتی خسبم در آب و نم در ندهم

ص: 247

1- معلوم میشود مأخذ مرحوم تربیت در تشخیص عصر و زمان مهستی تاریخ گزیده بوده که در معاصر قلمداد کردن او با سلطان محمود غزنوی دچار اشتباه شده است

2- لسانی شیرازی که مدتی در تبریز ساکن بوده و در سال 941 هجری در گذشته مجموعه در مقابل رباعیات مهستی مشتمل بر 68 رباعی عاشقانه بعنوان مجمع الاصناف برای اهل حرفه تبریز و ارباب فضل و هنر آنجا ساخته که از آن جمله این رباعی است: شاعر بچه مطلع ابرو بنمود *** انگیزه مصرعش دل من بر بود گفتم دهنتم حکم معما دارد *** خندید معمای غریبی بگشود صفحه 365 کتاب دانشمندان آذربایجان

چنانکه تذکره دولتشاه سمرقندی در صفحه 120 مینویسد جوهری زرگر که از شاعران نامی و از اقران اثیر الدین اخسیکتی بوده و سلطان سلیمان بن محمد ملکشاه ممدوح او است (2) داستان عشق امیر احمد را به مهستی برشته نظم در آورده و نقل میکند که مشهور است حکیم نظامی هم این داستان را منظوم کرده است:

این رباعیات بنام نمونه آثارش در تذکره ها ضبط شده است :

افسوس که در طرف گلت خار گرفت *** زاغ آمد ولاله را بمنقار گرفت

سیماب زنخدان تو آورد مداد *** شنجرف لب لعل تو زنگار گرفت

شبها که بناز با تو خنتم همه رفت *** درها که بنوک مژه سفتم همه رفت

آرام دل و مونس جانم بودی *** رفتی و هر آنچه با تو گفتم همه رفت

من عهد تو سخت سست میدانستم *** بشکستن آن درست میدانستم

هر دشمنی ای دوست که با من کردی *** آخر کردی نخست میدانستم

ص: 248

1- جلد 2 تاریخ حبیب السیر صفحه 531

2- جوهری قصیده در مدح سلطان سلیمان گفته که مطلع آن اینست : چون صبح برکشد علم سایه پرنیان *** باید کشید رایت عشرت بر آسمان

ما را بدم پیر نگه نتوان داشت *** در حجره دلگیر نگه نتوان داشت

آنها که سر زلف چو زنجیر بود *** در خانه بزنجیر نگه نتوان داشت

رباعیاتی که برای اصناف بازار گنجه گفته از این قبیل است :

دلدار کله دوز من از روی هوس *** میدوخت کلاهی ز نسبیج اطلس

بر هر ترکی هزار زه میگفتم *** با آنکه چهار ترک را یک زه بس

قصاب چنانکه عادت اوست مرا *** افکند و بکشت و گفت این خوست مرا

سرباز بقدر می نهاد بر پایم *** دم میدمدم تا بکشد پوست مرا

هر کارد که از گشته خود بر گیرد *** وندر لب و دندان چو شکر گیرد

گر بار دگر بر گلوی کشته نهاد *** از ذوق لبش زندگی از سر گیرد

مضرب ز زلف و نی ز قامت سازی *** در شهر رسد ترا کبوتر بازی

ص: 249

دلها چو کبوترند در سینه طپان *** تا تونی وصل بر کدام اندازی

رباعیات ذیل از جنگ خطی قدیمی دوست صمیمی جناب آقای حسین شهبهانی که التفات فرموده اجازه دادند استخراج شد :

کار از لب و خشک و دیده تر بگذشت *** تیر غم او ز جان و دل بر بگذشت

آییم نمود بس تنک آتش عشق *** چون پای در آن نهادم از سر بگذشت

تا سنبل تو غالیه سائی نکند *** باد سحری نافه گشائی نکند

گر زاهد صد ساله به بیند دستت *** بر گردن من که پارسائی نکند

قصه چکنم که اشتیاق تو چه کرد *** با من دل پر زرق و نفاق تو چه کرد

چون زلف دراز تو شبی میباید *** تا با تو بگویم که فراق تو چه کرد

هر شب ز غمت تازه عذابی بینم *** در دیده بجای خواب آبی بینم

وانگه که چو نرگس تو خوابم ببرد *** آشفته تر از زلف تو خوابی بینم

ص: 250

جام را در کف دست تو نشست دگر است *** ید و بیضا دگر و دست تو دست دگر است

از من طمع وصال داری *** الحق هوس محال داری

وصلم نتوان بخواب دیدن *** این چیست که در خیال داری

جایی که صبا گذر ندارد *** آیا تو کجا مجال داری

مهری

تذکره الخواتین مینویسد مهری اهل هرات و همسر حکیم عبد العزیز است و در زمان شاهرخ میرزا مصاحب گوهر شاد بیگم و شیرین سخن و خوش طبع بوده است و این اشعار بنام وی ضبط شده :

بیخ هر خاری که آن از خاک من حاصل شود *** زاهد از مسواک سازد مست ولا یعقل شود

کردم بر اوج برج مه خویشتن طلوع *** هان ای حکیم طالع مسعود من نگر

رباعی

یارب که سرشتم زچه آب و چه گل است *** میلم همه سوی دلبران چگل است

گر میل مرا بسوی پیران بودی *** از پیر ضعیف ناتوانم چه گله است

شیرخان در مرآت الخیال نوشته است: روزی گوهر شاد بیگم بالای بام قصر نشسته بود و مهری نزد او بود خواجه عبدالعزیز در پائین قصر پیدا شد گوهر شاد او را نزد خود طلبید خواجه عبدالعزیز چون پیر مرد سالخورده بود و میخواست دستور گوهر شاد را با سرعت اجراء کند و بتعجیل بالا رود حرکات عجیبی از اعضاء بدنش سر میزد که جالب توجه بود - گوهر شاد به «مهری» گفت برحسب حل خواجه چیزی بگوید «مهری» فوری این قطعه را گفت و خواند و پسند خاطر افتاد و سبب گرفتن صله گردید :

مرا با تو سر یاری نمانده *** سر مهر و وفاداری نمانده

ترا از ضعف پیری قوت و زور *** چنانکه پای برداری نمانده

و این غزل معروف او را نیز نویسنده تذکرة الخواتین نقل کرده است .

حل هر نکته که از پیر خرد مشکل بود *** آزمودیم بیک جرعه می حاصل بود

گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می *** در هر کس که زدم بی خود و لا یعقل بود

خواستم سوز دل خویش بگویم با شمع *** داشت خود او بزبان آنچه مرا در دل بود

ص: 252

در چمن صبح دم از گریه وزاری دلم *** لاله سوخته خون در دل و پادر گل بود

آنچه از بابلها روت حکایت کردند *** سحر چشم تو بدیدم همه را شامل بود

دولتی بود تماشای رخت مهری را *** حیف و صد حیف که این دولت مستعجل بود (1)

نوشته اند که مهری به یکی از شاهزادگان که خواهر زاده بیگم بوده علاقه داشته که بر حسب استدعای خواجه عبدالعزیز و حسب الحکم پادشاه مهری را محبوس و این رباعی را در زندان گفته :

شد کنده نهاد سر و سیمین تن را *** زین واقعه شیونست مرد و زن را

افسوس که در کنده بخواهد سودن *** پائی که دو شاخه بود صد گردن را

در خانه تو آنچه مرا شاید نیست *** بندی ز دل رمیده بگشاید نیست

ص: 253

1- غزل بالا را (مهری) باستقبال از سخن آفرین بزرگ خواجه حافظ شیرازی که میگوید : یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود *** دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود گفته است و شهد الله بسیار بسیار با حالت و جذاب و منسجم و روان ساخته است - مهری بقیاس معاصران خود با خواجه حافظ بیش از دو ثلث قرن تفاوت زمان ندارد باین معنی که در حدود زمان وفات خواجه مهری متولد شده یا طفلی خردسال بوده است زیرا وفات خواجه 791 هجری است (صفحه 76 شعر در نیمه قرن نهم مراجعه شود)

شوی زن نو جوان اگر پیر بود *** چون پیر بود همیشه دلگیر بود

آری مثل است آنکه گویند زنان *** در پهلوی زن تیر به از پیر بود(1)

خیرات حسان یاد آور است که روزی خواجه عبدالعزیز دست بریش سفید خود کشیده میگوید با ضعف پیری چگونه بار این کلاف را بکشم مهری زنش که بسیار با ذوق و حاضر جواب بوده گفته است اگر جسارت نباشد همانقسم که در جوانی لحاف میکشیدی.

نسائی

صاحب تذکره جواهر العجایب مینویسد نام این زن فخر النساء و اهل خراسان و از ناحیه نساء است و بدین سبب نسائی تخلص یافته و نمونه ز آثار او را ضبط نموده که ذیلا نقل خواهد شد. از انسجام و استحکام نمونه آثارش پیداست که طبعی قادر و استعداد و ذوقی سرشار داشته. در جواهر العجایب این آثار از او ضبط است(2)

غزل

شادم اگر دلم ز تویی غم نمیشود *** باری غم تو از دل من کم نمیشود

ص: 254

1- اشاره بمثلی است که شیخ اجل سعدی در گلستان اشاره فرموده است

2- تذکره مرآت الخیال او را از ناحیه نساء رود خراسان دانسته و مینویسد شعرای عصر ر بلندی فکرش اقرار داشته اند فقط مطلع اخیر را از او ضبط کرده است (صفحه 338) گوئی همه چیز دارم از مال و منال *** آری همه هست آنچه میباید نیست

مرهم میار بهر دوای من ای طیب *** کین درد عاشقی است بمرهم نمیشود

... *** از بهر سجده قامت من خم نمیشود

داغی نهاد بر دلم آن بی وفا که عمر *** بگذشت و دردمندی آن کم نمیشود

سازد بداغ هجر نسائی خاکسار *** چون خاطرش بوصل تو خرم نمیشود

عاشقی بر قامت ابرو کمندی کرده ام *** با همه پستی تمنای بلندی کرده ام

نسائی

تذکره جواهر العجایب او را اهل نساء نوشته و متذکر است که نسائی تخلص میکرده و این مطلع را از او ضبط کرده:

مه جمال تو و آفتاب هر دو یکی است *** خط عذار تو و مشک ناب هر دو یکی است

تذکره عرفات مینویسد « در تذکره النساء آمده که از شهر نسا است »، و مطلع بالا را بنام او ضبط کرده بنابراین باید مربوط به پیش از قرن دهم هجری باشد.

نور جهان بیگم

تذکره الخواتین در صفحه 167 مینویسد ملکه جهانگیر پادشاه هندوستان بوده که خود نیز بجای جهانگیر بسلطنت رسیده یعنی پادشاه بمیل

ص: 255

و اراده تخت و تاج را تسلیم وی نموده و این بیت روی سکه هائیکه بنام نور جهان بیگم زده شده نقش بوده :

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور *** بنام نور جهان پادشاه بیگم زر

نور جهان طبع شعر داشته و نویسنده تذکرة الخواتین مینویسد هنگامی که نور جهان عادت زنانه «ر گل» بوده جهانگیر را رغبت و تمایلی بوی دست داد و نور جهان این بیت را بر سبیل عذر خواهی گفت:

بخون من شهاگر خاطرت خوشنود میگردد *** بجان منت ولی تیغ تو خون آلود میگردد

همچنین این اشعار از آثار او ضبط شده :

نور جهان گر چه بصورت زنست *** لیک بیاطن زن شیرافکن است (1)

گشاد غنچه اگر از نسیم گلزار است *** کلید قفل دل ما تبسم بار است

نه گل شناسدنی رنگ و بونه عارض وزلف *** دل کسی که بحسن ادا گرفتار است

تورانه تکمه لعل است بر لباس حریر *** شده است قطره خون منت گریبان گیر (2)

ص: 256

1- خیرات حسان مینویسد نور جهان ابتداء همسر شیر افکن یکی از سرداران قشون بود و پس از مرگ او بجهانگیر شوهر کرد و این شعر را بآن مناسبت گفته

2- این شعر را در وصف تکمه لباس همسر خود گفته (خیرات حسان)

وای بر شاعران نامیده *** غلطی را بخود پسندیده

سرو را قد یار میگویند *** ماه را روی او نسنجیده

ماه جرمی است ناتمام عیار *** سرو چوبی است ناتراشیده

نام تو بردم و زدم آتش بجان خویش *** در آتشم چو شمع زدست زبان خویش

حیف شد آئینه چینی شکست *** خوب شد اسباب خود بینی شکست

هلال عید بر اوج فلک هویدا شد *** کلید میکده گم گشته بود پیدا شد

نوشی

از بزرگ زادگان زندیه و همسر فتحعلیشاه بوده و شاهزاده طهمورث میرزا پسر فتحعلیشاه از شکم اوست محمود میرزا نویسنده تذکره نقل مجلس مینویسد تخلص این بانورا من انتخاب کردم و یاد آور میشود که دارای طبع شعر بوده و این ابیات را بنام او ضبط کرده است:

می ببردند ترا گر ز پی بیع بمصر *** کی زلیخا بخزیداری یوسف رفتی

ص: 257

1- تذکره عرفات که در نیمه اول قرن 11 هجری نوشته شده این قطعه را بنام بانو نهانی ضبط کرده و از قول صاحب تذکره النساء نقل میکند که دختر میر یادگار و از متوسطین است و علاوه بر قطع بالا این مطلع را بنام نهانی نوشته: نه بهر دود من این چشم خونفشان بستم *** نظر بغیر توحیف است چشم از آن بستم

تا مرا بود پری بود هوای چمنم *** شادم از اینکه نباشد دگرم بال و پری

رباعی

گر با توشبی دست در آغوش کنم *** یا يك دو سه ساغر زکفت نوش کنم

عیش و طرب زندگی از سرگیرم *** غمهای گذشته را فراموش کنم

نهالی

زنی بوده دارای طبع شعر و ذوق لطیف اهل سمرقند است و خیرات حسان متذکر است که در سال 900 هجری زنده بوده و این شعر را از او ضبط کرده است

هلال نیست که بر عوج چرخ جا کرده *** فلك بکشتن من تیغ بر هوا کرده

نهالی شیرازی

تذکره جواهر العجایب مینویسد این زن اهل شیراز است و مردم آن دیار وی را در حسن و جمال و فهم و فراست بسیار می ستایند و میگویند در فصاحت و بلاغت در میان زنان ممتاز بوده و یاد آور میشود که مطلع ذیل را در تتبع از غزل مولانا عبدالرحمن جامی گفته است و دیگران هم بدین بحر و ردیف و قافیه گفته اند که نقل میکنیم:

نهانی

شدم دیوانه تا در خواب دیدم آن پری رو را *** چه باشد حال گر بیند به بیداری کسی او را

ص: 258

جامی

معلم کو مدہ تعلیم بیداد آن پری رورا *** کہ جز خوی نکولایق نباشد روی نیکورا (1)

بساطی

بزنجیر از چه میدارد رقیب این سرو دلجورا *** مرا زنجیر میباید که من دیوانه ام اورا (2)

نرگسی

وفا در دل نگرده هرگز آن شوخ جفا جورا *** ز من بهتر نمیداند کسی نیک و بد اورا

آهی

سگش را یار خواندم زد گرہ از چشم ابرورا *** من مسکین چه دانم آدمی پنداشتم اورا

مه من شام عید از گوشه نمود ابرورا *** فلک چندین چراغ افروخت تا پیدا کند اورا

میرهادی مشهدی

بآب زرنشانی هست تیغ آن جفا جورا *** که خون هر که را ریزد نگیرد هیچکس اورا (3)

ص: 259

-
- 1- مولانا عبد الرحمن جامی مستغنی از تعریف است بزرگترین عارف و شاعر و دانشمند قرن هشتم هجری است
 - 2- بساطی سمرقندی است و از شاعران نامی اوایل قرن نهم است - ابتدا حصیری بمناسبت شغلش که حصیریاف بوده تخلص میکرده و سپس بتوصیه خواجه عصمت بخارائی که گفته بود تو لایق بساط بزرگانی تخلص خود را به بساطی تبدیل کرد
 - 3- میرهادی مشهدی ظاهراً میر محمد هادی عم زاده میر عبدالرزاق کاشی است محمدهادی و مشهدی که درد نبال نام او ست میرساند که اهل دهی بنام مشهد که در حومه کاشان است بوده

مصور تا بصورت کرد نسبت آن پری رورا *** نمیخواهم که بردیوار بینم صورت اورا(1)

فخری هروی

درون دیده جا خواهم سگان آن پری رورا *** که من بسیار به میدانم از مردم سگ اورا(2)

نهانی

تذکره الخواتین در صفحه 167 مینویسد ندیمه و همنشین بیگم مادر شاه سلیمان بوده و پدرش از امراء بزرگ دربار همان پادشاه است . چون کمال و جمال را بسرحد کمال داشته بزرگان از هر دسته طالب زناشویی وی شده و بخواستگاری وی میرفته اند نهانی رباعی ذیل را گفت و در چهار سوی بازار آویخت و مقرر داشت هر کس جواب آنرا داد تن بهمسری او در دهد و تا نهانی زنده بود کسی جواب این رباعی را نتوانست بدهد و آن رباعی اینست :

از مرد برهنه روی زر میطلبم *** از خانه عنکبوت پر میطلبم

من از دهن مار شکر میطلبم *** و ز پشه ماده شیر نر میطلبم

پس از مرگ نهانی سعداله خان وزیر شاه جهان بمعنی رباعی پی برده این رباعی را در جواب گفت:

ص: 260

1- قاسم باید شاه قاسم انوار باشد که معاصر بساطی بوده و از اجله عرفا و بزرگان عصر خود بود

2- فخری هروی ناقل احوالات نهانی شیرازی و مؤلف تذکره جواهر العجایب می باشد

علمی است برهنه رو که تحصیل زر است *** تن خانه عنکبوت و دل بال و پر است

زهر است جفای علم و معنی شکر است *** هر پشه از و چشید آن شیر نر است

تذکره جواهر العجایب مینویسد نهانی خواهر خواجه افضل که از اشراف کرمان و وزارت سلطان حسین میرزا (1) را داشته بوده است و فضل و طبع بلند او را می ستاید و این مطلع را از او نقل میکند:

اگر چه مهر بتقدیر لایزال بر آمد *** بماه من نرسدگر هزار سال بر آمد (2)

تذکره عرفات مینویسد « در تذکره النساء که نهانی همشیره خواجه افضل دیوان است که مدتی وزیر مستقل سلطان حسین میرزا بود» و مطلع بالا را از او ضبط کرده است.

نیمتاج سلماسی

از زنان شاعری است که در هنگامه جنگ بین المللی اول آثاری از او انتشار یافته که اثر معروف او غزلی است که در ذیل نقل خواهد شد.
راجع

ص: 261

1- در سال 878 هجری در دربار سلطان حسین میرزا بوزارت رسید و همواره مورد حمایت امیر علی شیر نوائی بود - مدرسه و مسجد خانقاه در هرات بیرون دروازه عراق از آثار افضل الدین محمد است - خواجه ضیاء الدین پسر افضل الدین و برادر نهانی در دستگاه میرزا مظفر حسین گورکان بدرجه امارت رسید - افضل الدین در ماه رجب 910 وفات کرد (از صفحه 433 تا 441 دستور الوزراء)

2- مطلع بالا را در استقبال غزل کمال خجندی که مطلع آن اینست: هزار سرو که در حد اعتدال بر آمد *** بقامتت نرسد گر هزار سال بر آمد گفته است.

به خصوصیات آثار و احوال این زن با جستجوی زیادی که شد متأسفانه اطلاعات قابل استفاده بدست نیامد.

در جزوه که بنام «زنان شاعر» با قطع کوچک بوسیله آقای حائری کورش راجع بزنان شاعر معاصر در سال 1333 شمسی تألیف و بچاپ رسیده نیمتاج را همسر پسر تاجر باشی خوئی و نوه حاج وزیر سلماسی معرفی میکند و دانشمند محترم و شاعر توانا آقای مؤید ثابتی سناتور پدر نیمتاج را مسعود دیوان سلماسی میدانند. غزل ذیل اثر معروف اوست که بمناسبت حمله بلشویکها بایران و حوادثی که مولود جنک اول بین المللی بوده گفته است:

ایرانیان که فرکیان آرزو کنند *** باید نخست کاوه خود جستجو کنند

مرد بزرگ باید و عزم بزرگتر *** تا حل مشکلات به نیروی او کنند

در اندلس نماز جماعت شود بیا *** روزی که قادیسیه بخونها وضو کنند

ایوان پی شکسته مرمت نمیشود *** صد بار اگر بظاهر وی رنگ و رو کنند

شد پاره پرده عجم از غیرت شما *** اینک بیاورید که زنها رفو کنند

نسوان رشت موی پریشان کشیده صف *** تشریح عیبهای شما موبمو کنند

ص: 262

دوشیزه گان شهر ارومی گشاده روی *** در یوزگی به برزن و بازار و کو کنند

بس خواهران بخطه سلماس خون جگر *** خون برادران همه سرخاب روکنند

نوح دگر بیاید و طوفان وی زنو *** تا لکه های ننگ شما شستشو کنند

آنانکه احتجاب زنان کرده اند ورد *** بهتر بود زمردی خود گفتگو کنند

آزادگی بدستۀ شمشیر بسته اند *** مردان همیشه تکیه خود را بدو کنند

قانون خلقت است که باید شود ذلیل *** هر ملتی که راحتی و عیش خو کنند

هلالی هلال

دختر محمد تقی میرزا و همسر اللهیارخان آصف الدوله قاجار متخلص به هلالی بوده که ذوق و طبعی شاعرانه داشته و چنانکه محمود میرزا صاحب تذکره نقل مجلس متذکر است این بانو هنگام فراغت از امور خانه داری و اداره زندگی بکارهای ادبی و گفتن شعر میپرداخته و اینست نمونه آثار او:

از جنای تو نازنین یارا *** دود آهم گرفته صحرا را

ها و کنجی وساغر و بیستی *** بکسان داده ایم صحرا را

آنکه از کوی توام منع نمودی همه عمر *** دیدمش دوش سراغ سر کویت می کرد

ص: 263

میکند پیوسته ناصح منعم از عشقش ولیک *** بیشتر در خیر خواهی این زمان از رشک عشق

همدمی

صاحب مرآت الخیال در صفحه 339 فقط متذکر است که این زن از شاعران نامی است ولی راجع به شرح حال او چیزی ننوشته و غزل ذیل را از او ضبط کرده در تذکره های دیگر چیزی از او بنظر اینجانب نرسید :

غزل

من سوخته لاله رخانم چه توان کرد *** واله شده سبز خطانم چه توان کرد

صد تیر بلا و ستم و جور رسیده *** زان نارک دلدوز بجانم چه توان کرد

جز نام توام هر نفسی ذکر دگر نیست *** نامت شده چون ذکر زبانم چه توان کرد

مجنون صفت از عشق بتان زار و نزارم *** دیوانه لیلی صفتانم چه توان کرد

ای همدمی از جور رقیبان ستمکار *** بر چرخ برین رفت فغانم چه توان کرد

یا سمن بو

تذکره الخواتین در صفحه 177 مینویسد : زن میرزا عسکری دامغانی بوده و چندی در گل برکه دکن که در هندوستان واقع است توقف داشته شوهرش در آنجا مرد و یاسمن با یکی از امراء دربار تیموری بدهلی رفت و تا آخر عمر با

ص: 264

فراغت و عزت بسر برد خط ثلث و نسخ و شفیعا «شکته» و نستعلیق را بخوبی مینوشت و این اشعار از اوست

بآه و ناله کردم صید خود وحشی نگاهانرا *** بزور جذب کردم رام با خود کج کلاهانرا

بنوشیدم سحرگه چون شراب بیریائی را *** گرو کردم بجام می لباس پارسائی را

شدم همدم بمیخواران بخلوت خانه حیرت *** شکستم ساغر و پیمانہ زهدریائی را

گرفتم دامن صحرا شدم هم پیشه مجنون *** سبق آموز گشتم درس عشق بینوانی را

ملحقات

دلشاد خانون

نویسنده تذکرة الخواتین در صفحه 117 مینویسد:

«دلشاد دختر امیر علی جلایر و زوجه امیر حسن جلایر و شوهرش مدتی در بلخ حکومت نموده طبع موزونی داشته ایندو مطلع از افکار او است»

اشکی که سرز گوشه چشمم برون کند *** بر روی من نشیند و دعوی خون کند

حل شد از غم همه مشکل که مرا در دل بود *** جز غم عشق که حل کردن آن مشکل بود

ص: 265

بظن غالب این زن خواهر امیر حسین جلایر (1) و دختر علی بیک جلایر است که پدر و پسر معاصر ابو القاسم با بروسلاطان ابوسعید گورگانی بوده اند و این زن خواهری داشته بنام آفاق جلایر همسر امیر درویشعلی کتابدار برادر امیر علی شیر نوائی که خوب شعر میگفته و در صفحه 56 این کتاب معرفی شده است

اثر طبع حیران خانم دنبلی (2) از دیوان خطی متعلق باآقای حسین نخجوانی

دین و دل از دست من بر بود زیبا دلبری *** دلبری مه طلعت و شکر لب وسیمین بری

دلنواز و شاهبازو سرفراز و ترک ناز *** دل رباینده نگاری گل رخ مه پیکری

ماه رو خوش گفتگو مشکینه موو تندخو *** با دو چشم جنگجو در ملک جان غارتگری

دل ربود از من لبش بسپرد بر زلف کجش *** منتقل گردید دل از کافری بر کافری

ص: 266

-
- 1- امیر حسین جلایر از شعراء مشهور است که تذکره دولت شاه از صفحه 519 تا صفحه 520 شرح حال و نمونه آثارش را ضبط کرده و این مطلع غزل از او است: هر شب منم بکویش با چشم باز مانده *** برخاک نامرادی روی نیاز مانده توضیح آنکه این دلشاد غیر از دل شاد خاتون همسر امیر حسن بزرگ جلایرو مادر سلطان ادیس است که ممدوح سلمان ساوجی بوده
 - 2- بعد از چاپ شرح حال و آثار حیران خانم دنبلی که در صفحه 115 و والیه که در صفحه 109-110 این کتاب مندرج است دو غزل بالا بوسیله آقای حاج حسین آقای نخجوانی باین جانب رسید که با اظهار امتنای در اینجا ضبط کردیم.

جان و سر برباد شد تا کرد تسخیر دلم *** جور گستر پادشاهی ظلم پرور سروری

پادشاه خوب رویانست در پشت سرش *** می‌رود از فرقه عشاق سنگین لشکری

چون ز در بیرون خرامد آن مه خورشیدوش *** گو طلوع کرده است از برج شرف نیک اختری

گر تمنا دارم از لعل لبش نبود عجب *** می‌رسد دائم عطا از مهتری برکھتری

نیست در کنج غمت ایمه رخ شیرین سخن *** همچو حیران بیکس بی مونس و بی یآوری

دیوانش در حدود چهار هزار بیت است تقریباً ربع آن اشعار ترکی و بقیه فارسی است .

اثر طبع والیه دختر فتحعلی شاه قاجار از دیوان خطی متعلق باقای حسین نخجوانی

مژدگانی بده ایدیده دل کز ره دور *** می‌رسد نور تجلی بنظر چون شب طور

خانه خالی بکن از غیر دلاهان که رسید *** حشمت جاه سلیمانی در خانه مور

شب قدر آمد یالیه معراج که شد *** کشف اسرار الهی بدل از آیه نور

سر سودا زده باز آمد در خاک رهش *** فرق طاعت بنه و جان بستان از ره شور

شد جهان بزم ارم دست بزن پای بکوب *** ایدل خون شده هنگام نشاط است و سرور

جلوه گاه تو کجا وین دل دیوانه کجا *** قطره گونیست شود بحر چو آمد بظهور

یار برداشت نقاب از رخ خود والیه را *** کرد حیران جمال از نگاهی تا دم صور

در دیوانش قریب هشتاد غزل ضبط شده است .

ص: 268

ماخذی که در مقدمه و متن و حواشی مورد استفاده قرار گرفته با ملاحظه کتب و تذکره های دیگر

تذکره الخواتین

خیرات حسان

تذکره نقل مجلس خطی

تذکره جواهر العجائب

تذکره مجالس النفائس

تذکره مرآت الخیال

تذکره دولت شاه

تذکره لباب الالباب

تذکره عرفات خطی

تذکره آتشکده آذر

تذکره حسینی

سعدی تاجامی تالیف برون

تاریخ عضدی

شعر در نیمه قرن نهم تالیف دانشمند محترم آقای یار شاطر

سفینه فرخ

بهترین اشعار پژمان

تاریخ سمط العلاء للحضرت العلیاء

تاریخ سرجان ملکم

سلجوقنامه

فارسنامه ناصری

جنگ خطی متعلق بجناب آفائی حسین شہشہانی

تاریخ ادبیات دانشمند محترم آقای دکتر صفا

تاریخ ادبیات دانشمند محترم آقای دکتر شفق

تاریخ دانشمندان آذربایجان

المعجم في معاصر اشعار العجم

ص: 270

لغت نامه استاد دهخدا

تذکره شعراء دکن

تاریخ حبیب السیر

تاریخ سیستان

راحت الصدور

سبک شناسی

دیوان هاتف اصفهانی و مقدمه آن

دیوان گوهر خانم چاپ سنگی

دیوان مستوره کردستانی

دیوان پروین اعتصامی

دیوان فرخنده ساوجی

ریحانت الأدب

دستور الورزاء

تاریخ گزیده با توجه به تذکره ها

و کتب دیگر

ص: 271

- سبب تدوین کتاب از صفحه 3 تا صفحه 5
- موجودیت زنان بعد از نفوذ تمدن اسلام " 5 تا 8
- شواهد مداخله زنان در امور سیاسی " 8 تا 9
- ملکه ترکان همسر سعد بن ابی بکر سعد زنگی " 9 تا 10
- ملکه سلجوقی همسر اتابک جهان پهلوان محمد " 10
- سیده همسر فخرالدوله مادر مجدالدوله دیلمی " 11 تا 14
- سلطان رضیه دختر شمس الدین اتمش " 14 تا 15
- شواهد زنان باشخصیت در رشته حقوق اسلامی وقواعد فقهی وقضائی - فاطمة الفقیه " 16 تا 17
- آمنه بیگم دختر ملا محمدتقی مجلسی " 18
- هاشمیه خواهر مرحوم حاج امین التجار اصفهانی " 19
- تحقیق در پیدایش شعر فارسی بعد از اسلام " 19 تا 24
- نخستین پارسی سرایان بعد از اسلام ابو حق سعدی " 25
- عباس مروزی " 25
- حنظله باد قیسی و محمو دوراق هروی " 26
- ص: 272

ابوسلک گرگانی و محمد بن وصیف " 28

ابوشکور بلخی و ابوالموید بلخی " 29

ابوالحسن شهید بلخی و رودکی سمرقندی " 30

تأثیر زنان در شعر فارسی " 31-32

رابعه نخستین زن فارسی سرا و تأثیر او در شعر و ادب " 33-35

مهستی و تأثیر او در شعر و ادب " 36-37

پروین اعتصامی و تأثیر او در شعر و ادب " 38-37

زنان عارف - فاطمه نیشابوری و زبیده دختر فتحعلیشاه " 47-48

زن و هنرهای دیگر - حاجیه ماه رخسار خانم

شعر و نقاشی و خط " 49

هنرپیشه دوران سلجوقی " 50

نام زاد و بوم شاعر دوران شاعری صفحه

1 آرزو سمرقند قبل از صفویه 52

2 ارفع جهانبانی تهران معاصر 53

3 آغا بیگم خراسانی 53-54

4 آغا باجی شوش معاصر فتحعلیشاه 54-55

5 آغا کوچک تهران معاصر ناصر الدین شاه 55

6 آفاق جلایر هرات اواخر قرن 9 تا اوایل قرن 10 56-57

7 بزرگی کشمیر معاصر شاه جهان پادشاه هندوستان 57-58

8 بی دلی هرات قرن 9 58-59

9 بیگم دهلوی شاه جهان آبادهندوستان 59

10 بیجه منجمه کرمان معاصر جامی 59-60

11 پادشاه خاتون "قرن 7 تا 61 تا 66

12 پرتوی تبریز پیش از قرن 9 66

13 پروین اعتصامی تهران قرن چهاردهم هجری قمری 67 تا 86

پری خانم دختر

14 شاه طهماسب قزوین نیمه اول قرن دهم 87 تا 89

نام زاد و بوم شاعر دوران شاعری صفحه

15 پنجه مشهد 89

16 تصویر مرشد آبادهند 89 تا 90

17 تونی ایرانی 90

18 جانان بیگم هندوستان قرن 11 تا 90 تا 91

19 جمالی - - 91

20 جمیله اصفهان نیمه اول قرن 11 تا 91 تا 93

21 جهان تهران قرن 13 تا 93 تا 95

22 ایران جنت الدوله تهران نیمه قرن 14 تا 95 تا 103

23 جهان خانم مهد علیا « قرن 13 تا 103 تا 104

جهان دهلویه هندوستان 104

25 جهان همسر شاه اسمعیل آذربایجان قرن 9 تا 104

26 جهان ارا بیگم هندوستان قرن 11 تا 105

27 جهان خاتون شیراز قرن 8 تا 105 تا 107

28 حاجیه زند لرستانی قرن 13 تا 107

29 حجابی گرگان پیش از صفویه 107 تا 109

30 حجابی گلپایگان دوران صفویه 109

حسن جهان خانم

31 والیه تهران قرن 13 تا 109 تا 110

32 حیاتی طبس 12-13 تا 110 تا 111

33 حیاتی بی بی عصمتی خواف 112

نام زاد و بوم شاعر دوران شاعری صفحه

35 حیات خاتون همسر شاه اسمعیل اول آذربایجان 1149

36 حیران خانم تبریز 11513

37 خان خانم کوچک بختیاری چهار محال بختیاری 11512 تا 119

38 خان زاده دختر میر یادگار تبریز 119

39 دلشاد فتحعلی شاه 119 تا 120

40 دختر پیش از 800 هجری 120 تا 121

41 دوستی آغا دوست 121 تا 122

42 رابعه دختر کعب قزدار بلخ قرن سوم 122 تا 129

43 رشحه دختر هاتف کاشان قرن 12-13 تا 129 تا 139

44 زائری تبریز 139 تا 140

45 زهره هندوستان 140 تا 141

46 زینت النساء بیگم هندوستان نیمه دوم قرن 11 تا 141 تا 142

47 زیبایی معاصر عبدالرحمن جامی 142

48 زیور همدان اوایل قاجاریه 142

49 ژاله فراهانی قرن 13 تا اوایل قرن 14 هجری 143 تا 151

50 سلطان تهران قرن 13 تا 151 تا 152

51 سلطان خدیجه سلطان آذربایجان قرن 12 تا 152 تا 154

52 شاه جهان بیگم هندوستان قرن 13 تا 154 تا 159

53 شاهدخت صدیقه ملایر زمان قاجاریه 159 تا 160

54 شهباز دنبلی قرن 13 تا 160

نام زاد و بوم شاعر دوران شاعری صفحه

55 صاحبہ قرن 13 تا 161

56 ضعیفی نیشابور قرن 9 تا 161 تا 162

ضیاء

57 ضیاء السلطنہ تهران قرن 13 تا 163 تا 164

طاوس خانم

58 تاج الدولہ تهران قرن 13 تا 164 تا 166

59 طیبہ تهران قرن 13 تا 166 تا 167

60 عایشہ سمرقند 167 تا 168

61 عفاف قرن 13 تا 168 تا 169

62 عفت نسابہ شیراز آخر قرن 12 تا 169 تا 172

63 عفت یا عفتی سمرقند 172

64 عفت تهران قرن 13 تا 172 تا 173

65 عصمت بیگم قرن 13 تا 173 تا 174

66 عصمت تهران قرن 13 تا 174 تا 175

67 عصمتی سمرقند 175

68 فاطمہ سلطان خانم فراہان قرن 13 تا 175 تا 178

69 فاطمہ قوال 178 تا 179

70 فخری تهران قرن 13 تا 179

71 فرخندہ ساوہ قرن 14 تا 179 تا 183

72 فناء النساء ہندوستان 183

73 قرة العين قزوين قرن 13 183 تا 186

74 قمر تهران قرن 13 186

قمر السلطانه -

75 ماه تابان تهران قرن 13 186 تا 187

ص: 277

نام زاد و بوم شاعر دوران شاعری صفحه

76 کامله بیگم هندوستان 187 تا 188

77 کنیز فاطمه کابل 188

78 کوکب شیراز 188 تا 189

79 گنایبگم هندوستان 189

80 گلین خانم منوچهر میرزا تهران قرن 13 189

81 گلچهره بیگم 189

82 گلبدن بیگم 190

83 گوهر بیگم آذربایجان 190 تا 191

84 گوهر تهران قرن 13 191 تا 203

85 ماه لقا هندوستان 203 تا 204

مخفی -

86 زینت النساء هندوستان قرن 11 204 تا 210

87 مریم خانم دختر قائم مقام فراهان قرن 13 211

88 مستوره همسر فتحعلیشاه تهران قرن 13 211

89 مستوره ماه شرف کردستان قرن 13 212 تا 241

90 مطربه کاشمر قرن 6 241 تا 242

91 ملك سیده بیگم گرگان 242 تا 244

92 ملك - دختر حسام السلطنه تهران قرن 13 244

94 مهستی گنجه قرن 6 244 تا 251

95 مهری هرات قرن 9 251 تا 254

نام زاد و بوم شاعر دوران شاعری صفحه

86 نسائی نساء خراسان 255

97 نورجهان هندوستان 255 تا 257

98 نوش - زند لرستان قرن 13 تا 257 تا 258

99 نهانی سمرقند قرن 9 تا 258

100 نهالی شیرازی شیراز قبل از قرن 11 تا 258 تا 160

101 نهانی کرمان قرن 9 تا 260 تا 261

102 نیمتاج سلماسی سلماس قرن 14 تا 261 تا 263

103 هلالی همسر آصف الدوله تهران قرن 13 تا 263

104 همدمی 264

105 یاسمن بو دامغان زمان صفویه 264 تا 265

106 دلشاد هرات قرن 9 تا 265

ملحقات

غزلی از حیران خانم 266 تا 267

غزلی از والیه 267 تا 268

ص: 279

صفحه سطر غلط صحیح

226 بعد از کلمه ليك ران زان

232 بعد از کلمه فرصتی بدست بدست داد

247 قبل از کلمه بیشتری کمال

15 18 بعد از سبکری گرفته گفته

3514 - اول سطر شباب صباوت

3615 بعد از کلمه نمایش صفت صنعت

363 ذیل صفحه بعد از کلمه مدفونست بیست بیست سال

19 39 قبل از کلمه ملك بینی بینی

438 بعد از کلمه پروین درباره در این باره

51 آخر سطر اول تاحدی بحدی

5211 متن هنری هندی

627 قبل از کلمه تاریخ یکفر یکنفر

6519654694

14 73 قبل از قافیه تمام آسمان روز و شب

15 103 قبل از کلمه سر انجام و که

16 103 قبل از کلمه قتل که اضافه است

20 130 بعد از کلمه هنر مند علیا مهد علیا

5 106 ذیل صفحه بعد از نخست پادشاهی پادشاهی

1 130 قبل از کلمه زنان بعضی بعضی

1160 1260 3 153

1 157 بعد از کلمه دنیا کو گر

159 سطر آخر خوانده صدیقه صدیقه خوانده

13 160 بعد از کلمه دختر شهناز شهباز

1 165 بعد از کلمه معتمدالدوله متخصص متخلص

7 166 بعد از کلمه ایبات نیر نیز

2 169 ذیل صفحه بعد از کلمه میرزا هومن مؤمن

13 208 بعد از کلمه کجا است جزبه جذب

13 216 قبل گذشتیم و دهر دهر

5 219 قبل از خود دوق قریحه ذوق و قریحه

20 219 اول سطر بعد از کلمه این دو (شاهد) صحیح است

219 اول سطر آخر کنجکادی کنجکاو

5 220 اول سطر مرقع برقع

10 220 بعد از کلمه شیرین وز

16 221 قبل از کلمه وفازوی روی

ص: 281

18 236 قبل از کلمه بری شوح شوخ

6 243 ذیل صفحه بعد از کلمه زمان سید سیده

2 244 اول سطر حس حس کاکیا حسن کارکیا

1 244 ذیل صفحه بعد از کلمه الموت نه من من نه

3 253 ذیل صفحه اول سطر یاد یاد یاد باد

1 263 قبل از کلمه روی گشاه گشاده

10 266 بعد از کلمه ترك ناز تاز

ص: 282

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

